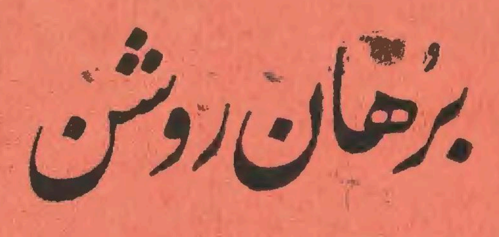


«البرهان علی عدم تحریف القرآن»

(مؤلف - بروجردی)

«باهتمام»

کتابفروشی بوذرجمهری (مصطفوی)

مطبوع گردید

طهران ۱۳۷۵ - ه - ق

مقدمه دوم ص ٢٣

مقدمه سوم ص ٢٦

مقدمه چهارم ص ٢٧

» **مقدمه پنجم ص ٢٧**

مدارك كتاب البرهان على عدم تحريف القرآن

کتاب	مؤلف
شرح وافیه	سید محسن اعرجی ره
الموصول فی علم الاصول	سید محسن بن الحسن الحسینی الاعرجی البغدادی
کشف الارتیاب	شیخ محمود معرب طهرانی
فضایل القران ابن کثیر -	حافظ ابی الفداء اسمعیل بن کثیر القرشی
منیة الممارسین فی جوابات	
مسائل الشیخ یاسین البحرانی -	شیخ عبدالله بن صالح البحرانی

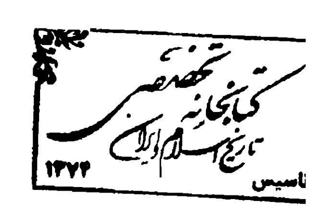
مدارک	مؤلف
صواعق المحرقه	شهاب الدین احمد بن حجر الهیتمی (ابن حجر)
سعد السعود	ابو القاسم علی بن طاوس
نهایة الوصول فی علم الاصول	آیة الله علامه حلی
جلد نوزدهم بحار الانوار	مرحوم علامه مجلسی
اصول کافی و فروع کافی	محمد بن یعقوب کلینی ره
اشارات	فاضل کلباسی ره
تفسیر حقایق التاویل	سید رضی ره
زبده	شیخ بهائی ره
صراط المستقیم	شیخ زین الدین البیاضی
البرهان علی سلامة القران	محمد سعد یاسین
کتاب ابو هریره	سید شرف الدین العاملی
تعلیقه برفضایل القران	سید محمد رشید رضا
ازاصول ستة عشر	اصل زید زراد واصل ابی سعید عباد
کشف الاشتباه	حاج شیخ عبدالحسین رشتی حائری
تذکره	علامهٔ حلی
رسالة تنفید العوام بقدم الکلام	حاج شیخ محسن طهرانی المعروف بحاج شیخ بزرگ صاحب الذریعه
حیات محمد	محمد حسین هیکل
تلخیص البیان فی مجازات القران	سید رضی ره صاحب نهج البلاغه
اعجاز القرآن	مصطفی صادق رافعی مصری بترجمه آقای ابن الدین قمی
تفسیر مسجد شاهی	حاج شیخ محمد حسین اصفهانی ره اخوی اقانجفی اصفهانی

مدارک	مولف
اوایل المقالات	شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان ره
رسالة شریفه حفظا لکتاب الشریف عن شبهة العقول بالتحریف	شهرستانی بزرگ الحاج میرزا محمد حسین شهرستانی حائری ره المتوفی سنة ۱۳۱۵
رجال نجاشی	ابو العباس احمد علی بن العباس نجاشی
دبستان المذاهب	غیر معلوم شاید شخص مصنف زردشتی باشد یا ملحدی ازلحاظ قرائن واضحه
علم الیقین	مرحوم فیض کاشانی
تفسیر برهان	سید هاشم بحرانی
« امام ع	منسوب بحضرت عسکری ولی غیرمعلوم بلکه از امام نیست بملاحظه بعض قرائن
« مجمع البیان	امین الاسلام الفضل بن الحسن الطبرسی
« تفسیر آلاءالرحمن	حاج شیخ محمد جواد بلاغی
« رازی	ابوالفتوح رازی ره
حق الیقین شبر	سید عبدالله شبر ره
محجة العلماء	حاج شیخ محمد هادی طهرانی ره
تفسیر القرآن	سید علینقی نقوی هندی
انارة الممالك فی قرائة ملك ومالك	آخوند ملافتح الله (شریعت اصفهانی)
حقایق الاصول	سید محسن النجفی المعروف بحکیم
احیاء العلوم غزالی	محمد بن احمد المعروف بحجة الاسلام غزالی
التمدن الاسلامی	جرجی زیدان
کتاب ابن حبیب	ابن حبیب بغدادی معاصر امامین حضرت هادی وحضرت عسکری علیهما السلام

مدارك	مولف
جامع الشتات	ميرزای قمی ره
جلد ششم، هشتم الغدير	شيخ عبدالحسين احمد امينی تبريزی
اعتقادات بانضمام شرح و تعليقه شيخ مفيد عليه الرحمه	شيخ صدوق ره ابوجعفر محمد بن ابی الحسن بابويه
خصال شيخ	شيخ صدوق ره
الفردوس	حاج شيخ محمد حسين كاشف الغطاء
احتجاج	احمد بن علی بن ابيطالب طبرسی
وافی	مولی محسن فيض كاشانی ره
تفسير صافی	مرحوم فيض ره
تفسير قمی	علی بن ابراهيم قمی
تفسير تبيان	شيخ طوسی ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی
تفسير جوامع الجامع و تفسير مجمع البيان	طبرسی فضل بن الحسن
تفسير نفحات الرحمن	مرحوم شيخ محمد نهاوندی
تفسير منهج الصادقين	مولی فتح الله كاشانی
مصائب النواصب	قاضی نورالله تستری
بحر الفوائد	حاج ميرزا حسن آشتيانی
المراجعات و المطالعات	حاج شيخ محمد حسين كاشف الغطاء
رسائل	شيخ مرتضی انصاری ره
رجال نجاشی	احمد بن علی بن العباس النجاشی
اتقان سيوطی	ملا جلال الدين سيوطی
اوثق الوسائل فی شرح الرسائل	موسی بن جعفر بن احمد التبريزی
مرآت العقول	مرحوم علامه مولا محمد باقر مجلسی ره

مدارك	مولف
ناسخ ومنسوخ نعمانی	صاحب تفسیر وغیبت نعمانی ابوعبدالله محمد بن ابراهیم النعمانی
کنز العرفان	فاضل مقداد بغدادی
نهج البلاغة	سید رضی ره
اجوبه مسائل موسی جارالله	سید شرف الدین عاملی
شرح زبده	فاضل جواد تلمیذ شیخ بهائی
وافیه	فاضل تونی
الکلمات الحسان	محمد بخیت المطیعی
فصل الخطاب	حاج میرزا حسین نوری ره
الجواب المنیف فی الرد علی مدعی التحریف ـ	شیخ یوسف احمد نصر الاجوی
فهرست	ابن ندیم
بشری الاصول	شیخ محمد حسن مامقانی ره
دررغرر معروف بامالی	علم الهدی سید مرتضی ره
اظهار الحق	ملا رحمة الله هندی
فهرست شیخ	شیخ طوسی ره ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی
خلاصه	آیة الله علامه حلی
کتاب سلیم	ابان بن عیاش ازقول سلیم بن قیس هلالی
وسائل	شیخ حرعاملی
تنقیح المقال	حاج شیخ عبدالله مامقانی
مناهل العرفان فی علوم القرآن ـ	شیخ محمد عبدالعظیم زرقانی مدرس مدرسه جامع ازهر مصر

يا ايها الناس قد جائكم برهان من ربكم وانزلنا اليكم نوراً مبيناً



((برهان روشن))

((البرهان على عدم تحريف القرآن))

(بقلم)

(حاج ميرزا مهدى بروجردى)

(مقيم قم)

١٣٧٤ - هجرى

چاپ بوذرجمهرى مصطفوى



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی انزل القران، هدی للناس، و بینات من الهدی والفرقان وحفظ بحفظه، عن التغییر والنقصان . والصلوة والسلام علی نبیه الخاتم سید الانس والجان ، الذی ختم بشریعته الشرایع، و نسخ بدینه الادیان. وعلی اهلبیته الذین اذهب الله عنهم الرجس وعلمهم البیان ، واقام بهم اساس الدین و ارکان الایمان.

غرض از تألیف رساله . چون چندی قبل کتابی دیده شد بقلم بیگانگان که ایراد و انتقاداتی از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و قرآن کرده بود موسوم (بسنجش حقیقت) و احقر در مقام پاسخ بر آمده بعنوان (بیان حقیقت)

و از جمله انتقادات آنکه قران مسلمین مثل تورات و انجیل محرف است . لهذا جواب را بمناسبت آنکتاب درموضوع عدم تحریف قرآن تذکر دادم و بطبع هم رسید. ولی بعداً خواستم خوب روشن و واضح شود که منشأ این افترا از چه راه است . و این شبهۀ بی مورد از بعضی ، واشتباه درفهم اخبار ازبرخی چیست . لذا بحول وقوۀ خداوند سبحان در مقام بر آمده مستقلا از مجرای برهان واستدلال درمحفوظ بودن این یگانه معجز ثابت باقی صاحب اسلام از هر عیب و نقصی این

رساله را تألیف نمایم . و بدین وسیله رفع شبهۀ اذهان سادۀ مردم بی اطلاع را کرده . امید آنکه مورد قبول ولی‌عصر صلوات الله علیه شود انشاءالله تعالی . و بالله التوفیق وعلیه التکلان . ورساله را موسوم نموده (البرهان علی عدم تحریف القرآن) . و بعد بدیهی است که حوادث و انقلابات که در زندگی فردی واجتماعی بشر پیش آمدکرده ومیکند شواهدگوناگونی است که احتیاج عالم انسانیت را نسبت بقوانین مذهبی و کتب آسمانی ثابت . وشهادت آثار وتاریخ گذشتگان هم بخوبی مدلل مینماید . که در ادوار گذشته رفع این احتیاج بزرك از طرف مبدأ فیاض بوسیلۀ اشخاص برجسته که نام نامی آنها درکتاب آفرینش برای همیشه ثبت است میشده . و هرچند وقت یکمرتبه روشنی ازسرزمینی بنام پیغام برظاهرمیشد . واحتیاج مادی ومعنوی بشر را ازجنبۀ انتظامات با دستوریکه از طرف خدای متعال داشت برطرف مینمود .

واگراحیاناً دراثررحلت پیغمبری آثار وجود مقدسش روباندراس میرفت . یا تغییری در کتاب آسمانی او بظهورمیرسید . این نقیصه در اثر فرستادۀ بعدی تدارك میشد . واین نظام مرتب تا ظهور پیغمبراسلام صلی الله علیه وآله وسلم ادامه داشت .

ولی بعد از آنکه حکمت بالغه اقتضا کرد که بدستگاه ارسال رسل و سفراء الهی بظهور پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم خاتمه داده شود . ارادۀ قاهره حضرتش بر این تعلق گرفت که اثر باقی و جاوید او که کتاب آسمانی این پیغمبر عظیم الشأن باشد . از دست خوش حوادث محفوظ بماند و پیش آمد های آثار سابقی روی ندهد .

ضمانت وعهده داری خداوند کتاب آسمانی پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم را

برای اطمینان و تسلی قلب مبارك آن یگانه بزرك عالم امکان این آیهٔ شریفه را نازل فرمود (۱) (انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون) که خلاصه ای نبی اکرم صلی الله علیه وآله هیچ خوف و بیم تغییر و تحریف این کتاب را بر خود مگیر که حافظ ونگهبان آن ما هستیم . واین ضمانت و عهده داری بر ماست . چنانکه ضمانت حفظ وجود مقدسش را فرمود باین آیهٔ شریفه (۲) (والله یعصمك من الناس)

(مختصات پیغمبر اسلام حفظ وجود و کتاب آسمانی او است)

و این ضمانت را برای سایر سفراء و پیغمبران نفرمود . چنانکه برخی از آنها را نابود و کتب آسمانی آنها را تحریف و تغییر دادند . و این عنایت حقسبحانه نسبت بخصوص پیغمبر اسلام است .

(قضاوت عقول بلزوم حفظ اثر پیغمبر خاتم)

و البته پوشیده نماناد که برفرض هم اگر در قرآن راجع باین قسمت اشاره نمیشد . ازراه قضاوت عقل همانطور که ارسال رسل وانزال کتب از طرف مبدأ فیاض لازم وحکم فرما است . با نظر گرفتن خاتمیت صاحب قرآن وجاوید بودن آئین اسلام همان نسبت بلزوم اثر این پیغمبر ازامور مسلمه است . و موقعیت این فرستاده با توجه بخاتمیت وی همین کتاب آسمانی است درهرعصر وزمانی .

---

(۱) س ۱۵ آیه ۹ (۲) س ۵ آیه ۱۷

(معرف پیمبران و کتب آسمانی آنان فقط قرآن است)

بدیهی است شناسائی انبیاء سلف و اثبات کتاب و موقعیت با عظمت برای آنان جز از مجرای گفتار قرآن راهی باز نیست . البته اگر قرآن بنبوت دو پیغمبر اولوا العزم مثل موسی و عیسی (ع) شهادت نمیداد ممکن نبود از مجرای دیگری اثبات رسالت و کتاب برای آنان نمائیم . چون سیر حوادث و تغییرات در کتاب آسمانی آنها بنحوی شرم آور شد و نسبتهای زشت بمقام شامخ آنان دادند . که بقضاوت عقل فهمیده میشود پیمبرانیکه عهدین فعلی (تورات و انجیل) معرفی مینمایند امکان پذیر نیست چنین مردمانی سمت سفارت از طرف حق جل و عز دارا باشند و راه نمای بشر واقع شوند . لهذا قرآن است که بموقعیت آنان کاملا شهادت میدهد و خرابی (عهدین) را از راه تحریف و تغییر روشن مینماید . و خرابی نه بنحوی است که بتوان از او دفاع نمود . چنانکه استدلالات مربوط باین جهت را کاملا در کتاب (بیان حقیقت) رد بر یهود و نصاری تذکر داده

(زمزمهٔ تحریف در حیوة پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم)

و البته این هم ناگفته نماند که این زمزمهٔ تحریف قرآن از دشمنهای اسلام که در مقام تخریب این آئین مقدس بودند در حیات پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم برپا شد . که آثار تاریخی از روایات دارم (۱)

(۱) وافی (ج ۱ باب تفسیر الایات) کافی باسناده عن ابی بصیر عن احدهما علیهم السلام قال سئلته عن قول الله عزوجل (ومن اظلم ممن افتری علی الله کذباً و قال اوحی الی ولم یوح الیه شیئی و من قال سانزل مثل ما انزل الله) سوره (٦) آیه (٩٣)

(بقیه درص ٦)

حملات مسلمین بیهود و نصاری در تحریف تورات و انجیل

و علاوه بملاحظهٔ آیات نازلهٔ قرآن در انتقاد از یهود و نصاری در تحریف (تورات و انجیل) وحملات مسلمین بآنها . سبب شد آنان هم درمقام مجادله نسبت تحریف را بقرآن مسلمین روا دارند . چنانکه مثل صاحب (دبستان المذاهب) در مقام بر آمد که نسبت دهد کلمات موضوعی را بساحت مقدس قرآن کریم . و بنویسد این سوره موسوم بولایت در قرآن مسلمین بوده و اسقاط نمودند . و این شخص خود را معرفی نکرد که من دارای چه مذهبی هستم که ناچارم در اقسام بعد عین کلمات او را نقل نمایم . و معلوم است که عمده غرض لکه‌دار نمودن این کتاب معجز جاوید اسلام است که در انظار بی وقر بشمار آورند . و بدیهیات را مورد بحث قرار دهند .

و بیشتر حیرت و شگفت از برخی ناقلین اخبار است که ازروی اشتباه و خوش باوری نقلیات بعض معاندین که بصورت روایت دس در احادیث نموده اند در تألیفات خود نقل کرده . و بنظر صحیح خودشان

قال نزلت فی ابن ابی صرح الذی کان عثمان استعمله علی مصر . وهوممن کان رسول‌الله (ص) هدردمه یوم‌فتح مکة وکان یکتب لرسول‌الله (ص) فاذا انزل‌الله (ان‌الله عزیزحکیم)کتب (ان الله علیم حکیم) فیقول رسول الله (ص) دعها (ان‌الله علیم حکیم) وکان ابن‌ابی‌صرح یقول‌للمنافقین‌انی‌لاقول من‌نفسی‌مثل مایجیئی به فما یعیرعلی‌فانزل‌الله (ومن‌اظلم‌ممن‌افتری‌علی‌الله کذباًالخ) وایضاً کافی (باب‌اختلاف‌الحدیث) باسناده عن علی(ع) وقد کذب علی‌رسول‌الله‌علی عهده حتی قام خطیباً وقال ایهاالناس‌قدکثرت علی‌الکذاب فمن کذب علی متعمداً فلیتبوأ مقعده من النارثم‌کذب علیه من بعده - الحدیث

خواستند بفهمانند که معاندین از جهة تحریف قرآن چه لطماتی وارد آورده . و غافل از آنکه این شبهه از طرف بیگانگان است و عمده غرضشان تخریب این آئین مقدس است . و هیچ تصوراین معنی نکردند که اگر این پیش آمد نسبت بقرآن که یگانه مدرك دینی و معجزهٔ جاوید است واقعیت داشت اصلی باقی نبود تا فرعی بران استوار گردد باری قبل از دخول در مقدمه ناچارم از این تذکر ذیل

(تذکر یا رفع اشتباه)

راجع باستدلال بر عدم تحریف قرآن در این رساله فقط از دو طریق است . یکی از رشتهٔ نقل و دیگر از راه قضاوت عقل . و بعداً آنچه تذکر داده میشود از باب مؤید و شواهد است .

(برهان نقلی بر عدم تحریف آخرین کتاب آسمانی)

اما برهان نقلی کتاب اکتفا میشود بصریح آیهٔ کریمه (۱) (انانحن نزلناالذکر وانالهلحافظون) که خطاب بنبی مکرم است مافرستادیم قرآن را و حافظ ونگهبان اوهم ما هستیم . بدیهی است نزد اهل خرد اسقاط و تحریف در حکم سرقت ودزدی است . و منافی باعهده‌داری وضمانت حضرت حق است . و البته خلف وعد بر ساحت قدس ربوبیت روانباشد .

(اشتباه یامناقشه درلفظ ذکر)

و اینکه برخی از روی عدم توجه دو مناقشه نمودند در این آیه

(۱) س (۱۵) آیه (۹)

یکی آنکه معلوم نیست مراد ازلفظ (ذکر) قرآن باشد . ودیگر آنکه ممکن است مراد از حفظ قرآنی باشد که نزد ولی امر علیه السلام موجود است و دسترس کسی نیست . در پاسخ گفته میشود اما مناقشهٔ اول . معلوم میشود شما توجه بقرآن نداشته چون در سورهٔ (حجر) آیهٔ (٦) فرمود (وقالوا یاایها الذی نزل علیه الذکر انك لمجنون) (٧) (لوما تأتینا بالملائکة ان کنت من الصادقین) (٨) (ماننزل الملائکة الا بالحق وما کانوا اذاً منظرین) و بعد آیه نهم را فرمود (انانحن نزلنا) الخ

پس بقرینه لفظ (ذکر) در آیه ششم که صریح است در اینکه مراد قرآن است . فهمیده میشود که این ذکر آیهٔ نهم مراد همان قرآن است . وخداوند سبحان بچند متکلم مع الغیر خطاب فرمود که ظاهر در تأکید است . و علاوه لفظ (نزلنا) که ظاهر در تکثیر است بیان نمود . که هیچ مناسب با نفس نبی اکرم نیست .

(پاسخ ازمناقشه دویم)

و اما راجع بمناقشهٔ دویم . گفته میشود این هم از روی عدم تأمل است . چون این کتاب آسمانی معجزهٔ ثابت جاوید در هرعصر وزمانی درمقام تحدی ومعارضه با تمام افراد است . و منحصر بزمانی دون زمانی نیست چون معرف توحید و رسالت و معاد همین قرآن است.

ومکرردرمکررخداوند معرفی فرمود این کتاب آسمانی را بلفظ (مبین) یعنی روشن و هویدا . لذا امکان پذیرنیست بفرماید ما نگهبان قرآنی هستیم که در صندوقچهٔ امام غایب و دسترس احدی نیست وما بآن تحدی ومعارضه مینمائیم . بدیهی است که این حرف مضحکی

است . مثل آنکه من بگویم پسری دارم اول پهلوان دنیا است و اورا گذاشته‌ام درفلان خانه از آمریکا . وهمه روزه اعلان کنم هر که میتواند باپسرمن کشتی بگیرد و حال آنکه احدی دسترسی باو ندارد . البته همچو ادعائی از رشتهٔ حکمت و اهل خرد دور است .

(قرآن برای راهنمائی بشر است نه برای ودیعه گذاشتن)

بدیهی‌است که قرآن درلوح محفوظ نگهداری اومحفوظ‌تر بود از نزدامام‌غائب وشبهه ندارد که نزول‌قرآن‌برای هدایت‌افراداست . پس‌این حرف بی‌اساسی است علاوه بر آنکه نزول این آیهٔ (حفظ) مزیتی برای قرآن وامتنانی برای رسول اکرم ﷺ نبود . چون کتب سماوی از تورات صحیح و انجیل بی عیب و زبور سالم نزد حجة عصر صلوات الله علیه موجود و از ودایع الهی است . پس شبهه ندارد که ضمانت برای همین قرآن است . و هیچ قیمت وارزشی برای این دو مناقشه نمیشود قائل شد . و همین قرآن معجز ما بین الدفتین است که الی الابد با افراد بشر در مقام تحدی ومعارضه است و صدای رسای او بلند است . (۱) (فلیأتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین) .

(مقام اختلاف حدیث با قرآن)

و گفته میشود در موضوع اخباریکه بحد تواتر رسیده که در مقام اختلاف حدیث با قرآن باید رجوع بقرآن شود که حدیث موافق با قرآن را باید گرفت و مخالف را رد نمود . همین یکشاهد و مؤید

(۱) س ۵۲ آیه ۳٤

بزرگی است بر سلامتی قرآن از هر عیب و نقصی که ناچار برخی از آن روایات را باید تذکر دهم .

کافی باب الاخذ بالسنة و شواهد الکتاب

ص (۱۷) ط تهران

باسناده عن ابیعبد الله علیه السلام (قال خطب نبی صلی الله علیه و آله و سلم بمنی فقال ایها الناس ما جائکم یوافق کتاب الله فانا قلت و ما جائکم یخالف کتاب الله فلم اقله . (۱) همین باب باسناده (کل حدیث لا یوافق کتاب الله فهو زخرف . طبرسی باسناده (اذا جائکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فما وافقه فاقبلوه وما خالفه فاضربوا به علی عرض الحایط) (۲)

ایضاً روایت کافی (باب الاخذ بالسنة) (ص ۱۷) باسناده عن ابیعبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (ان علی کل حق حقیقة و علی کل صواب نوراً فما و افق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه) و بقیه روایات را در حاشیه تذکر دادم از خوف تطویل

---

(۱) حاصل از ترجمه پیغمبر اسلام درمنی خطبه خواند وفرمود آنچه حدیث ازمن بشما میرسد موافق با قرآن ازمن است ومخالف با قرآن ازمن نیست

(۲) روایت تفسیرمجمع البیان درفن سیم از پیغمبر(ص) . حاصل از ترجمه هرگاه برسد بشما ازمن حدیثی پس عرض نمائیدآنرا بر قرآن آنچه موافق باشد روایت با قرآن قبول نمائید . و مخالف با قرآن را بزنید بر عرض حایط که کنایه است از باطل بودن آن . ایضاً کافی همین باب باسناده عن ابی جعفر علیه السلام (قال اذا جائکم عنا حدیث فوجدتم علیه شاهداً او شاهدین من کتاب الله فخذوا به و الا فقفوا عنده ثم ردوه الینا حتی یستبین

و مؤید آیهٔ سابق (انا نحن الخ) که ضمانت و عهده داری خداوند سبحان بود این آیهٔ کریمه است . (س ٤١) آیهٔ (٤١)

ص (١٧) ایضاً باسناده عن ابیعبدالله (ع) قال مالم یوافق من الحدیث القران فهوزخرف . ایضاً باسناده (یقول کل شیئی مردود الی الکتاب والسنة و کل حدیث لا یوافق کتاب الله فهوزخرف) . (وسائل کتاب القضاء) (ص ٣٨٠) باسناده عن ابی جعفر ع قال (انظروا امرنا و ما جائکم عنافان وجد تموه للقرآن موافقاً فخذوابه وان لم تجدواموافقاً فردوه الحدیث) . ایضاً باسناده عن ابیعبدالله ع قال (الوقوف عندالشبهه خیرمن الاقتحام فی الهلکة ان علی کل حق حقیقة و علی کل صواب نوراً فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فدعوه

(رسائل شیخ انصاری قدس سره ص ٦٣)

قوله علیه السلام لمحمد بن مسلم (ما جائك من روایة من براوفاجر یوافق کتاب الله فخذبه و ماجائك من روایة من براوفاجر یخالف کتاب الله فلا تأخذبه) وایضاً قوله علیه السلام (ما جائکم من حدیث لایصدقه کتاب الله فهو باطل) و ایضا وقد صح عن النبی صلی الله علیه وآله (ما خالف کتاب الله فلیس من حدیثی)او(لم اقله) . وایضاً قوله ع (لاتقبلوا علینا خلاف القرآن)الحدیث . وایضاًقول ابی جعفر ع (لاتقبلواعلینا حدیثاً الاماوافق الکتاب والسنة اوتجدون شاهداً من احادیثنا المتقدمة فان المغیرة بن سعید لعنه الله دس فی کتب اصحاب ابی احادیث لم یحدث بها ابی فاتقواالله ولا تقبل علینا ماخالف قول ربنا وسنة نبینا ص (وکلام علامة عصره الشیخ مرتضی الانصاری قدس سره) فی الرسائل فی باب حجیة الظن ص ٦٢ (والاخبار الواردة فی طرح الاخبار المخالفة للکتاب والسنة ولومع عدم المعارض متواترة جداً)

موءلف گوید باآنکه در مقام نبودم که تمام اخبار باب را تذکر دهم و اکتفا کردم باین مقدار . البته هر دانشمندی تأمل نماید درمضمون این روایات که متواتر است از حیث لفظ و معنی تصدیق خواهد نمود که بعض روایات آحاد بر خلاف قرآن مردود است و هیچ ارزشی برای او نمیشود قائل شد

(ان الذین کفروا بالذکر لما جائهم و انه لکتاب عزیز لایأتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه تنزیل من حکیم حمید)که مفسرین نوشتند مراد (بذکر) قرآن است و این کتاب عزیزمحفوظ ومصون ازهرزیاده و نقصان است . که دست باطل کنندهٔ از سابق و لاحق بر آن دراز نخواهد شد .

پس بدیهی است همان ذکری که خداوند در کتاب خود اشاره فرمود : و پیغمبر اکرم و ائمه دین در روایات متواتر کتاب الهی را معرفی فرمودند که ما بخلاف آن چیزی نمیگوئیم همین قرآن مابین الدفتین که در دسترس عموم است . لـذا گفته میشود تمسك بمضمون روایت‌خلاف قرآن همان‌معنای‌اجتهاد مقابل‌نص‌است درالسنه‌دانشمندان و در نزد افراد از دروغهای واضح بشمـار میرود .

برهان عقلی بر عدم تحریف قرآن

چنانکه دردیباچه اشاره بآن شد بعد ازآنکه پیغمبراسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

(سه ادعای بزرك در عالم)

بعد از بعثت سه ادعا نمود که هیچ فردی از افراد چنین ادعائی نکرده و نخواهد نمود . یکی آنکه من بر تمام طوائف بشرمبعوثم . دیگرآنکه تمام شرایع سابق‌منسوخ است باید بشریعت من عمل شود. و دیگر آنکه من سمت خـاتمیت دارم که فرستنده و رسولی بعد من نخواهد آمد . و حجت و برهان بر صدق دعوای خود این کتـاب آسمانی را قرار داد

بدیهی است با خاتمیت صاحب قرآن و جاوید آئین اسلام قضاوت عقول نسبت بلزوم حفظ (اثر) چنین پیغمبری حکم فرما است چون معرف موقعیت شخص فرستاده و آئین او در هرعصر و زمانی همین کتاب معجز اوست که همیشه با صدای رسا میگوید
(وما ارسلناك الاکافة للناس بشیراً و نذیراً) (۱)

قرآن همیشه باتمام افراد در مقام تحدی و معارضه است

و همین کتاب است که الی الابد فریاد او بلند است و میگوید (قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً) (۲) که حاصل اگر تمام افراد جمع شوند بخواهند بمثل این قرآن بیاورند نخواهند آورد

عجز بشر از آوردن یکسوره

و بعد میفرماید (فأتوا بسورة من مثله) (۳) که تحدی ومعارضه میکند بآوردن یکسوره که بعد نفی ابد و همیشگی مینماید بقول (لن تفعلوا) و خطاب میفرماید باین آیه (واوحی الی هذا القرآن لانذرکم به و من بلغ) (٤) که حاصل بگوای پیغمبر که خداوند وحی میکند باین آیات قرآن بمن تا آنکه شما و هرکس از افراد بشر که خبر این قرآن باو برسد بترسانم پس معلوم است که خطاب انذار همیشه گی است و بدیهی است که شخص پیغمبر جاوید نیست وترساندن و انذار بهمین کتاب معجز است لهذا لازمهٔ عقلی این کلام محفوظ

---

(۱) س ۳٤ آیه ۲۷ (۲) س ۱۷ آیه ۹۰ (۳) س ۲ آیه ۲۱ (٤) س ٦ آیه ۱۹

بودن آنکتاب است همیشه از هر عیب و نقصی (مثال عادی وعرفی)
چنانکه کسی مدعی شود که این تسبیح صد دانه که دست من
است کسی نمیتواند مثل آنرا بیاورد بلکه نمیتواند ده دانه مثل آنرا
بیاورد بلکه از آوردن یکدانه مثل آنرا عاجزند و همیشه صدای این
شخص باین سه کلام بلند است پس لازمه عقلی این ادعا این است که
باید همیشه این دانه های تسبیح محفوظ باشد و زیاده وکم دراو نشود
تا برهان او ثابت و عجز دیگران روشن و واضح شود وبعبارت دیگر
کتاب قانونیکه دولت وضع مینماید برایافراد رعیت که پیوسته مشمول
این قوانین باشند ضمانت و عهده دار این کتاب قانون بر دولت است
که کسی دست خیانت بآن دراز نکند و زیاده و کمی ننمایند و هم
چنین است تمام مؤسسات که در تحت قوانین منظمی میباشند که حفظ
آن قانونچه بر ارباب مؤسس است

قرآن برای دستور بشر است همیشگی

این استکه گفته میشود بدیهی است که این کتاب آسمانی
قانون و دستور بشر است الی الابد و عقل حکم فرما است که ازطرف
مبدء فیاض باید این کتاب قانون همیشه از هر عیب و نقصی مصون و
محفوظ باشد تا حجة برای تمام افراد باشد

فرق قرآن با سایر کتب آسمانی

و البته پوشیده نماند که قرآن کریم با سایر کتب آسمانی
مثل تورات وانجیل فرق زیادی داراست ولوتماماً کلام الله عزاسمهاست

اما چون سایر کتب سمت معجزیت ندارند و برهان نبوت نیست لهذا مثل موسی علیه‌السلام برای اثبات نبوت و کتاب خود عصا و ید بیضا رابرهان و حجت قرار داد و مسیح علیه‌السلام احیـای موتی و غیره را معجزهٔ خود نمود که افراد تصدیق کتاب آسمانی آنان را باین معجزات نمایند ولی پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کتاب آسمانی خود را برهان قرار داد و اثبات نبوت را باین قرآن نمود و بملاحظه خاتمیت و جاوید بودن آئین او همین قرآن است کـه الی الابد با تمام افـراد بشر در مقام معارضه و تحدی است که در واقع بمنزلهٔ همان عصای موسی‌است‌که سحرسحره را نابود نمود و این قرآن هم باطل کنندهٔ تمـام ملل و ادیـان است چنانکه فرمود (وقل‌جاء الحق وزهق‌الباطل ان الباطل‌کان زهوقاً) (۱)

پرچم اسلام همیشه قرآن است

بدیهی است چون خطاب همیشگی‌است و منحصر بحیات پیغمبر نیست پس این کتاب که بمنزلهٔ اژدهای محمد است دهن آن الی‌الابد باز است و روشنی انـگشتان او درخشنده و هویداست لهذا پرچم اسلام همین قرآن است و خداوند فرمود (س ٤ آیه ۱۷٤)
(یا ایها الناس قد جائکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نوراً مبیناً)
و همین قرآن برهان رب و نور ظاهر و هویداست که در دسترس تمام افراد بشر باید باشد

لهذا گفته میشود اگر شخصی مدعی شود کـه در تقابل عصای موسی علیه‌السلام با سحرهٔ فرعون یـکنفر سنـگی برداشت وچشم اژدهای‌اورا

---

(۱) س ۱۷ آیه ۸۳

کور نمود چه قدر این حرف مضحك و مسخره است مدعی تحریف قرآن و نقصان این معجزهٔ جاوید همان حکم را داراست

قرآن یکصد و چهارده معجزه است

و چنانچه مجموع این کتاب آسمانی یك معجزه بزرك صاحب قرآن است هریك از سورهای آن که یکصد چهارده سوره باشد معجزه علیحده ایستکه خداوند سبحان بهر یك از آنها با تمام افراد بشر تحدی نموده و لو بمثل یکسوره کوچك از قبیل سورهٔ (والعصر) و (کوثر) لذا لازمه عقلی نگه داری حق متعال است کتاب آسمانی خود را از دست هر خائن و جانی . پس اینقرآن تا یوم جزا باید سعادت و گمراهی بشر را راهنما باشد . و از باب ایجاز بقیه کلام در حاشیه منظور شد (١) و چون برای نگارش وتألیف بعض مقدمات لازم است که بعداً موجب تطویل نباشد لهذا در مقام پنج مقدمه بر آمده

مقدمه اول

بدیهی است در امور عادی علاوه بر آنکه ناقل و گوینده خبر باید موثق باشد تمام وسایط و سلسله حدیث هم لازم است محل‌اعتماد باشند تا عقلا ترتیب اثر دهند . و نیز معروف بسادگی وخوش‌باوری نباشد

---

(١) قرآن بمنزلهٔ شناسنامه پیغمبر اسلام است

و از جمله آیاتیکه مؤید برادعای حفظ این کتاب آسمانی است آیه کریمه (تبارك الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیراً) (٢) چون لام لیکون غائی است واصل نزول برای انذاراست الی الابد .

(بقیه درص ١٧)

چه بسیار مردمانیکه شخصاً محل وثوقند ولی زود باورند .
مثلا اگر کسی در مجلس از باب مزاح اظهار نمود فلانی از مکه آمده
فوری ترتیب اثر میدهد و بهر کس رسید میگوید و برای دیدن میرود
بعد معلوم میشود خلاف است . وعلاوه شخص گوینده اهل اشتباه نباشد
چه بسا میشود در حال اشتباه عملی انجام دهد و بعد معلوم شودخلاف
آن . چنانکه درچند سال قبل اطلاع فوت آقای آقا سید محسن عاملی
را دادند بنحویکه زعمای قم در مقام مجلس ترحیم بر آمدند بعد
خلاف آن معلوم شد . و امثال اینگونه قضایا بسیار واقع شده که تعمدی
در کذب نبوده ولی ازراه اشتباه ترتیب اثر داده اند . لذا روایت رسید

و هیچ تردیدی نزد اهل خرد نیست که این کتاب آسمانی همیشه باید برای
تمام افراد بشر منذر و بیم کننده باشد . لذا لازمه کلام حق محفوظ بودن
او است همیشه از هر عیب و نقص . و بعبارت دیگر این قرآن در حکم
شناسنامه پیغمبر اسلام است که الی الابد معرف شخص و آئین او است .
و اگر ذره‌ای کم وزیاد شود ازحجیت و برهان خارج خواهد شد . چنانکه
بمثال عادی هر سفیری از طرف دولت یا آستان داری از ناحیه وزارت یا
کدخدائی ازطرف ارباب اعزام شود. بدیهی است که حجت برصدق ادعای
آنان همان حکم دولت ووزارت وارباب است . وچنانچه این نوشته ملکوك
شود دیگر خردمندان قیمتی برای آن قائل نیستند . لذا باید همان فرمان
تا زمان مأموریت محفوظ بماند . اینست در موضوع قرآن کریم بر حسب
حکم خداوندی آیهٔ شریفهٔ (۳) « یاایهاالناس قد جائکم برهان من ربکم و
انزلنا الیکم نوراً مبیناً » که ظاهرازترجمه خطاب بتمام افراد است که آمد
از طرف خداوند عالم برهان و حجت واضح و نازل کرد بسوی شما نور
روشن و هویدا را . پس لازمه این کلام باید همیشه این برهان رب محفوظ
باشد عقلا دیگر قضاوت با اهل خرد است .

(۲) س ۲۵ آیهٔ ۱ (۳) س ٤ آیهٔ ۱۷٤

که یکی از دروغگویان کسی است که هرچه شنید نقل نماید . پس برحسب برهان عقلی و نقلی و عادی باید شخص راوی بخصوص روایات از معصومین (ع) بدون تحقیق و بررسی از حال راوی نقلی ننماید .

و از همین جهة بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بمحض خبر موضوعی یك اختلاف کلمه ای بین مسلمین روی داد . که تاکنون هم آثاران باقی و بیگانگان این آتش را دامن زدند و از اختلاف استفاده و کلمه توحید را ضعیف و پراکنده نمودند . وبرخی از مسلمین هم از روی نادانی و جهل روز بروز براین اختلاف افزوده تا رشته فساد بالا گرفت و ضعف مسلمین هویدا و چاره نا پذیر شد .

باری کلام در نیکوئی راستی و زشتی کذب است که همین ذکر اخبار موضوع قهراً اسلام را لکه دار و بی وقر نمود . و برخی باسم ترویج اسلام هرچه بقلمشان آمد در کتابهای خود نوشتند . لذا ناچار قدری در این مقدمه باید توضیح دهم . دسته ای که واقعاً از زنادقه بودند باسم طرفداری از مسلمین در مقام خرابکاری بر آمده . که (ابن ندیم) درفهرست‌خود (ص ٤٧٣) شرح میدهدازقبیل (ابن طالوت) و (ابوشاکر) و (ابن ابی العوجی) و عده دیگر که مینویسد صاحب کتاب بودند و چه نسبتها باسلام روا داشتند . و دستهٔ دیگر که از فرق مسلمین بودند و در مقام افتراء بقلم مسموم خود نسبت بائمه دین (ع) بر آمدند چنانکه (۱) صاحب تنقیح المقال (ج ۲ ص ۱۹۱) از رجال کشی نقل مینماید . که امام ششم علیه السلام فرمود قریب باین‌مضمون ما اهل بیت گرفتار شدیم هر یك بشخص دروغ گوئی که سخنان بی

---

(۱) رجال مامقانی

اصلی را بما نسبت داد . مثل . عبدالله سبا . که نسبت داد بامیرالمومنین علیه السلام و . حارث شامی و . بنان . که نسبت دادند بعلی بن الحسین علیه السلام و . مغیرة بن سعید . و . بزیع . و . سری . و . ابوالخطاب . و . معمر . و . بشار الشعیری . و . حمزه . و . صائد النهدی . این هشت نفر نسبت دادند بمن و پدرم خدا لعنت کند آنها را .

و هم چنین بعض دیگر از اصحاب امام هفتم و امام هشتم (ع) از قبیل محمد بن بشیر . و . محمد بن نصیر . که از غلات بودند . و نیز فضل بن شاذان . میگوید دروغ گویان پنج نفر هستند . یونس بن ظبیان و . محمد بن سنان . ویزید بن الصائغ . و ابو سمینه . ومحمد بن بشیر .

و نیز روایت . عمران بن علی . قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول لعن الله . اباالخطاب . و لعن من قتل معه . و لعن من بقی منهم . و لعن من دخل قلبه رحمة لهم . و ایضاً عن الرضا علیه السلام قال ان اباالخطاب کذب علی ابی عبدالله علیه السلام لعن الله . اباالخطاب . و کذلك اصحاب ابی الخطاب یدسون هذه الاحادیث الی یومنا فی کتب اصحاب ابـی عبدالله علیه السلام فلا تقبل علینا خلاف القرآن الخبر . و مرحوم مامقانی دررجال خود (ج ۲) (ص ۱۹۱) سی و پنج حدیث در ذم و لعن وی از کشی نقـل مینماید . و دسته دیگر باسم طرفدار مذهب جعفری نسبتهائی بعنوان کرامت بائمه معصومین (ع) دادند و روایات موضوعی رادر کتاب خودنوشتند از قبیل زن شدن بعض رجال بزرك و و و خورسند بودند از اینگونه خرافات بلکه از کرامت امیرالمؤمنین علیه السلام شمردند . و دسته ای که خود را اهل فضل و دانش دانسته و در مقام تألیف کتاب بر آمدند بدون تأمل و تعقل هر نقلی در کتابی دیده بصرف آنکه در فلان کتاب است حجت

خود قرار داده و در تألیف خود ثبت نمود با آنکه برهان عقلی بر خلاف آن بود و بخیال خود ترویج از اسلام نموده . غافل از آنکه تخریب اسلام است . بدیهی است مذهبیکه این گونه دشمنهای دوست نما پیدا کرد و علاقمندان غیر اهل خرد تصدی بعض تألیفات شدند قهراً لطماتی بآن وارد خواهد آمدکه عقلاء و خردمندان از اصلاح و جلوگیری عاجز خواهند شد . و پوشیده نماند چنانکه کسی ایراد نماید پس‌چرا علامه مجلسی (ره) در کتاب . بحارالانوار . نقل برخی از روایات ضعیف و بی اصل را نموده

(غرض علامهٔ مجلسی (ره) از تألیف کتاب بحارالانوار)

در پاسخ گفته میشود غرض آن مرحوم از این کتاب عنوان نوشتن دائرة المعارف و کتابخانهٔ بوده . لذا در هر نقلی صاحب کتاب راتعیین فرموده و چنانکه روایت بخلاف آئین مذهب بنظرشان آمده تذکرداده که نباید قبول کرد این روایت را . و بعبارت دیگری مثل مؤلف این کتاب . بحارالانوار . حکم شخصی را داراست که در بیابانی می‌بیند در و جواهری . ریخته و مجال ندارد آنها را جمع نماید . لهذا خاك و جوهر را با هم جمع نموده و در ظرف خود ریخته . بدیهی است که اهل خرد جواهر را ذخیره میکند و خاکها را دور خواهد انداخت .

(از کتب نفیسه کتاب مرآت العقول است)

و گواه بر عرض خود از زحمات و تألیفات بزرك علامهٔ مجلسی ره نوشتن کتاب (مرآت العقول) است شرح بر کافی که هراهل دانشی

نظر نماید البته تصدیق خواهد نمود که چه زحماتی تحمل فرموده در تشخیص روایات صحیح از سقیم . و چه احادیثی را از (کافی) بعنوان مجهول . و . مرسل . معرفی فرموده .

و در واقع فهمانده که شخص صاحب کافی در حکم غواصی است که در دریا فرو رفته جهة اخراج لؤلؤ و مرجان . و در جزء قدری سنگهای بی قیمت بیرون آمده . و البته اهل خرد مرجان را از سنك تشخیص خواهند داد .

غرض بصرف آنکه این روایت را فلان محدث بزرك در کتاب خود نوشته نمیشود اعتماد کرد مگر بعد از فحص و بازرسی از صحت و سقم آن بخصوص اشتباه ناقلین که از باب تذکر مقدرای بعنوان حاشیه متعرض شده (۱) البته بدیهی است امثال . شیخ طوسی . و . شیخ صدوق . و . شیخ مفید . رفع الله مقامهم از اساطین علماء امامیه و از زعمای محدثین اسلام بشمار آمده و تألیف آنها مأخذ فتوای دانشمندان است دراحکام . با وجود این علماء اعلام درمقام مراجعه بکتب معتبر آنها خود را مکلف میدانند در روایات منقوله که از صحت و سقم بازرسی نمایند . چون ممکن است راوی نزد بعضی موثق باشد

---

(۱) (اختلاف بزرك در تولد پیغمبر اسلام ص)

راجع باشتباه روات که مسلماً تعمد در کذب نداشته اند . مثلا در تولد پیغمبر اسلام (ص) با اینکه مورخین اززعمای عامه وخاصه نوشتند درشب ولادت عجائبی در عالم رخ داد از شکست . طاق کسری وخاموش شدن آتشکده فارس . وخشك شدن دریاچهٔ ساوه . و امثال اینها ازعجائب مهم تاریخی . بزرگان از محدثین و مورخین در شب تولد چه اختلافی نمودند

(بقیه در ص ۲۲)

و نزد دیگری محل تأمل . و علاوه ممکن است اشتباهی در روایت شده باشد ولو تمام سلسلهٔ حدیث موثق باشند . ولی مشهور بآن عمل نکرده باشند لذا قهراً روایت موهون و از درجه اعتبار ساقط میشود .

چنانکه بعکس هم ممکن است که روایت از حیث نقل ضعیف باشد و مشهور بقرائنی وثوق پیدا کرده و بوفق آن فتوی داده باشند. همان طور که در امور عادی دولتی در قضیه ای جمعی از معتمدین

از خصوص عامه برخی هشتم ربیع الاول را تاریخ کردند و جمعی دهم را و بعضی دوازدهم را نوشتند . و اکثر ازمورخین خاصه هفدهم ربیع الاول را گفته اند و مثل مرحوم کلینی صاحب کافی دوازدهم ربیع الاول را قائل شد . و هم چنین

(اختلاف زعماء در رحلت پیغمبر اسلام ص)

قضیهٔ رحلت آنحضرت ص که تاریخ مهم دنیاست نزد خودی و بیگانه. خیلی محل شگفت و حیرت است اختلاف دراین تاریخ . برخی ازمورخین عامه دوازدهم ربیع الاول را نوشته اند . وبعضی اول همین ماه راگفته اند و جمعی هشتم را قائل شدند . و عده ای دوم همین ماه را ذکر کرده اند و بعض دیگر هیجدهم را ثبت نموده اند . و مشهور از محدثین خاصه بیست هشتم صفر را نوشته اند . ومثل صاحب کشف الغمه دویم ربیع الاول را روایت از امام ششم نقل نموده . و خصوص صاحب کافی ره دوازدهم ربیع الاول را در کتاب کافی ضبط کرده که خیلی خلاف مشهور است . و کلام در این است که برخی از عدم توجه عذر خواهی نمودند که غرض صاحب‌کافی تقیه بوده . وغافل ازاینکه زعمای‌از مورخین عامه چه اختلافی در این تاریخ کرده اند وجای هیچ تقیه‌ای نیست . باری حال ممکن‌است در جمع این روایات چند تولد و چند رحلت برای پیغمبر اسلام ص قائل‌شد با آنکه ناقلین از عامه و خاصه از اعاظم محدثین میباشند و بدیهی‌است تعمد در کذب نبوده . پس این اختلاف جز از راه اشتباه ناقلین هیچ منشأ دیگری ندارد . وهم چنین اختلاف در نوع موالید و وفیات ائمة (ع) که

بقیه در ص ۲۳

نقلی نمایند و یك نفر نـاشناسی بخلاف آنها اظهار نماید که بشواهدی مأمورین بفهمند حرف او صحیح است دنبال کنند و بغرض نائل شوند . لذا گفته میشود در موضوع قرآن کریم که جزء اصول دین و اثر باقی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ما است بگفتهٔ فلان راوی مجهول فلان روایت را بچند واسطه که هم بخلاف محکمات قرآن و هم مخالف قواعد عقلی است نمیشود ترتیب اثر دهیم که بعد هم شخص درمقام بررسی و فحص میفهمد تمام اشتباه در اشتباه است . و از باب اختصار باین مقدمه خاتمه داده

(مقدمه دوم)

مخفی و پوشیده نیست دقتیکه درمذهب شیعه در حالات مردمان حدیث شده در هیچ مذهبی نشده از حیث ملت و مذهب و صدق و

(اختلاف فوق العاده در موالید ائمه ع)

مسلم جز اشتباه در نقل هیچ غرض دیگر نبوده . مثلا در تولد حضرت جواد و حضرت هادی (ع) با نقل شیخ طوسی قدس سره در کتاب مصباح از ناحیه مقدسه دعای (اللهم انی اسئلك بالمولودین فی رجب الخ) که تولد هر دو امام را مسلم در رجب فرموده . و شخص کلینی درکافی تولد امام جواد (ع) رادرشهررمضان نوشته وتولد حضرت هادی (ع) را درنیمهٔ ماه ذی حجه نقل نموده . و حال آنکه هم شیخ طوسی وهم شخص کلینی از ارکان محدثین میباشند و قطعا تعمدی در کذب نبوده و جزحمل بأشتباه در نقل راه دیگری ندارد . و کتاب این دومحدث جلیل هم درنهایت اعتبار است پس غرض در این است که ممکن است در روایات هم کتاب در نهایت اعتبار باشد و هم مؤلف از بزرگان محدثین باشد ولی اشتباه واضحی شده باشد . والبته لطمه ای بشخص محدث واقع نشود . لذا در موضوع بعض از محدثین که قائل بنقصان قرآن شده بودند بعدکه اشتباه خود را فهمیدند در مقام معذرت ازاشتباه خود برآمده چنانکه دراقسام بعد تفصیلا نقل کلام ایشان را نموده که خاطر عموم مستحضر شود .

امانت و فضل و تقوی و ورع و وثاقت . و کتبیکه دراحوال آنهانوشته شده در علم رجال احدی نمیتواند انکار نماید و از بدیهیات است . و هرکس رجوع بکتب رجال نماید البته قضاوت خواهد کرد که تعصب و لاقیدی نشده راستگویان را معرفی نموده و مردمان مجهول الحال و غیر موثق را رد کرده . و زحمات فوق الطاقة علماء خاصه در این موضوع اظهر من الشمس است .

چنانکه روایات را تقسیم بندی نموده اند باعتبار حال گوینده . بخبر . صحیح . وموثق . و . حسن . و. مرسل . و. مرفوع . و . مجهول و . ضعیف . و بعد هم تفصیل عناوین اخبار را بیان فرموده از حیث . متواتر . و . استفاضه . و . شیاع . و . خبر واحد . لذا در این مقدمه تذکر داده چون برخی در مقام استدلال اشتباهی نموده اند که فلان روایت متواتر است . که بعد در مقام بررسی شخص میفهمد هیچ تواتری وجود نداشته بلکه اشتباه است . چون معنای تواتر نقل جماعتی است که عادتاً ممکن نباشد این جمع بناگذاری بر کذب کرده باشند . مثل قضیهٔ غدیرخم . و . شیاع . مثل شجاعت علی بن ابی طالب عليه السلام که از مجموع سیر و تواریخ فهمیده میشود قطع نظر از مقام ولایت شخص شجاع نام داری بوده که بیگانه هم انکار ندارد . و اما . استفاضه . که عبارت از نقل زیادی از مردمان موثق بوسائط مختلف باشد . مثل عطش حضرت سید الشهدا عليه السلام . و اسیری عیالات آنحضرت و کلام در این است برخی از ناقلین ادعاء تواتر . یا . استفاضه . یا . شیاع : درموضوع اخبار موهم تحریف نمودند که بعد از تحقیق کنجکاوی فهمیده میشود نه تواتری بوده و نه . استفاضه . و نه . شیاعی . بلکه اشتباهی است

که محتاج بمثال عادی است که در حاشیه تذکر داده (۱)

غرض در موضوع امر مهمی مثل قرآن آخر کتاب آسمانی و معجز ثابت باقی پیغمبر اسلام که متجاوز از هزار و سیصد سال است با تمام افراد بشر درمقام تحدی ومعارضه است . و با این دشمنهای اسلام از بیگانگان بخصوص از زنادقه و یهود و نصاری بقضاوت سیروتواریخ آیا ممکن است بهر نقلی ترتیب اثر داد و در مقام بر نیامد که منشأ این حرف و نسبت از کجا است و روی چه غرض است : دیگرقضاوت با خردمندان است

---

(۱) نظر دارم تقریباً در سی و پنج سال قبل برای تحویل قم مشرف شدم در خیابان دارالشفاء منزل نموده . روز قبل از تحویل اطلاع دادند که (احمد شاه) شب عید بقم خواهد آمد آنزمان هم شاه آمدن باین سهلیها نبود . لذا عموم طبقات درمقام تهیه برآمدند از حکومت وادارات و تولیت آستانه و جمعی باستقبال رفته . وبا این جمعیت زواری شب عید قم تمام آستانه و حرم مطهر را خلوت نموده و پاسبانان مانع از عبور و مرورشدند تا قریب چهار ازشب‌خبری ازورود شاه نرسید . فردای آنروز در مقام برآمده که شاه چه وقت آمد و چه وقت حرکت کرد . معلوم شد که بکلی این مطلب بی اساس بوده و این اطلاع مرکز از طرف یکی ازاشراف که معروف باهل مزاح و شوخی بود واسم او (میرزازکی‌خان) از فامیل خواجه نوری‌گوشی تلفن را برداشته بفرماندار قم گفته که‌اینجا دربار است اعلیحضرت همایونی چند بعد ازظهر بقم تشریف فرما خواهد شد . و تمام اساس این انقلاب قم از این خبر موضوع بی اصل بود ، که البته زوار در مراجعت بولایات خود خواهندگفت که . شاه · شب عید بقم آمد دیگرهریکی اسم این نقل را . بتواترمیگوید و دیگری . باستفاضه . ودیگری بشیاع . لذا هیچ اعتباری برای نوع نقلیات نمیشودقائل‌شد مگر بعد از تحقیق و رسیدگی از مدرك

(مقدمه سوم)

هر مورخ و محدثی که تألیفی نمود نمیشود محل اعتبار قرارداد مگر بعد از کنجکاوی و بر رسی از آنکه این نقل مورد اطمینان اهل خبرهٔ از دانشمندان باشد . لذا کتابهائی دیده شد دراسلام نوشته شده وبطبع رسیده که ازحقیقت مطالب آنهاشرم آوربلکه ننك اسلام ومسلمین است . که من جمله کتاب (دبستان المذاهب) است بعد از آنکه دیده شد بعض مورخین از آنکتاب نقلی نموده اند در مقام تحصیل آن بر آمده و کماهو دقت نموده که مؤلف آنرا دست آورم معلوم نشد . همین قدر فهمیده شد که غرض این نگارنده جز عداوت با اسلام و افتراء بساحت مقدس کتاب آسمانی مسلمین مقصود دیگری ندارد . و البته در اقسام بعد معرفی کلمات موضوعهٔ او را خواهم نمود که خاطر عموم را مستحضر دارم .

و دیگر کتاب موسوم به (بحرالانساب) است که دیده شد شخص این مؤلف چه روایات موضوعی را نقل نموده و چه افترائی بمقام شامخ امام صادق عليه السلام بسته . لهذا در چند سال قبل بعض از زعمای اسلام بعد از اطلاع از طبع آنکتاب در مقام جلوگیری و نابود کردن آن بر آمدند و بحمدالله تعالی موفق شدند .

و دیگر از کتب موضوعه کتابی دیده شد خطی موسوم به (سیرسلوك) بحر العلوم که هر دانشمندی بعد از مطالعه میفهمد مقام عالی آنوحید عصر بری است از چنین تألیفی بمذاق اهل باطل . کهالبته افتراء بساحت مقدس آنجناب استوبملاحظهٔ ایجازباین مقدمهخاتمه داده

(مقدمه چهارم)

بدیهی است بسیاری از آیات قرآن کریم بنحو اجمال است .
و محتاج بمفسر و مبین است : از قبیل لفظ • صلـوة • و • صوم •
و زکوة . و غیره که تفصیل و احکام هر یك باید از ناحیهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بیان شود • و الا از خود قرآن فهمیده نمیشود مثلا صلوة چند رکعت
است و چه احکامی داراست ، و هم چنین زکوة و غیره ، چنانکه در
قانون اساسی مملکتی اصول مواد آن (۵۱) ماده است ولی نظام نامه‌ای
داراست که بیان مجملات قانون و در واقع متمم قانون است ، واطلاق
قـانون بآن نظامنامه میشود ، لذا همین قرآن مابین‌الدفتین کلام‌معجز
بنحو اجمال است که خداوند سبحان تفصیل آنرا ببیان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
خود موکول فرموده ، بلکه برحسب الهامات الهی تفسیر و تأویل هم
باید از ناحیه مقدس آنجناب باشد که بافراد برساند ، و در مثال عادی
در واقع بمنزلهٔ نظامنامهٔ قرآن محسوب است واطلاق قرآن بر آن هم
میشود ، ولی قرآن معجز نیست و شواهد را تفصیلا بخواست خداوند
در اقسام بعد تذکر خواهم داد

(مقدمهٔ پنجم)

عادتاً اشخاصیکه درمقام ضبط و حفظ کتاب و مطالبی هستند باید
دارای نسخه ای باشند که مطابق آن حفظ نمایند ، حتی شخص نابینا
که بخواهد حافظ قصیده ای باشد باید دارای نوشته ای باشد که
دست بینائی دهد و مطابق آن حافظ شود ، لذا درموضوع قرآن مجید

پس از آنکه سیر و تواریخ مدلل مینمایند که در حیات پیغمبر اسلام ﷺ هزارها چه در مکه و چه در مدینه و چه در اماکن دیگر حافظین قرآن بودند، ناچار باید بگوئیم نوعا دارای مصحف بوده‌اند که مطابق نسخهٔ خود حفظ نمایند بشواهد ذیل

(جامعین قرآن در عصر نبی اکرم ص)

البته قرآن درحیات پیغمبر ﷺ مجموع ومدون بوده، چنانکه (ابن ندیم) که از اکابر مورخین است نزد عامه و خاصه در فهرست خود (ص ٤١ ط قاهره) مینویسد، الجماع للقرآن على عهد النبي ﷺ علی ابن ابی‌طالب رضوان الله علیه سعد بن عبید رضی الله عنه ابوالدرداء رضی الله عنه معاذ بن جبل رضی الله عنه ابوزید ثابت بن النعمان ابی بن کعب عبید بن معاویه زید بن ثابت بن الضحاك و (سیوطی) در اتقان (ص ٧٤) ط قاهره مینویسد عن محمد بن القرطبی جمع القرآن علی عهد رسول الله ﷺ خمسة من الانصار معاذ بن جبل وعبادة بن صامت، وابی بن کعب و ابی الدرداء، وابی ایوب الانصاری : و قال صاحب (الجواب المنیف) (فی ص ١١٧) و قد اخرج البغوی فی شرح (مصابیح السنة) ان زید بن ثابت، تلقی القرآن عن النبی ﷺ فی العام الذی توفی فیه، و قراه علیه مراراً و کتبه له، وکذا، ابی بن کعب، انه ختم القرآن علی النبی ﷺ عدة مراة، وصاحب (اتقان) ص (٧٢) ط قاهره، مینویسد از قول بخاری باسناد خود از انس، که جامعین قرآن چهار نفر بودند ابی بن کعب معاذ بن جبل زید بن ثابت ابوزید و (ابن کثیر) در فضائل القرآن صفحهٔ (٩٦) ط المنار مصر از قول قاضی ابوبکر باقلانی واین روایت

انس . را نقل میکند و بعد مینویسد این چه حرفی است باینکه جامعین قرآن زیاد بودند. لذا توجیه مینماید قول . انس . را که مراد او از خصوص انصار است . و (منشی المنار) که تعلیقه ای برفضائل القرآن نوشته (ص ۹٦) او هم همین توجیه را از قول انس مینماید . و نیز (ابن کثیر) مینویسد باین عبارت وممن جمعه عثمان . وعلی ابن ابی طالب یقال انه جمعه علی ترتیب ما انزل و عبدالله بن مسعود . و قد تقدم عنه انه قال ما من آية من كتاب الله الا و انا اعلم این نزلت و فیم انزلت . و لو علمت احداً اعلم مني بكتاب الله تبلغه المطى لذهبت اليه انتهى .

و سیوطی در اتقان (ص ٧٤) مینویسد باین عبارت قال . ابو عبید فی القرأت باسناده قال النبی ﷺ فضل قراءة القرآن نظراً علـى من يقرأ ظهراً كفضل الفريضة على النافلة .

و ايضاً قال . ابو عبيد ، القراء من اصحاب النبی ﷺ فعد من المهاجرين ، الخلفـاء الاربعة ، وطلحة ، وسعد ، و ابن مسعود ، وحذيفة و سالم ، و ابی هريرة ، وعبدالله بن سائب ، و العبادلة ، و من (النسآء) عايشة ، و حفصة ، و ام سلمة ، و قال ابن ابی داود فی كتاب (الشريعة) من المهاجرين ، ابو حليمة ، و مجمع بن حارثة ، و فضالة بن عبيد ، و سلمة بن مخلد ، و قال ايضاً و ممن جمعه ، ابو موسى الاشعرى ، وعمر وبن عاص ، و سعد بن عباده ، و ام الورقة و ايضاً اتقان (ص ٧٤) اخرج البيهقی فی المدخل عن ، ابن سيرين ، قال جمع القرآن على عهد رسول الله ﷺ اربعة لا يختلف فيهم ، معاذ بن جبل ، ابی بن كعب ، ابو زيد ، ابوالدرداء ، و نیز مینویسد اخرج ابو داود عن الشعبی قال جمع القرآن على عهد رسول الله ﷺ ستة ابی ، و زيد ، و معاذ ، و ابوالدرداء ، و

سعد بن عبید ، و ابو زید ، و مجمع بن جاریة ، و نیز صاحب اتقان مینویسد قال ابن حجر قد ذکر ابن ابی‌داود فیمن جمع القرآن (قیس بن ابی صعصعه) و هو خزرجی یکنی (ابوزید) ، و ایضاً فی (ص ۷٤) قال محمد بن حبیب فی‌المحبر (سعد بن عبید) احد من جمع‌القرآن علی‌عصر النبی صلی الله علیه و آله و سلم وقال ایضاً باسناده (ام الورقه) بنت عبدالله الحارث قد جمعت القرآن و کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یزورها و یسمیها الشهیدة ، غرض این مقدار از نقل روایات راجع بجامعین قرآن بود درعهد پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که ازخوف تطویل تمام اخبارباب را نقل ننموده ومقداری از شواهد را در حاشیه تذکر داده ،

(**شواهد بر تدوین قرآن در حیات آنجناب ص**)

سیوطی فی الاتقان (ص ۷٤) قال اخرج النسائی بسند صحیح عن‌عبدالله بن عمرو قال قد جمعت‌القرآن فقرأت به کل‌لیلة فبلغ النبی (ص) فقال‌اقرئه فی شهرالحدیث . ایضاً (ص ١٦) اخرج احمد و ابوعبید عن سعد بن منذر قال قلت یا رسول الله (ص) اقرء القرآن فی ثلث قال نعم ان استطعت الخ . ایضاً عن قیس بن ابی صعصعه انه قال یا رسول الله (ص) فی کم‌اقرء القرآن قال فی خمسة عشر قلت انی‌اجد اقوی من ذلك قال اقرء فی جمعة الخ . ایضاً اخرج الشیخان عن عبدالله‌بن عمرو قال قال لی رسول‌الله (ص) اقرء القرآن فی شهرقلت انی اجد قوة قال اقرئه فی عشرقلت‌انی اجد قوة قال‌اقرئه فی‌سبع الخ ، تفسیر نهاوندی مقدمه (۱) باسناده عن الصادق (ع) فی وصیة النبی(ص) لعلی (ع) قال علیك بتلاوة القرآن علی کل حال و من قرء نظراً فی غیر صلوة کتب الله له بکل حرف حسنة و محی عنه سیئة الی ان قال و من ختمه کان له دعوة مستجابة مؤخرة او معجلة قال قلت جعلت فداك ختمه کله قال ختمه کله ، ایضاً نهاوندی (۲) باسناده عن‌علی بن خلف قال شکی‌رجل الی محمدبن حمیدالراضی الرمد فقال‌له ادم‌النظر فی‌المصحف فانه‌کان بی‌رمد فشکوت‌الی الاعمش فقال‌لی ادم النظر فی المصحف فانه کان بی

(بقیه در ص ۳۱)

(۱) ص ۳۵ (۲) مقدمة تفسیر ص ٤٠

ترتیب آیات وسور از بسیاری روایات استفاده میشود که بامر نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ودستور جبرئیل است ، (اتقان) ص (٦٢) الاجماع والنصوص المترادفة علی ان ترتیب الایات من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یلقن اصحابه و یعلمهم ما نزل علیه من القرآن علی الترتیب الذی هو الان فی مصاحفنا بتوقیف جبرئیل علیه السلام ایاه علی ذلك و اعلامه عند نزول کل آیة ان هذه الایة تکتب عقیب آیة کذا فی سورة کذا ، فثبت ان سعی الصحابه کان فی جمعه فی موضع واحد لافی ترتیبه ، فان القرآن مکتوب فی اللوح المحفوظ علی هذاالترتیب انزل الله الی السماء الدنیا ثم ینزله مفرقاً عندالحاجة الخ ، و ایضاً همان صفحه قال ابن الحصار ترتیب سور و وضع الایات مواضعها انما کان بالوحی کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول ضعوا آیة کذا فی موضع کذا ، و قد حصل الیقین من النقل المتواتر بهذا الترتیب من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و مما اجمع الصحابة علی وضعه هکذا فی المصحف ،

و ایضاً قال الکرمانی فی (البرهان) ترتیب السور هکذا هو عندالله فی اللوح المحفوظ علی هذا الترتیب و علیه کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یعرض

رمدفشکوت الی عبدالله بن مسعود فقال لی ادم النظر فی المصحف فانه کان بی رمد فشکوت ذلك الی رسول الله (ص) فقال لی ادم النظر فی المصحف فانه کان بی رمد فشکوت ذلك الی جبرئیل (ع) فقال لی ادم النظر فی المصحف کافی باب فضل حامل القرآن (ص ٢٤٤) باسناده عن علی بن الحسین ع قیل له ای الرجال خیر قال الحال المرتحل قال وما الحال المرتحل قال الفاتح الخاتم الذی یفتح القرآن و یختم فله عندالله دعوة مستجابة وهمین روایت را صاحب لالی الاخبار از پیغمبر اکرم (ص) نقل مینماید غرض شواهدی است بر مجموع بودن قرآن در عصر پیغمبر اسلام (ص) که از باب ایجاز اکتفا کردم بذکر همین روایات .

علی جبرئیل کل سنة ما کان مجتمعاً عنده منه و اعرضه علیه فی السنة التی توفی فیها مرتین و کان آخر الایات نزولا (واتقوا یوماً ترجعون فیه الی الله) فامره جبرئیل علیه السلام ان یضعها بین آیتی (الربا) و (الدین) و ایضاً قال ، (ابوبکر بن الانباری) انزله الله القرآن کله الی سماء الدنیا ثم فرقه فی بضع و عشرین فکانت السورة تنزل لامر یحدث والایة جواباً لمستخبر، ویوقف جبرئیل النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی موضع الایة والسورة فاتساق السورة کاتساق الایات و الحروف کله عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم فمن قدم سورة اواخرها فقدافسدنظم القرآن ، وایضاً اتقان قال (ابوجعفر النحاس) المختار ان تألیف السور علی هذالترتیب من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لحدیث و اثله اعطیت مکان التوریة السبع الطوال : قال فهذا الحدیث یدل علی ان تألیف القرآن مأخوذ عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم الخ ، اتقان ، قال البغوی فی (شرح السنة) الصحابة رضی الله عنهم جمعوا بین الدفتین القرآن الذی انزله علی رسوله من غیر ان زادوا او نقصوا منه ومن غیر ان قدموا شیئاً اواخروا شیئاً او وضعوا له ترتیباً لم یأخذوه من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الخ ، ایضاً ، اتقان ، (ص ٦٣) قال (مکی و غیره) ترتیب الایات بامر من النبی صلی الله علیه وآله وسلم و لما یأمر بذلک فی اول برائة ترکت بلا بسملة ، ایضاً ، اتقان (ص ٦٢) قال ما اخرجه احمد باسناده قال کنت جالساً عند رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذ شخص ببصره ثم صوبه ثم قال اتانی جبرئیل فامرنی ان اضع هذه الایة هذا الموضع من هذه السورة (ان الله یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی) و ایضاً اتقان قال البیهقی فی (المدخل) کان القرآن علی عهد النبی صلی الله علیه وآله وسلم مرتباً سورة و آیاته علی هذا الترتیب الی ان قال عن ابن عباس قال قلت لعثمان ما حملکم علی ان عمدتم

الی الانفال وهی من المثانی والی براءة وهی من المئین فقرنتم بینهما و لم تکتب بینهما بسم الله الرحمن الرحیم. ووضعتموها فی السبع الطوال فقال عثمان کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تنزل علیه السورة ذات العدد فکان اذا انزل علیه الشیئی دعا بعض من کان یکتب فیقول ضعوا هؤلاء الایات فی السورة التی یذکر فیها کذا و کذا الخ.

. اتقان. ص (٦٣) وقال القاضی ابو بکر فی (الانتصار) ترتیب الایات امر واجب و حکم لازم فقد کان جبرئیل علیه السلام یقول ضعو آیة کذا فی موضع کذا.

اتقان (ص ١٦) ط قاهرة قال اخرج ابن ابی داؤد بسند صحیح عن سوید بن غفله قال قال علی علیه السلام. لا تقولوا فی عثمان الا خیراً فوالله ما فعل الذی فعل فی المصاحف الا عن ملاءٍ منا قال عثمان ما تقولون فی هذه القرائة فقد بلغنی ان بعضهم یقول ان قرائتی خیر من قرائتك و هذا یکاد یکون کفراً قلنا فما تری قال عثمان اری ان یجمع الناس علی مصحف واحد فلا تکون فرقة و لا اختلاف قلنا فنعم ما رأیت

(تاریخچهٔ اسلام از عصر پیغمبر الی خلافت عثمان)
در موضوع قرآن

١ مطابق تواریخ مسلم در حیات پیغمبر اکرم (ص) اسلام درجزیرة العرب منتشر شد و از دریای قلزم تا سواحل یمن. و از دریای فارس تا فرات و منقطع شام. همگی در زیر پرچم لا اله الا الله بودند. و در جزیرة العرب شهرها و قریه های زیادی مثل یمن و بحرین و عمان و نجد و جبلی طی و بلاد مضر و ربیعه و قضاعه و طائف و مکه. که نوع این شهرها و ده کده ها .

(بقیه در ص ٣٤)

---

(١) تمدن اسلام جرجی زیدان (ج ١ اصل عربی ص ٤٤)

اتقـان ص (١٦) قال الحارث المحاسبی . المشهور عندالناس ان جامع القرآن عثمان و لیس کذلك انما حمل عثمان الناس علی القرائة بوجه واحد علی اختیـار بینه و بین من شهده من المهاجرین والانصار لمـا خشی الفتنه عند اختلاف اهل العراق و الشام فی حروف القراأت

اسلام اختیار کرده و مسجد ها بنا نموده که تمام قبائل نماز خوان وقرآن کتاب الهی بین آنها منتشر حتی باطفال و زنان میآموختند وهمگی عنایت تام در ضبط و حفظ آن داشته و قرآن در دسترس مردم وچون کتاب دینی و اخلاقی . و حقوقی . وسیاسی بوده نوع مراجعات درشئون دین واجتماع منحصر بقرآن بود . که خلاصه مسلمانان بعد از ایمان بخدا واسطه ایجز تلاوت قرآن و عمل بدستوران بین خود و خدا نمیدانستند .

حتی مطابق تاریخ در حیات پیغمبر اسلام برای حافظین قرآن سالیانه معادل دویست دینار مقرر کرده . و این جیره تازمان‌انقراض دولت‌عثمانی معمول بود . و فعلا هم در مصر و حجـاز و تونس و سوریه و یمن و عراق حقوقی از بیت المال برای حافظین قرآن معین است وشاهد براین‌تاریخ روایت خصال صدوق است ص (١٥٠) خطی باسناده عن امیرالمؤمنین (قال من دخل فی الاسلام طائعاً و قرء القرآن ظاهرا فله فی کل سنة مأتی دینار فی بیت مال المسلمین ان منع فی الدنیا اخذ ها یوم القیامة الخ)

و از تاریخ مسلم که هیچ شك و ریبی نیست حافظین قـرآن در عصر پیغمبر (ص) درخصوص مدینه هزارها بودندکه در جنك یمامه مینویسند سه هزار نفر از حافظین قرآن حضور داشتند که قریب پانصد نفر از آنهـا کشته شد . و برخی نوشتند تعداد حافظین در مدینه بشش هزار نفررسید غیر از سایر بلاد . و در دو سال و ششماه خلافت خلیفهٔ اول که با فارس و روم جنك نمود و یمامه را فتح کردند وقرآن را منتسر نمودند هیچ اختلافی در قرآن وجود نداشت و مراجعات مسلمین بقرآن بوده

(بقیه درص ٣٥)

(کلام علی علیه السلام در امر قرآن)

وقد قال علی علیه السلام لو ولیت لعملت بالمصاحف التی عمل بها عثمان و ایضاً اتقان ص (١٦) قال و اخرج عن ابن وهب قال سمعت مالکا یقول انما الف القرآن علی ماکانوا یسمعون النبی صلی الله علیه وآله وسلم

و بعد که خلافت بخلیفهٔ ثانی رسید. و آن فتوحات فوق العاده مسلمین که تمام فارس و شام و بین النهرین ومصرراتصرف نمودند و قرآن را منتشر کردند که در واقع خلافت بده سال و چند ماه طول کشید هیچ اختلافی بین مسلمین در قرآن نبود . و هزارها قرآن در اطراف و اکناف منتشر و مسلمین با عنایت تام باین کتاب آسمانی مأنوس بوده تا خلافت عثمان که تقریباً سیزده سال از عصر نبی اکرم (ص) طول کشید

چنانکه ابن کثیر در فضائل القرآن ط مصر ص (٣٤) نوشت که رشتهٔ جنك ارمنیه و آذربیجان پیش آمد کرده و مسلمین بسرداری حذیفة بن یمان فتح نمودند و اهل شام وعراق حضورداشتند . حذیفه شنید قرآن را برخی از مسلمین بحروف مختلف قرائت مینمایند لهذا در مراجعت بعثمان اظهار داشت دریاب اختلاف امت را درقرائت قرآن که مثل اختلاف یهودو نصاری در تورات و انجیل نشود .

این بود که عثمان فرستاد قرآنیکه نزد (حفصه) دختر عمر بود که زمان شیخین نوشته شده آوردند و در حضور جمعی از اصحاب استنساخ نمودند با نظریهٔ علی (ع) . و یك مصحف بمکه فرستاد . و یك مصحف ببصره . و یکی بکوفه . و یکی بشام . و یکی بیمن . ویکی ببحرین . و یك مصحف هم در مدینه نگاهداشت و (ابن کثیر) نوشت که علی ابن ابی طالب (ع) اظهار داشت که اگر عثمان این کار را نمیکرد من میکردم ، و بعد عثمان در مقام برآمد که مصحف ابن مسعود و سایرصحابه راگرفت و نابود نمود انتهی .

بقیه در ص ٣٦

ایضاً اتقان (ص١٦) قال قاضی ابو بکر. الذی نذهب الیه ان جمیع القران الذی انزله الله و امر باثبات رسمه ولم ینسخه ولا رفع تلاوته بعد نزوله هو الذی بین الدفتین الذی حواه مصحف عثمان وانه لم ینقص منه شیئی ولا زید فیه . و ان ترتیبه و نظمه ثابت علی ما نظمه الله تعالی و رتب علیه رسوله من آی السور لم یقدم من ذلك مؤخر و لا اخر منه مقدم و ان الامة ضبطت عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم ترتیب آی کل سورة و مواضعها و عرفت مواقعها کما ضبطت عنه نفس القراأت الخ .

وایضاً اتقان اخرج ابن داود من طریق محمد بن سیرین عن کثیر بن افلح . قال لما اراد عثمان ان یکتب المصاحف جمع له اثنی عشر رجلا من قریش و الانصار فبعثوا الی الربعة التی فی بیت عمر . فیجیئی بها و و کان عثمان یتعا هدهم اذا تدارؤا فی شیئی اخروه الخ .

(دقت اصحاب پیغمبر ص درحروف واعراب قرآن)

نگارنده میگوید بشواهدیکه ذکر کرده وخواهم ذکر نمود قرآن ابن مسعود و (ابی بن کعب) و سایر از صحابه چون با تفسیر و تأویل بود که از پیغمبر اکرم (ص) فرا گرفته بودند و این معنی خیلی اهمیت داشت و حکومت وقت مایل نبود که این تفسیر و تأویل در دسترس افراد باشد . و البته ضرر آنها تمام میشود مثلا (شجرة طیبة) که تفسیر شده باشد بآل محمد علیهم السلام (و شجرة خبیثة) که تفسیر شده باشد به بنی امیه بدیهی است حکومتیکه خودش از بنی امیه باشد چطور راضی میشود که چنین تفسیری در دست رس نوع باشد و هم چنین است بسیاری از آیات چنانکه در مقدمه ذکر شد که باب تفسیر و تأویل قرآن در زمان خلفاء

بقیة در ص ٣٧

(مناهل العرفان) (ص ٣٤١) قال اخرج البخاری عن ابن زبیر قال قلت لعثمان بن عفان (والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجاً) نسختها الایة الاخری فلم تکتبها او تدعها (و المعنی لماذا تکتبها) اوقال لماذا تترکها مکتوبة مع انها (منسوخة) قال یابن اخی لا اغیر شیئاً من مکانه . فقال صاحب المناهل هذا حدیث ابلج من الصبح فی ان اثبات هذه الایة فی مکانها مع نسخها توقیفی لایستطیع عثمان باعترافه ان یتصرف فیه لانه . لامجال لرأی فی مثله . و ایضاً مناهل (ص ٣٣٩) قال انعقد اجماع الامة علی ان

بکلی مسدود شد بشواهدیکه در مقدمه پنجم ذکر نمودم و ازهمین جهة هم قرآنیکه علی (ع) بنحو کامل تفسیر و تأویل آنرا بیان فرموده بود و از پیغمبر اکرم ص اخذ شده بود راضی نشدند که در جامعهٔ مسلمین وجود داشته باشد . لهذا آنجناب هم مخفی نمود . منتهی فرقیکه قرآن علی(ع) با سایر اصحاب داشت اینکه نتوانستند از علی (ع) بگیرند ولی از سایر اصحاب که ضعیف بودند بسختی و تشدد گرفتند و محو و نا بود نمودند و این مطلب سبب شد دشمنان اسلام که غرضشان اختلاف بین مسلمین و لکه دار نمودن کتاب آسمانی آنها بود زمزمهٔ تحریف قرآن را پیش آورده و روایات موضوعی را در نظر گرفتند که معرفی نمایند آخرین کتاب آسمانی مسلمین بمثل (تورات و انجیل) محرف است . ولی بحمدالله سبحانه جامعه ایکه مثل علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین ع در آن وجود داشت چنان جلوگیری نمود و معرفی قرآن را در خطب خود فرمود . که نتوانستند بیگانگان بغرض خود نائل شوند . و هم چنین سایر ائمه دین علیهم السلام که هر کدام بنوبه خود در حفظ کتاب کریم کوشیده وبیانات مختلف معرفی قرآن را فرمودند که درمحل خود ذکرخواهم نمود غرض با این جدیتیکه پیروان قرآن داشتند در حفظ و ضبط این قانون الهی از ممتنعات است کسی بتواند یك کلمه درقرآن مجید کم وزیاد نماید چنانکه

(بقیه درص ٣٨)

ترتيب آيات القرآن الكريم على هذا النمط الذى نراه اليوم بالمصاحف كان بتوقيف من النبى صلى الله عليه وآله وسلم عن الله تعالى وانه لامجال للرأى والاجتهاد فيه

(ابن كثير) (۱) (در فضائل القرآن) وجمعى ديگر مثل سيوطى دراتقان اين روايت را باسناد خود نقل نمود كه (عمر) سورهٔ توبه را قرائت ميكردو اين آيه (۲) (والسابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوهم باحسان) لفظ (الانصار را برفع خواند و (واو) والذين اتبعوهم را ذكر نكرد . فورى زيدبن ثابت كه يكى از كتاب وحى بود گفت اى عمر بايد و (الانصار را) بجر بخوانى و (واو) واتبعوهم راذكر نمائى (عمر) انكار كرد بالاخره حكم را ابى بن كعب قرار دادند ايشان تصديق نمودند گفتهٔ زيدبن ثابت را و گفت ايعمر قسم بخدا آنوقتيكه توخورده فروشى ميكردى من نزد پيغمبر قرآن مى آموختم و اين آيه را پيغمبر بمن اين نحو ياد داد . كلام در اين است كه مسلمانان چنان حافظ و پاسبان قرآن بودند كه يك حرف يا يك اعراب كم و زياد نشود .

البته هر قانون و هر كتابيكه جديداً نوشته شود در ابتداى امر داراى يك اهميتى است در انظار و بعد كم كم كه كهنه شد مسلماً آن نظريه اول را ندارد و قهراً رو بخرابى و اندراس ميرود . بمثال عادى قانون اساسى مشروطهٔ ايران بآنطور كه در اول امر اهتمام در مواد نظام نامهٔ آن بود بعد از چند ساليكه گذشت كم كم سست شد تا رسيد بجائيكه جز اسمى از قانون باقى نماند . و بديهى است كه ملت يهود و نصارى هم در ابتداء شريعت بآنطور كه مواظبت از كتاب تورات وانجيل داشتند بعد ازمدتى آثار اندراس ظاهر وتغييرات كلى پيدا نمود . اين است كه راجع بآخرين كتاب آسمانى اسلام كه از رحلت پيغمبر تااول زمان خليفه سوم كه تقريباً سيزده سال بيشتر طول نكشيد معلوم است علاقمندى پيروان قرآن چه اندازه وچقدرقرآن درانظارمهم بود بخصوص باوجود مثل على ابن ابـى طالب

(بقيه در ص ۳۹)

---

(۱) الغدير ج ٦ ص ۳۰۳ (۲) سوره توبه ايه ۱۰۱

بل كان جبرئيل ينزل بالايات على الرسول صلى الله عليه وآله وسلم و يرشده الى موضع كل آية من سورتها ثم يقرؤها النبى صلى الله عليه وآله وسلم على اصحابه و يأمر كتاب الوحى بكتابتها معيناً لهم السورة التى تكون فيها الاية . و موضع الاية من هذه السورة الى ان قال انعقد الاجماع على ذلك تاماً لاريب فيه . وممن حكى هذا الاجماع جماعة منهم (الزركشى) فى البرهان (وابوجعفر) فى المناسبات اذ يقول ما نصه (ترتيب الايات فى سورها واقع بتوقيفه صلى الله عليه وآله وسلم و امره من غير خلاف فى هذا بين المسلمين)

امير المؤمنين (ع) و ساير اصحاب پيغمبر از قبيل . سلمان . و ابوذر . ومقداد وعمار ياسر . ومثل ابن‌عباسيكه اورا ترجمان القران از قول پيغمبر اسلام ميناميدند . و اين مطلب اشتباه نشود كه امرقران غيرامرولايت است تقيه بردار نيست . چنانكه كسى بگويد همانطور كه اصحاب درامرولايت مأمور بسكوت وتقيه بودند در امر قران هم سكوت اختيار نمودند وحال تقيه را برخود گرفتند كه شق‌عصاى مسلمين نشود درپاسخ گفته ميشود قران معجزهٔ نبوت بود و اثارروشن پيغمبر اسلام كه هرفردى ازافراد خيال حكومت و پيش روى را باسم اسلام داشت محتاج باين پرچم ومعجزهٔ نبوت بود كه انجام مقاصدخودرا بهمين يگانه اثرپيغمبراسلام دهد . ودرحفظونگهدارى فرق بين دوست ودشمن ولايت نبود . وهمگى مسلمين مقابل بيگانگان و دشمنهاى اسلام محتاج باين قرآن كريم بودند واين حرف عقلائيستكه‌محتاج ببرهان ديگر نيست . علاوه‌براينكه خداوند سبحان خودش‌قول داد وضمانت كرد براى‌پيغمبرش باين آيهٔ‌شريفه (۱) (انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون) ودرجاى ديگر فرمود (۲) (وانه لكتاب عزيز لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد) وحجت تمام كرد برتمام‌افراد بشراززمان‌پيغمبر الى الابد باين‌ايهٔ مباركه (۳) (ياايها الناس قدجائكم برهان‌من‌ربكم‌وانزلنا اليكم نوراً مبيناً)كه واضح وروشن است اين قران برهان پروردگاراست

---

(۱) سوره ۱۵ ايه ۹ (۲) س ۴۱ ايهٔ ۴۲ (۳) سوره ۴ ايهٔ ۱۷۴

و عمده غرض در این مقدمه معرفی جامعین قرآن بود در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آنکه قرآن کریم در حیات آنجناب مجموع و مدون بوده . و دیگر وضع آیات قرآن توقیفی است بامر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عثمان هم جامع قرآن نبوده بلکه دخالت او در اصلاح بعض کلمات غیر قرآنی بنظریه وصلاح دید جمعی ازاصحاب بوده و علی امیرالمؤمنین علیه السلام نظر داشته که یك کلمه و یك حرف زیاده و کم نشود . واز جهة ایجــاز تذکر بتمام اخبار باب نداده لذا باین مقدمه خاتمه داده . بعد از ذکر این پنج مقدمه . در مقام برآمده روایاتیکه برخی از روی اشتباه خیال نمودند که ظهور در تحریف قرآنـــ مجید دارد باعانت خداوند سبحان و توجهات ولی عصر صلـوات الله علیه پاسخ آنهـا داده شود و رفع این شبهۀ بی مورد را کرده باشم بخواست خداوند منان .

آنچه از روایات که بعضی توهم تحریف و نقصان از ظاهر آنها احتمال داده اند از این دوازده قسم که بعنوان فهرست در ذیل تـذکر داده خارج نیست . و کتاب را در تحت تفصیل این اقسام قرار داده که

و همیشه بـاید محفوظ باشد و تمام مفسرین (نورمبین) را تفسیرنمودند به حجت واضح ، پس این‌حجت روشن وهویدا همیشه باید بین تمام‌افراد ازهر عیب و نقصی عقلا محفوظ بماند . و خطاب فرمود بنبی اکرم ص در جای دیگربا این ایۀ شریفه (۱) (قد جائکم من الله نورو کتاب مبین) ودرجای دیگر فرمود (۲) و اوحی الی هذا القران لانذرکم به و من بلغ پس این کتاب روشن که وحی بنبی اکرم شده است کــه انذار باو بشود بافــراد موجودین در زمان نبی ص و هرکس این قران باو برسد تا قیامت و لازمۀ این کلام محفوظ بودن قران است همیشگی انتهی حاشیه

---

(۱) سوره ٥ ایه ۱۸ (۲) سوره ٦ ایۀ ۱۹

خوب واضـح و روشن شـود .

(قسم اول) راجع بتأويل و تفسير است كه الى ماشاءالله و از جملهٔ مثالها آيهٔ مباركه (والشجرة الملعونة فى قرآن الخ)كه روايت فرمود مراد بنى اميه است . يا آيهٔ مباركه (ربنا ماكنا مشركين) كـه فرمود يعنون بولاية على عليه السلام كه تفصيلا خواهد ذكر شد .

(قسم دوم) راجع بپـاره اى از روايـات است كه تحـريف وتغيير معنوى را داراست . مثل روايت معروف (اللهم العن الذين بدلوا دينك و كتابك و غيروا سنة نبيك) و امثال اين كه كماهـو تفصيـل داده ميشود .

(قسم سوم) راجع بشأن نزول آيات است مثل آيـه مباركه . (يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك) كه روايت فرمود درشأن على عليه السلام بوده . و هم چنين آيهٔ مباركه (وجعلناكم امة وسطا) كـه فرمودند . نحن امة الوسطى و امثال اينها كه تفصيلا تذكر خواهم داد

(قسم چهارم) راجع به تطبيق مصاديق است مثل آيهٔ مباركه . (هذا صراط على مستقيم) كه روايت فرمود (والله على هو الميزان والصراط المستقيم) و امثال اين آيه كه تفصيلا گفته خواهد شد .

(قسم پنجم) راجع باختلاف در قرأت است مثل سوره تـوحيد (قل هوالله احد لا اله الا الله الواحد الصمد) يا گفتن (كذلك الله ربى ثلاثا) يا مثل سوره جحد (لكم دينكم ولـى دين) دينى الاسلام كـه بلا شبهه اختلاف قرائت است بعنوان ذكر مستحب وتشريفاتى است براى قرائت كه در محل خود تفصيل داده ميشود .

(قسم ششم) راجع بذکر بطون آیات و بیان مراد خداوند سبحان است که آنهم الی ماشاءالله مثل آیه مبارکه (و قال الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا) که روایت فرمود مراد الظالمون لآل محمد صلی الله علیه وآله وسلم حقهم . و ازاین قبیل روایات که کما هو توضیح داده میشود

(قسم هفتم) جمله ای از اخبار ضعاف است از امامیه که نوعاً از غلات و از مردمان فاسد المذهب میباشند . و از اشخاص جعال و وضاعین هستند که ائمه دین علیهم السلام آنها را لعن فرموده . و در کتب رجالیه شرح حالات آنها داده شده ازقبیل : ابوالخطاب . ومغیره و سیاری . و غیره که کماهو تفصیل خواهم داد در محل خود .

(قسم هشتم) پارهٔ از روایات متعارضه است از قبیل روایت بر اینکه قرآن نازلشده برپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هیفده هزار آیه . و بعضی بعنوان هیجده هزار آیه . و برخی بعنوان ده هزارآیه . و جمله ای شش هزار آیه و دویست و کسری که بر فرض صحت صدور محتاج بجمعی است که تفصیلا خواهد ذکر شد .

(قسم نهم) راجع بآیات ناسخ و منسوخ است آنهم باب وسیعی است در قرآن مجید که نوع اعاظم در کلمات خود گفته اند و تفصیلا توضیح داده میشود .

(قسم دهم) راجع به نقلیات مقطوع الفساد است باسم روایت که برهان عقلی و نقلی برخلاف آنست از قبیل نقل از کتاب دبستان المذاهب بعنوان سوره ولایة و امثال آن که کماهو بیان خواهد شد.

(قسم یازدهم) راجع باشتباهاتی است که بعض محدثین نمودند از قبیل آنکه چون در توراة و انجیل تحریف واقع شده پس باید در

شریعة هم‌واقع‌شود . بملاحظهٔ آنکه فرموده‌اند آنچه درشرایع‌سابقه‌واقع شده‌دراین‌شریعت هم‌واقع‌خواهد شد که تفصیلاجواب آن‌داده‌خواهدشد

(قسم دوازدهم) پارهٔ از روایات عامه است که نوع آنها از جعالین و وضاعین است که در کتب رجالیه خودشان تفصیل داده و بی اعتباری حدیث آنها را توضیح داده و معرفی هر یك را نموده از طریق علماء و بزرگان خودشان با اینکه علماء عامه نسبت تحریف را بخاصه داده اند باری بعد ازذکر مقدمات کتاب . وذکرفهرست‌اقسام‌دوازده گانه بتوجهات حضرت ولی‌عصر ارواحناله‌الفدا و صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین شروع میشود در اصل مطلب .

((قسم اول))

بدیهی است نزول بسیاری از آیات قرآن‌کریم بنحو اجمال‌است که مبین ومفصل لازم‌دارد مثل لفظ (اقیمواالصلوة) و (اتواالزکوة) و مثل (ولله علی الناس حج البیت) و امثال ذلك و بسیاری هم از متشابهات است که محتاج بتفسیر و تأویل است . از قبیل ایهٔ (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامرمنکم) و مثل (والشجرة الملعونة فی القران) و امثال ذلك که مراد خداوند سبحان باید از ناحیهٔ مقدس پیغمبر و خلفاء او علیهم السلام معلوم شود

که‌گواه برمدعای خود قطع‌نظراز بسیاری از روایات دعای (٤٢) صحیفه سجادیه است (١)

---

(١) دعای ختم قران اللهم انك انزلته علی نبیك محمد (ص) مجملا ، و الهمته علم عجائبه مکملا ، وورثتنا علمه مفسراً ، و فضلتنا علی من‌جهل علمه ، وقویتنا علیه لترفعنا فوق من لم یطق حمله الخ

(علوم قرآن نزد محمد و آل محمد علیهم السلام است)

که امام علیه السلام در این دعا پنج فقره را تذکر داده . یکی اجمال قرآن را . و دیگر الهام علوم عجائب قرآن را به پیغمبر بنحو تکمیل و دیگر علم تفسیر قرآن را بوراثت بخلفاء معصومین آنحضرت . ودیگر تفضیل آل پیغمبر را باین علوم قرآن بر سایر جاهلین . و دیگر بلندی مرتبه آنها را باین علوم بر مردمانیکه توانائی این علوم را ندارند .

(اشتباه برخی از محدثین کتاب تفسیر را بقرآن)

لهذا گفته میشود در موضوع کتاب علی علیه السلام که جامع تفسیر و تأویل و تبیین مجملات . و تقیید مطلقات . و ناسخ و منسوخ قرآن . که تمام از علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفته شده بود . و نزد قوم آورد بعداز اطلاع بمطالب تفسیر وتأویل آن فهمیدند . که چنانکه این کتاب تفسیر در دسترس نوع باشد از غرض خود باز خواهند ماند . لذا در پاسخ اظهار نمودند که ما محتاج بکتاب شما نیستیم و همین قرآن که نزد ما است کافی است . و شاهد بر عرض خود فرمایش علی علیه السلام است (١) باین عبارت (و لقد جئتهم بکتاب کملا مشتملا علی التأویل والتنزیل . والمحکم والمتشابه . والناسخ والمنسوخ . الخ) که بیان حضرت صریح است که کتاب تفسیر بوده بقرینه لفظ (مشتملا علی التأویل والتنزیل) غرض اشتباهی است از ناحیهٔ برخی از محدثین که اسم کتاب تفسیر امیرالمؤمنین را بقرآن ادا نمودند . و بمثال عادی چنانکه میگویند

(١) بحار (ج ١٩ ص ١٢٦) ایضاً علم الیقین فیض (فصل ٨ ص ١٢٨)

تفسیر (تبیان) یا تفسیر (صافی) و لو هر تفسیری باشد دارای تمام قران است و لی در عرف و عادت اطلاق قران بر کتاب تفسیر نمیشود . مثلا اگر شخص دارای تفاسیر متعددی باشد و درخانه قرآن نباشد صحیح است که بگوید من قرآن ندارم چون قران عبارت از ما بین الدفتین است . لذا چنانکه کسی مدعی خلاف شود در مقابل فرمودهٔ خود علی بن ابی طالب عليه السلام همان قول (اجتهاد مقابل نص است)

(شهادت دانشمندان بر علوم کتاب علی عليه السلام)

ومخصوصاً (ابن ندیم) درفهرست و (ابن حجر) درصواعق (١) وسیوطی در (اتقان) (٢) نوشتند باین عبارت (بلغنی انه کتبه علی تنزیله ولواصیب الی ذلك الكتاب لوجد فیه علم کثیر) و معلوم است که علم بسیار در کتاب علی عليه السلام از جهة تفسیر و تأویل است .

و نوع کلمات دانشمندان مشعر است بر اینکه از اصحاب خاص غیر علی بن ابی طالب عليه السلام از قبیل (ابن مسعود) و (ابی بن کعب) و (ابن عباس) قرآن آنها دارای تفسیر و تأویل بوده .

چنانکه صاحب کتاب (الجواب المنیف) که از دانشمندان عالی عامه است و معرفی او را در فهرست کرده ام مینویسد باین عبارت (ص ١٥١) و اما (ابی بن کعب) فقد علمت انه وافق المجمعین و انه احد الجامعین وقد احرق مصحفه فیما احرق لکونه کان یشتمل علی ما هومنسوخ وعلی ما لیس بقرآن وان المصاحف قبل زمن عثمان لم یکن مقصورة علی القرآن فقط بل كانت تشتمل علیه و علی غیره الخ .

و هم چنین صاحب (مناهل العرفان) که از زعما و مدرسین جامع

(١) ص ٧٦ ط قاهره (٢) ص ٦٢ ط قاهره

ازهراست مینویسد باین عبارت (ص ٤٨٦) (نحدثك عن ثلاثة اعلام من الصحابة فی التفسیر غیر ابن عباس (اولهم) عبدالله بن مسعود (ثانیهم) علی بن ابی طالب رضی الله عنه (ثالثهم) ابـی بن کعب الانصـاری . و تفسیر هر یك را تفصیل داده است که از خوف تطویل تذکر نداده کلمات او را وانشاءالله درضمن کلمات دانشمندان عامه نقل خواهم کرد .

غرض این است که علم تفسیر و تأویل قرآن در حیوة نبی اکرم ﷺ معمول بوده . حتی آنکه ابن عباس را به (ترجمان القرآن) میخواندند بفرمودهٔ پیغمبراسلام و شخص ابن عباس ازمفسرین ارجمند بوده که بین عامه و خاصه مشهوراست (١) ولی بعد ازوفات پیغمبر اسلام ﷺ برخی درمقام جلوگیری از تأویل و تفسیر قران بر آمدند چنانکه سیر و تواریخ شهادت میدهند این موضوع را

(سد باب تأویل و تفسیر در عصر خلفاء)

(غزالی) در احیاء العلوم (٢) مینویسدباین عبارت (سیدنا عمر هوالذی سد باب الکلام و الجدل و ضرب صبیغاً بالدره لما اورد علیـه سؤالا فی تعارض آیتین من کتاب الله تعالی و هجره و امر الناس بهجره و صاحب الغدیر (٣) مینویسد بمدارك خود بـاین‌عبارت . و عن السائب بن یزید قال‌اتی عمربن الخطاب فقیل یاامیرالمؤمنین انا لقینا رجلا یسئل عن تأویل مشکل‌القرآن . فقال عمراللهم مکنی منه فبینما عمر ذات یوم جالساً یغدی الناس اذجاء (الرجل) و علیه ثیات و عمامة صفدی حتی‌اذا

---

(١) مناهل‌العرفان ص ٤٨٣ عن مجاهد قال ابن‌عباس‌قال‌لی‌رسول الله ص نعم ترجمان القران انت (٢) ج ١ ص ٣٠ (٣) ج ٦ ص ٢٩١

فرغ قال یا امیرالمؤمنین (والذاریات ذرواً فالحاملات وقراً) فقال عمر انت هو فقام الیه و حسر عن ذراعیه فلم یزل یجلده حتی سقطت عمامة فقال والذی نفس عمر بیده لووجدتك محلوقاً لضربت رأسك البسوه ثیاباً واحملوه علی قتب واخرجوه حتی تقدموا به بلاده ثم لیقم خطیب ثم یقول ان صبیغاً ابتغی العلم فاخطاه فلم یزل وضیعاً فی قومه حتی هلك و کان سید قومه . و ایضاً (ص ۲۹۲) عن ابی العدیس قال کنا عند عمر بن الخطاب فاتاه رجل فقال یا امیرالمؤمنین ما (الجوار الکنس) فطعن عمر بمخصرة معه فی عمامة الرجل فالقاها عن رأسه فقال عمر (احروری) والذی نفس عمرالخطاب بیده لووجدتك محلوقا لانحیت القمل عن رأسك و روایات تاریخی دیگر که از خوف تطویل خود داری نموده وبرخی را در حاشیه تذکرداده پس بعد از آنکه زعما با نهایت جد در مقام جلوگیری ازتفسیروتأویل قرآن بودند .

بدیهی است قرآن علی علیه‌السلام که در واقع کتاب تفسیر و دارای تمام حقایق قرآن بود امکان پذیر نیست که بگذارند چنین کتابی در جامعه دسترس عموم باشد بقضاوت تواریخ‌وسیر (۱)

---

(۱) (جلوگیری حکومت مقتدراز ظهور حقایق قرآن)

کتاب سلیم‌بن‌قیس (ص ٦٢) بعد از کشته شدن امیرالمؤمنین ع که معاویه برای سفرحج بمدینه آمد درملاقات‌ابن عباس بعدازمذاکرات زیادی‌مینویسد باین عبارت . قال معاویه فانا کتبنا فی‌الافاق ننهی عن ذکرمناقب علی ع واهل بیته فکف لسانك یابن عباس واربع علی نفسك . قال فتنهانا عن قرائة القرآن قال لا . قال فتنهانا عن تأویله قال‌نعم . قال فنقرأولانسئل عماعنی‌الله‌به قال نعم . قال فایماأوجب علینا قرائته‌اوالعمل به . قال‌العمل‌به

(بقیه درص ٤٨)

(معرفی علی عليه السلام خود را در موضوع حقایق قرآن)

کافی باب اختلاف الحدیث (ص ٤٣) باسناده عـن امیر المؤمنین عليه السلام (ان فی ایدی الناس حقاً و باطلا الی ان قال فما نزلت علی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من القرآن الا اقرأنیها و املاها علی فکتبتها بخطی و علمنی

قال فکیف نعمل به حتی نعلم ما عنی الله بما انزل علینا . قال سل عن ذلك من یتأوله علی غیرمن تتأوله انت واهل بیتك . قال انما انزل القرآن علی اهل بیتی . فاسئل عنه آل (سفیان) وآل (ابی معیط) (والیهود والنصاری والمجوس) قال معاویة فقد عدلتنا بهم . قال لعمری ماعدلك بهم الا اذا نهیت الامة ان یعبدوا الله بالقرآن وبما فیه . من امر او نهی اوحلال اوحرام او ناسخ اومنسوخ اوخاص اوعام اومحکم اومتشابه . وان لم تسئل الامة عن ذلك هلکوا واختلفوا وتاهوا . قال معاویة فاقرؤا القران ولا ترووا شیئا مما انزل الله فیکم وماقال رسول الله ص وارووا ماسوی ذلك . قال ابن عباس قال الله تعالی فی القرآن (یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم ویأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون) قال معاویة یا بن عباس اکفنی نفسك و کف عنی لسانك . الخ مؤلف گوید بعدازآنکه بقضاوت سیر و تواریخ معلوم میشود که بنای حکومت مقتدروقت جلوگیری ازتأویل وتفسیرقرآن بوده . بدیهی است که قران مثل ابن‌مسعود وغیره را خواهندنابود کرد والبته قران علی ع که باآن حقایق بود مخفی خواهد شد . واین مطلب روشن وواضح است که هیچ مربوط بتحریف این قران معجزما بین الدفتین نیست بلکه تمام اهتمام ازجلوگیری تأویل و تفسیر کلمات او است که حقایق ظاهر نشود . وفرق معنای بین تفسیر وتأویل عبارت لغت این است (هوان التفسیر کشف المرادمن اللفظ المشکل) والتأویل (رداحدالمحتملات الی مایطابق الظاهر) یقال فسرت الشیئی ای بینته واوضحته والتاویل ارجاع الکلام وصرفه عن معنی الظاهری الی معنی اخفی منه : (من آل یؤل اذا رجع و صار الیه)

تأويلها و تفسيرها وناسخها و منسوخها و محكمها و متشابهها و خاصها وعـامها ودعى الله ان يعطيني فهمها وحفظها فما نسيت من كتاب الله و لا علماً املاه علي و كتبته منذ دعى الله لي بما دعا و ما ترك شيئاً علمه الله من حلال و حرام ولاامر ولانهي كان او يكون ولاكتاب منزل على احد قبله من طاعته او معصيته الاعلمنيه وحفظته فلم انس حرفاً واحداً وضع يده على صدري ودعى الله لي ان يملا قلبي علماً وفهماً وحكماً و نوراً الخ البته با دقت در مضمون روايت فهميده ميشود كه كتاب تفسير على عليه السلام داراى چه علومى بوده وچه حقايقى رابراى نوع تذكرداده . ولى متأسفانه جلوگيرى نمودند و پيروان قرآن از اين حقـايق و علـوم بهره مند نشدند .

(قضاوت روايات درموضوع اسم على عليه السلام در قرآن)

بارى كلام در اشتباه برخى از محدثين است كه كتاب تفسير على عليه السلام را بقرآن (معجز) خيال نمودند و حرف تحريف را نسبت دادند مثل آنكه نوشتند كه اسم مبارك آنحضرت درقرآن بوده واسقاط كرده‌اند واين هم يك اشتباهى است ازناحيهٔ برخى وگواه برادعاى خود روايات معتبر كافى است برخلاف مدعاى آنها .

(كلام امام ششم بدون تقيه راجع باسم على (ع))

(وافى) باب ما نص الله و رسوله صلى الله عليه وآله وسلم على الائمة عليهم السلام ص (٦٣) (كافى) صحيحه ابى بصير قال سئلت ابا عبدالله عليه السلام عن قول الله تعالى (اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامرمنكم) فقال نزلت في على بن ابى طالب والحسن والحسين عليهم السلام . فقلت له ان الناس

يقولون فما له لم يسم (علياً) واهلبيته فی كتاب الله تعالی . قال قولوا لهم ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نزلت عليه (الصلوة) ولم يسم الله تعالی لهم ثلاثاً ولا اربعاً حتی كان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الذی هو فسر ذلك لهم و نزل (الحج) فلم يقل لهم طوفوا اسبوعاً حتی كان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هو الذی فسر ذلك لهم و نزلت (اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منكم) و نزلت فی علی والحسن والحسين عليهم السلام فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی علی من كنت مولاه فعلی مولاه الی ان قال فلو سكت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فلم يبين من اهل بيته . لادعاها آل فلان و آل فلان . ولكن الله تعالی انزل فی كتابه تصديقاً لنبيه صلی الله علیه وآله وسلم (انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيراً) الخ كه روايت صريح است در اينكه لفظ (اولی الامر) از مجملات است و مفسر و مبين را پيغمبر اكرم صلی الله علیه وآله وسلم قرار ميدهد وتصديق ميفرمايد كه اسم علی و ائمه عليهم السلام در ظاهر قرآن نبود .

(تفسير ولايت بقضاوت امام پنجم (ع) بدون تقية)

ايضاً روايت (كافی) باب ما نص الله و رسوله علی الائمة عليهم السلام (ص٦٥) باسناده عن ابی جعفر عليه السلام . قال امر الله رسوله بولاية علی عليه السلام فلم يدروا ماهی فامر الله رسوله ان يفسر لهم (الولاية) كما فسر (الصلوة والزكوة والصوم والحج) فلما اتا ذلك من الله ضاق صدر رسول الله و تخوف ان يرتدوا عن دينهم وان يكذبوه فضاق صدره وراجع ربه . فاوحی الله اليه (يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس) فصدع بامر الله تعالی فقام بولاية

علی عليه السلام يوم غدير خم ، الى ان قال ، و كانت الولاية آخر الفرايض الخ .
غرض خصوص این روایات معتبر کافی که هیچ در مقام تقیه نیست امام عليه السلام
بیان میفرماید معنی ولایت را که تفسیر از طرف نبی اکرم صلى الله عليه وآله وسلم است
و آیهٔ شریفه را تلاوت فرمود بدون اسم مبارك علی عليه السلام . بدیهی است
اگردرقرآن تصریح باسم بود دیگرمحتاج بزحمات پیغمبر نبود که منبر
تشریف ببرد وتفصیل دهد ولایت را . بلکه مثل سایر آیات قرآن میفرمود
این آیه نازل شده با اسم علی عليه السلام . پس این اشتباه از برخی است که
تأویل وتفسیررا حمل بتحریف نمودند دیگر قضاوت با اهل خرد است .

(اشتباه بزرك در فهم آيه شريفه (وجعلناكم امة وسطا)
(از محدثين)

وهم چنین روایت (کافی) باب (ان الائمة شهداءالله علی خلقه)
(ص ٤٥) صحيحة بريد عن ابی جعفروعن ابيعبدالله عليهما السلام که هردو
فرمودند فی قوله تعالی (وجعلناكم امة وسطاً) نحن الامة الوسطى .
غرض آنکه برخی خیال نمودند که آیه مبارکه تحریف شده و قرآن
(ائمة وسطاً) بوده این هم یك اشتباهی است از ناحیه بعض محدثین
که رشتهٔ تأویل و تفسیر را حمل بخلاف نموده لذا بمناسبت نظرم آمد
تحقیق یکی از دانشمندان بزرك را در این موضوع که عین عبارت او
را نقل نمایم .

(رفع اشتباه درتفسير آية وكذلك جعلناكم امة وسطا الخ)

دراخباراهل بیت صلوات الله علیهم وارد است که مراد از این آیه
ائمه اطهارعلیهم السلام میباشند . باین سبب بعضی خیال کرده اند کلمه

(امة) (ائمة) بوده ولی گذشته ازآنکه این خطاب درآن موقع درست نمیشود دراخبارهم بلفظ (امة) ضبط شده . وتحقیق در معنی آیهٔ شریفه وانطباق برائمه طاهرین آنستکه چون مسلماً مراد ازوسط ازحیث افعال وکرداراست . والبته مراد ازاین جعل جعل تکوینی نیست زیرا علاوه بر آنکه جبرلازم آید درخارج خلاف آن مشهود است .

پس مراد جعل تشریعی است یعنی شما را ازحیث تشریع در حد وسط وعدل حقیقی قرارداده ایم . که دینی برای شما تشریع نموده ایم که درحد وسط کامل وخارج ازحد افراط و تفریط است . پس از آن میفرماید (لتکونوا شهداء علی الناس) و البته معلوم است این نتیجه که غایت کمال انسانی است برصرف جعل تشریعی مرتب نخواهد بود . پس بقرینهٔ عقلیه می فهمیم که این متفرع برجعل از طرف خداوند و استقامت بنده میباشد که کاملا متحرك بتحریك مولی باشد و ذره ای درمقام عمل ازحد وسط تخطی ننماید واین متابعت کاملا ازجعل تشریعی منحصر بمعصومین علیهم السلام بود باین جهت شهداء دارالفناء گردیدند . و نظیر این آیه است آیهٔ شریفه (کنتم خیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف الخ) که درآنجا نیزتنزیل برائمه علیهم السلام شده وبعضی خیال کرده اندآنجا هم (ائمة) بوده . ولی تحقیق اینست که تعلیق حکم بروصف مشعر بعلیة است . پس جمله تامرون بالمعروف دلالت میکند براینکه خیرامة بودن باین جهة است . وکسانیکه درانجام این وظیفه ذره ای قصور نکردند منحصربه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه طاهرین علیهم السلام بوده . بهمین جهة شاید در زیارات که اغلب شهادت بامر بمعروف و نهی از منکرآنها تذکر داده شده .

اشاره باشد باینکه مشمول این آیه شریفه میباشند. چنانکه (اقمتم الصلوة و آتیتم الزکوة) برای اشاره بمشمولیت آیهٔ شریفه (انما ولیکم الله) میباشد انتهی.

کلام در این است که نوع مردمانیکه حرف تحریف قرآن بگوششان رسیده غالباً در مقام مذاکره همین آیه را حجت خود قرار میدهند که لفظ (امة) درقرآن (ائمة) بوده و تحریف کرده اند. غافل ازاینکه اگرچنین حرفی گفته شود دچار این محذور وفسادی است که ذکرشد. باری بلحاظ ایجازباین قسم خاتمه داده.

(قسم دوم)

راجع بپاره ای ازروایات که متعرض تحریف وتغییر معنوی قرآن است. چون تحریف در لغت بمعنای تغییر است. لهذا گفته میشود (تحریف الکلام) (تغییره) وآیه شریفه فرمود (یسمعون کلام الله ثم یحرفونه) ای (یقلبونه و یغیرونه). پس تحریف اعم است از آنکه کلامیرا اسقاط نمایند. یا تغییر حکم دهند. یا تغییر محل و موضوع دهند. و نوع روایات موهم تحریف علاوه بر ضعف سند عنوان تحریف معنوی را داراست. چنانکه بمثال عادیفرمان صادرازدولت اگر بمضمون آن عمل نشد در مقام اعتراض گفته میشود دستور را عملی نکردی وپشت سرانداختی. لذا نسبت بقرآن کریم این تحریف معنوی شایع است

(خیانت بقرآن در تغییر احکام)

ورروایت روضهٔ کافی مکاتبهٔ ابی جعفر علیه السلام لسعد الخیر (١) شاهد

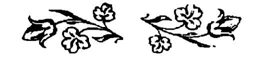
---

(١) روضة کافی مرأت العقول ج ٤ ص ٢٦٩

روشنی است بر عرض خود که فرمود . (و کان من نبذهم الکتاب ان اقاموا حروفه وحرفوا حدوده فهم یروونه ولا یرعونه . و الجهال یعجبهم حفظهم للروایة . والعلماء یحزنهم ترکهم للرعایة) که مضمون روایت صریح است درمراعات نمودن حروف و کلمات قرآن و تحریف و تغییر دادن احکام آنرا چنانکه مؤید این روایت دیگر کافی است (١)

سئوال ازموسی بن جعفرعلیهما السلام ازمسائلی تاآنجاکه فرمود (الذین خانوا الله ورسوله وخانوا اماناتهم ائتمنوا علی کتاب الله فحرفوه و بدلوه) ، الحدیث بعدازآنکه اجماع فریقین است که دراین قرآن مابین الدفتین زیاد نشده و کلمه غیرخدائی دراو نیست پس کلمهٔ (بدلوه) که عطف تفسیری است قرینه است بر اینکه مراد از خیانت بخدا و رسول وخیانت بکتاب الهی عمل نکردن بحکم اوست که همان تحریف معنوی است .

وازهمین قبیل است مضمون صحیفهٔ سجادیه(٢) دعای یوم اضحی وجمعه که درحاشیه ضبط است . و هم چنین مضمون صلوات مروی از ناحیهٔ مقدس دریوم جمعه که شیخ طوسی قدس سره درمصباح ذکر نموده (٣) که هر دودعا شکایت ازتغییر حکم است که همان معنای تحریف معنوی باشد .



---

(١) روضهٔ کافی مرأت العقول ج ٤ ص ٣٠٦

(٢) حتی عاد صفوتك وخلفاؤك مغلوبین مقهورین مبتزین یرون حکمك مبدلا وکتابك منبوذا و فرائضك محرفة عن جهات اشراعك وسنن نبیك متروکة

(٣) واحی به ما بدل من کتابك و اظهر به ما غیر من حکمك

(كلام شگفت آور صاحب فصل الخطاب)

وخیلی تعجب است که صاحب فصل الخطاب در (ص ٣٢٧) می نویسد درموضوع تحریف معنوی باین عبارت . (انا لم نعثر علی التحریف المعنوی الذی فعله الخلفاء الذین نسب الیهم التحریف فی تلك الاخبار فی آیة او اکثر و تفسیرهم لها بغیرما اراد الله تعالی منها)

که حاصل ما اطلاع پیدا نکردیم بتحریف معنوی که عبارت باشد از تغییر حکم قرآن در عصر خلفاء .

درپاسخ گفته میشود خیلی جای حیرت است ازاین بیان . کدام تحریف معنوی بالاتر بود ازمعنای لفظ (اولی الامر) که بعکس ماارادالله تفسیر کردند بهر مقتدر وصاحب نفوذی که شامل هر ملحد وفاسقی باشد . یا تکذیب آیهٔ تطهیر چنانکه نسبت کذب بعلی وفاطمه علیهما السلام دادند یا رد کردن گفتهٔ خداوند سبحان را در آیهٔ شریفه (وماینطق عن الهوی) که نسبت هجر و هذیان بساحت مقدس نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم باشد و و و بلکه ممکن است شکایت آنحضرت درروزجزا باین آیهٔ مبارکه (وقال الرسول یارب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجوراً) که تفسیر شد باعراض ازعمل کردن باحکام قرآن که همان معنای تحریف معنوی است . پس تحریف اعم است ازاسقاط الفاظ . یا تغییر کلمه ازمحل خود . یا عمل نکردن باحکام بدستورالهی. ولی یك تحریفی است که راجع بامرخداوند است درقرآن کریم که تغییرمحل برخی ازآیات باشد از سوره ای بسوره دیگر . یا ازهمان سوره بمحل دیگر . چنانکه روایات آنرا در مقدمه پنجم تذکردادم درضمن روایات جامعین قرآن .

که جبرئیل علیه السلام نازل میشد وامر مینمود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را که فلان آیه را درفلان موضع بگذار . و چه بسا بود آیهٔ در مدینه نازل میشد وامر مینمود که درسورهٔ مکی گذاشته شود . چنانچه گفته شد که معنای عرض قرآن درهرسالی بر آنحضرت یکمرتبه و در سال آخر دو مرتبه همین معنی را داراست که تغییرمحل وموضع آیات بوده ، و شیخ طبرسی هم در (مجمع البیان) سورهٔ (هل اتی) روایت آنرا تذکرداده . و روایت مفصل نعمانی‌هم (۱) متعرض شده باین‌عبارت (ومنه ما لفظه الخبر و معناه حکایة عن قوم آخرین و منه ما هو باق محرف عن جهة الخ) که تغییر محل وموضع باشد و بر گردد بمعنای تحریف معنوی . غرض این معنای تحریف معنوی دراخبار شایع بلکه میشود گفت نوع احکام قرآن که تغییر داده شده است همین معنی را داراست که از باب خوف تطویل باین قسم هم خاتمه داده .

(قسم سوم)

راجع ببرخی از روایات که در شأن نزول آیات است و صاحب کافی هم در باب (فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة) ذکر نموده و هیچ اسمی ازتحریف نبرده و بعضی این روایات را از روی اشتباه شاهد برتحریف قراردادند (۲) با اینکه صاحب کافی درمقام‌بوده که بفهماند این اخبار در شأن اهل بیت عصمت علیهم السلام وارد شده

(اشتباه در فهم احادیث ولایت)

واصل منشأ اشتباه لفظ (هذا تنزیل) یا (والله نزل جبرئیل کذا)

---

(۱) بحار ج۱۹ از ص ۹۵ الی ۱۲۸ (۲) ص۱۱٦ ط تهران

یا (کذا نزلت) و امثال این عبارت .

(مبین مجملات قرآن پیغمبر است)

لذا گفته میشود که مبین مجملات و مبهمات قرآن شخص نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است چنانکه مکرر تذکر داده که امثال (صلوة) و (صوم) و (زکوة) و غیره از ظاهر قرآن فهمیده نمیشود که دارای چه احکام و اجزاء و شرایطی است مثلا اگر آنوجود مقدس بیان نمیفرمود نماز ظهر چند رکعت است و دارای چه اجزائی است یا زکوة در چند چیز است و دارای چه شرایطی است ممکن نبود از ظاهر قرآن ما بفهمیم و هم چنین سایر احکام . پس مخفی نیست که تفصیل نوع احکام باید از ناحیهٔ شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای پیروان قرآن صادر شود . این است در امر ولایت که از امور مهمهٔ اسلام بشمار میرود وقرآن مجید بلفظ (اولی الامر) معرفی فرمود و نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مقام بیان و تفسیر آن برنیامد که اشاره بعلی بن ابی طالب و یازده فرزند او نماید . چون علی علیه السلام سمت صهر و دامادی آنجناب را دارا بود . و بیم تهمت بعض منافقین را داشت که بخیال فاسد خود بگویند این امر ولایت از طرف خود پیغمبر است و میخواهد داماد خود را بخلافت نصب نماید . لذا خداوند سبحان بیان وتفسیر (اولی الامر) را بتوسط جبرئیل بآنوجود مقدس نازل فرمود . که رفع تهمت بشود و بافراد بفهماند امر خلافت از ناحیهٔ حق است و مربوط به پیغمبر نیست .

(مثال عادی در امر ولایت)

چنانچه آستاندار مأمور از طرف دولت باید بنظریه خود انجام

وظیفه نماید . وبدیهی است که درکلیه اموررجوع بمرکز نمیکنند بلکه بمصالح دولت عمل بوظایف مینماید . ولی میشود درامرمهمی از ناحیهٔ دولت مخابره شود درانجام فلان امر. لذا آستاندار از باب آنکه نزد افراد متهم نشودکه این نظریه خودش میباشد . عین تلگراف مرکزرا ارائه میدهدکه خصوص‌این مأموریت‌ازطرف مرکزاست ومربوط‌بنظریهٔ من نیست . این است گفته میشود درتفسیر ولایت پیغمبر اکرم خواست بفهماندکه جبرئیل نازل شده و مرا مأمور نموده باین امر. و گواه بر ادعای خودروایت‌کافی است (١) باسناد خوداز محمد بن فضیل عن ابی الحسن الماضی قال سئلته عن قول الله عزوجل (افمن یمشی مکباً علی وجهه اهدی امن یمشی سویاً علی صراط مستقیم) قال ان الله ضرب من‌حاد عن ولایة علی عليه‌السلام کمن یمشی علی‌وجهه لایهتدی‌لامره . وجعل من یتبعه سویاً علی صراط مستقیم . (والصراط المستقیم) امیرالمؤمنین عليه‌السلام قال قلت قوله (انه لقول رسول کریم) قال یعنی جبرئیل عن الله فی‌ولایة علی عليه‌السلام . قلت (وماهوبقول شاعرقلیلاما یؤمنون) قال قالوا ان محمداً صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کذاب علی ربه ومـا امره الیه بهذا فی علی عليه‌السلام . فانزل بذلك قراناً فقال ان ولایة علی عليه‌السلام (تنزیل من رب العالمین ولو تقول علینا) محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (بعض‌الاقاویل‌لاخذنا منه بالیمین‌ثم‌لقطعنا منه‌الوتین) ثم عطف القول و قال ان ولایة علی عليه‌السلام (لتذکرة للمتقین وانا لنعلم‌ان منکم‌مکذبین) وان علیاً لحسرة (علی‌الکافرین) وان ولایته (لحق‌الیقین فسبح) یا محمد (باسم‌ربك‌العظیم) یقول اشکرربك العظیم‌الذی اعطاك هذا الفضل . البته این روایت خوب روشن مینمایدکه جضرت در مقام

---

(١) ص ١١٥ ط تهران

بیان تفسیر آیات است بقرینهٔ لفظ . ثم عطف القول . که فرمود (وانه لتذکرة للمتقین) که این (واوعطف و ضمیرانه) شاهد واضحی است که تفسیرفرمود بولایت علی علیه السلام تاآخر آیه که معنای (فسبح) را الخ فرمود یا محمد شکر کن پروردگاربزرك خود را باعطای این فضل غرض امرواضحی‌است که امام هفتم علیه السلام درمقام تفسیرو بیان آیات شریفه است بامرولایت علی علیه السلام .

وازاین قبیل است روایت دیگر کافی (۱) درموضوع آیه شریفهٔ دیگر (قلت) (لما سمعنا الهدی آمنابه) قال الهدی الولایة آمنا بمولانا فمن آمن بولایة مولاه (فلا یخاف بخساًولارهقاً) قلت تنزیل قال لاتأویل معلوم میشود آنجناب درمقام این‌است که بفهماند این تأویل آیه ازطرف نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است وایضاً همان روایت قال قلت قوله تعالی (لااملك لکم ضراً و لا رشداً) قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دعی الناس الی ولایة علی علیه السلام فاجتمعت الیه قریش فقالوا یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم اعفنا من‌هذا فقال لهم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هذا الی‌الله لاالی . فاتهموه وخرجوا من عنده‌فانزل الله (قل‌انی‌لااملك لکم ضراًولارشداً قل انی‌لن یجیرنی من‌الله احدولن اجدمن‌دونه ملتحداً الابلاغاً من‌الله‌ورسالاته) فی‌علی قلت هذا تنزیل قال نعم . وهمین روایت صریح است که خواندن بولایت علی علیه السلام از طرف خداوند سبحان است بلسان نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بگواهی‌نزول آیه وتأویل امام آیه‌را درموضوع علی علیه السلام ونیز آیهٔ شریفهٔ (انا نحن‌نزلناعلیك القران تنزیلا) قال (ع) (بولایت علی علیه السلام) تنزیلا . قلت هذا تنزیل‌قال نعم‌ذا تأویل وهم چنین روایت دیگرقال قلت (کلاان کتاب‌الفجارلفی سجین)

---

(۱) ص ۱۱۵ ط تهران

قال هم الذین فجروا فی حق الائمة و اعتدوا قلت (هذا الذی کنتم به تکذبون) قال یعنی امیر المؤمنین قلت تنزیل قال نعم . بدیهی است که هیچ بی خردی احتمال نمیدهد که لفظ (یعنی امیر المؤمنین) جزء قرآن باشد . و از باب ایجاز برخی از روایات راجع باین موضوع را در حاشیه تذکر دادم

ونیز (باب نکت ونتف) کافی روایت محمد بن فضیل (ص ١١٦) قال قلت قوله تعالی (ان هذه تذکره) قال الولایة . قلت (یدخل من یشاء فی رحمته) قال فی ولایتنا قال (والظالمین اعدلهم عذاباً الیماً) الاتری ان الله یقول (وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون) قال ان الله اعزوامنع من ان یظلم وان ینسب نفسه الی ظلم . ولکن خلصنا بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه وولایتنا ولایته . ثم انزل قراناً علی نبیه فقال (وما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون) قلت هذا تنزیل قال نعم . غرض همین تفسیریکه امام میفرماید درمقام این است که بفهماند این تفسیر از طرف خداوند است بقرینهٔ لفظ هذا تنزیل ونیز همین باب قال سئلته عن قول الله عزوجل (یریدون لیطفؤا نورالله بافواههم) قال یریدون لیطفؤا ولایة امیر المؤمنین بافواههم قلت (والله متم نوره) قال والله متم الامامة . لقوله عزوجل (الذین آمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا) فالنور هوالامام . قلت (هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق) قال هوالذی امر رسوله بالولایة لوصیه . والولایة هی دین الحق قلت (لیظهره علی الدین کله) قال یظهره علی جمیع الادیان عند قیام القائم (ع) قال یقول الله والله متم ولایة القائم ولو کره الکافرون بولایة علی(ع) . قلت هذا تنزیل قال نعم . اما هذاالحرف فتنزیل . و اما غیره فتأویل .

دیگر قضاوت با دانشمندان است غرض این گونه روایات که در شان نزول آیات راجع بائمه دین علیهم السلام وارد شده است . بلفظ هذا تنزیل

(بقیه در ص ٦١)

وصاحب کافی ثقة الاسلام کلینی بااینکه متجاوز از نود روایت که
درباب (نکت ونتف) کافی تذکرداده راجع بامرولایت در تفسیر آیات
اسمی از تحریف نبرده وهیچ بابی درکتاب کافی باسم تحریف ذکر ننموده
ولی برخی که جز اشتباه محملی دیگر ندارد بعض این روایات را توهم
تحریف نموده اند که این ضعیف متعرض شدم و پاسخ آنها داده شد
لذا باین قسم هم ازخوف تطویل خاتمه داده .

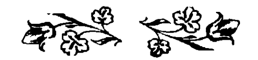
(قسم چهارم)

راجع بروایاتی است در موضوع آیات شریفه که تطبیق مصادیق
است ازقبیل آیهٔ شریفه (افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لایستون) که
روایت ابن عباس میگوید (مؤمناً) علی علیه السلام است و (فاسقاً) ولید بن
عقبه است . بدیهی است که در مقام تعیین یکی از مصادیق آیه است .
والاشك ندارد که هرمؤمنیکه واقعاً ازاهل ورع وتقوی باشد ولوغیرعلی
علیه السلام هم باشد . واهل فسق وفجورولوغیرولید باشد البته نزد پروردگار
مساوی نیست . پس آیه کلی است و دارای مصادیقی است . و از همین
قبیل است آیهٔ مبارکهٔ (ان الذین کذبوا بآیاتنا واستکبروا عنها) که
روایت ابی جعفر علیه السلام فرمود درحق طلحه وزبیراست . والبته امام علیه السلام
درمقام تعیین مصداق حقیقی است . بدیهی است کسانیکه تکذیب آیات

یا نزلت هذه الایة هکذا یا (والله نزل بهاجبرئیل علی‌محمد کذا)وامثال
اینها همان تفسیر و تأویلی است که بتوسط جبرئیل از خداوند سبحان به
نبی‌اکرم (ص) نازل شده و این اشتباه بزرگی است ازبرخی که این‌الفاظ
را قرینه برای تحریف قرار داده اند ، لهذاگفته میشود (الجواد قدیکبو)

الهی را نمایند واستکبار ورزند از اطاعت وفرمان برداری. از مصداق آیه است ولوغیر طلحه و زبیر باشد. چنانکه آیهٔ شریفهٔ (ان الذین کفروا وظلموا لم یکن الله لیغفرلهم) یاآیهٔ (وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)که صاحب کافی درباب (نکت ونتف) (ص ۱۱۳) ذکر نموده باسناده عن ابی جعفر عليه السلام که فرمود (ظلموا آل محمد حقهم) قال نزل جبرئیل بهذه الایة علی محمد هکذا که بر فرض صحت روایت امام عليه السلام تفسیرآیه را میفرماید از طرف خداوند سبحان که یکی از مصادیق حقیقی آیه ظالمین آل محمد است. چنانکه یکی ازمصادیق آیه‌کفاری هستندکه ایمان به پیغمبر نیاوردند وعلاوه ظلم نمودند بافعال وکردارخودشان نسبت بمؤمنین. وهم چنین آیهٔ شریفهٔ (ویل یومئذ للمکذبین) درهمین باب‌که روایت میفرماید (ویل للمکذبین یا محمد بما اوحیت الیك من ولایة علی عليه السلام) که معلوم است یکی از مصادیق آیه درتکذیب نبی صلی الله علیه وآله وسلم درامرولایت است

و الا مصادیق تکذیب نبی صلی الله علیه وآله وسلم زیاد است. چنانکه اگرکسی مثلا حکم ربا را تکذیب‌کرد البته ازمصداق همین‌آیه است. غرض‌بر فرض صحت این‌گونه اخبارباآنکه مجلسی قدس سره در(مرأت‌العقول) نوع این روایات را مجهول وضعیف شمرده وصاحب‌کافی هم در(باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة) ذکرنموده وهیچ اسمی از تحریف نبرده دیگر جا نداردکسی کتاب‌الهی را باین‌گونه شبهات ملکوك نماید وازباب ایجاز این قسم را هم خاتمه داده.



(قسم پنجم)

راجع بجمله ای ازروایات مختلف درقرأت . که آنهم باب مفصلی است . وبرخی ازروایات است که موهم تحریف است لذا درمقام توضیح بر آمده . اما اختلاف درقرائت ازقبیل آیهٔ شریفه (التائبون العابدون) که گفتند (التائبین العابدین) بوده یا آیهٔ مبارکهٔ (وتمت کلمة ربك صدقاً وعدلا) که اظهار نمودند (کلمة ربك الحسنی صدقاً وعدلا) میباشد یا آیه (یسئلونك عن الانفال) که نوشتند (یسئلونك الانفال) بدون کلمه (عن) بوده وامثال اینها . علاوه براینکه این روایات نوعاً ازضعفاء ووضاعین است ازقبیل سیاری . یا یونس بن ظبیان . یا ابوالخطاب . که علماء رجال آنها را بدروغ گوئی و فساد عقیده معرفی نموده اند بلکه ائمه دین علیهم السلام برخی از آنها را لعن فرمودند که تفصیلا درقسم بعد تذکر خواهم داد . وروایت کافی ازابی جعفر علیه‌السلام قضاوت مینماید که فرمود (ان القرآن واحد نزل من عند واحد ولکن الاختلاف یجیئی من قبل الروات) که معلوم است این اختلاف قرأت از طرف مردمان ناقلین اخبار ناشی شده . والبته قرآن کریم که معجزهٔ نبوت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است وآنحضرت مکلف بوده باشاعه ورساندن بافراد بنحو تواتر تا حدیکه قطع پیدا نماید بتبلیغ رسالت .

(تحقیق آیة الله علامهٔ حلی در تواتر قرآن)

چنانکه در این موضوع آیة الله علامهٔ حلی قدس الله تربته تذکر داده باین عبارت درکتاب (تذکره) مسئلة یجب ان یقرأ بالمتواتر من القرأت وهی سبعة . ولایجوزان یقرء بالشواذ الی ان قال ویجب ان یقرأ

بالمتواتر من الايات وهوما تضمنه مصحف علـی علیه‌السلام . لان اکثر الصحابة اتفقوا علیه وحرق عثمان ما عداه

وایضاً فرمود در کتاب موسوم (نهایةالوصول الی علم الاصول) ما هذا لفظه البحث الثانی فی اشتراط التواتر . اتفقوا علی‌ان ما نقل الینا من القرآن متواتراً فهو حجة . الی ان قال لان النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کان مکلفاً باشاعة مانزل علیه من القرآن الی عدد التواتر لیحصل القطع بنبوته لانه معجزة له و(ح) لایمکن التوافق علی نقل ماسمعوه منه بغیر تواتر . والراوی الواحد ان ذکره علی انه قرآن فهوخطاء . وان لم یذکره علی انه قران کان مترددا بین ان یکون خبراً عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مذهباً له فلا یکون حجة الخ . مؤلف گوید البته چنانکه خوب تأمل شود دراین عبارت یگانه وحید دهر که استدلال فرموده درتواتر قرآن . کافی است در رد اخبار آحادیکه برخی برای تحریف قرآن متمسك شدند .

باری روایاتیکه در موضوع قرائت قرآن وارد شده که در واقع از مستحبات قرائت قرآن است ناچارم از توضیح آن . چون صاحب فصل الخطاب استدلال نموده بانها برای تحریف کتاب .

(استدلال خیلی شگفت آور)

برخی از روایات که وارد شده است بگفتن (کذلك الله ربی) ثلاثاً یا (کذلك الله ربنا) یا (کذلك الله ربنا ورب آبائنا الاولین) بعد ازخواندن سورهٔ توحید . یا قرائت نمودن سورهٔ توحید را بـاین وضع (قل هوالله احد لا اله الا الله الواحد الصمد الخ) یاگفتن (الحمد لله رب العالمین) بعد از ختم سوره فـاتحه یاگفتن (لا بشیئی من آلائك

ربك اكذب) درسوره (الرحمن) بعد از قرائت (فبای آلاء ربکماتکذبان) وامثال اینها . هیچ شبهه ندارد که نوع این کلمات مستحباتی است برای قاری قرائت قرآن . وجا ندارد که هیچ خردمندی استدلال نماید به تحریف قرآن بنوع روایاتیکه در این موارد وارد شده بلکه تشریفاتی است برای قرائت ومستحباتی‌است برای قاری . وخیلی‌جای حیرت است که نبود این کلمات را درقرآن مابین‌الدفتین دلیل برتحریف قرارداده‌اند همانطورکه درآیه شریفهٔ (آیةالکرسی) روایاتی نقل نمودند گفتن بعد ازلفظ (ومافی‌الارض) زیادی (و ما بینهما و ما تحت الثری عالم الغیب والشهادة هوالرحمن الرحیم) (من‌ذالذی یشفع الخ) که اسم آنراآیة الکرسی تنزیلی گذاشته اند . مستند بروایتیکه نقل نمودند ازعلی بن ابراهیم ازحضرت رضا عليه‌السلام درقرائت آیة الکرسی باین عبارت خواند . لذا گفته میشود برفرض صحت سند مستحباتی است برای قرائت علاوه برآنکه قریب دوازده روایت باختلاف عبارات دراین موضوع‌وارد شده و ممکن نیست کسی بگوید آیة الکرسی قرآنی ما بدوازده قسم وارد شده که از باب خوف تطویل مضمون روایات را در حاشیه تذکر دادم . والبته عبارت نزول‌آیة الکرسی باین نحو همان جهة را داراست که در قسم سابق اشاره نمودم منافات ندارد نبی اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بفرمایـد ایـن دستورتوسط جبرئیل ازخداوند سبحان است مثل احادیث قدسیه وشاهد برعرض خود اختلاف درمضمون روایات است در صورت تمایل بحاشیه رجوع شود . (۱)

---

(۱)روایات متعارض(آیةالکرسی)فصل الخطاب (ص۲۳۹) روایت‌سیاری

(بقیه درص ٦٦)

(قسم ششم)

راجع بجمله ای ازروایات که ظهروبطن قرآن شریف را متعرض است . روایت کافی باب (ان الراسخین فی العلم) ص (٧٧) باسناده عن احد هما علیهما السلام و بصائرالدرجات بسند صحیح عن ابی جعفر

عن ابی عبدالله (ع) قال فی آیة الکرسی (وآیة له ما فی السموات و ما فی الارض وما تحت الثری) وآیة (عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم بدیع السموات والارض ذوالجلال والاکرام رب العرش العظیم) . وروایت یونس عن ابی عبدالله ع (له ما فی السموات وما فی الارض عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم الخ و روایت جابر بن راشد ایضاً قال فی آیة الکرسی (عالم الغیب والشهادة العزیزالحکیم) وروایت حماد بن عثمان ایضاً (له ما فی السموات و ما فی الارض عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم) وروایت اسمعیل ایضاً (وما یحیطون من علمه من شیئی الی وهوالعلی العظیم والحمدلله رب العالمین) وروایت دیگرعن غیروا حدانهم رووا (ولا یحفظون من علمه الا بماشاء) وروایت حمران عن ابی جعفر ع (والذین کفرواولیائهم الطواغیت) و روایت ابن شهرآشوب ایضاً (والذین کفروا بولایت علی بن ابی طالب اولیائهم الطاغوت) قال نزل جبرئیل بهذه الایة هکذا فی « کتاب العروس » الی ان قال (له ما فی السموات ومافی الارض ومابینهما وما تحت الثری عالم الغیب والشهادة فلایظهرعلی غیبه احدا) وروایت کافی (له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما و ما تحت الثری عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم) که تمام باهم متناقض است حال قضاوت میطلبیم از دانشمندان که آیة الکرسی قرآن مجید را بگوئیم دوازده جور وارد شده و اعداء دین قرآن را تحریف نمودند و منحصر نمودند بهمین ما بین الدفتین یا آنکه بگوئیم برفرض صحت این روایات و عدم اشتباه روات حمل شود باستحباب ذکر بعض صفات خداوند متعال در حین قرائت آیة الکرسی . لذا گفته میشود « الجواد قدیکبو »

عليه‌السلام فی قول الله عزوجل . (وما یعلم تأویله الاالله والراسخون فی‌العلم) فرسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم افضل الراسخین فی العلم قد علمه الله تعالی جمیع ما انزل علیه من التنزیل والتأویل

وماکان الله لینزل علیه شیئاً لم یعلمه تأویله . واوصیائه من بعده یعلمون کله . والذین لایعلمون تأویله . اذا قال العالم فیه بعلم . فاجابهم الله بقوله . (یقولون امنا به کل من عند ربنا) والقرآن خاص . وعام ومحکم . ومتشابه . وناسخ . ومنسوخ . فالراسخون فی العلم یعلمونه (۱) و صاحب وافی در بیان این آیه میگوید (والذین لا یعلمون تأویله) ارادبهم الشیعة . الی ان قال فاجابهم الله یعنی اجاب الله الراسخین من قبل الشیعة یقولون . یعنی الشیعة . (آمنا به کل من المحکم والمتشابه من عند ربنا) که تحقیق دراین روایت اولا فرمود رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم افضل راسخین درعلم است . وآنچه خدای سبحان نازل فرمود براو علم تأویل وتفسیر آنرا تعلیم داد . و نازل نفرمود شیئی راکه تعلیم نکرده باشد تأویل آنرا . و دیگر تذکرداد که این علم تنزیل و تأویل را تمام اوصیاء بعد ازاومیدانند . و بعد اشاره فرمود که کلمهٔ (والراسخون فی العلم) عطف بر کلمهٔ (الا الله) است ، نه آنکه مبتدا باشد برای کلمهٔ بعد لذا جملهٔ (یقولون آمنا به کل من عند ربنا) را جواب قرارداد برای سؤال مقدری که (والذین لا یعلمون تأویله) باشد ، پس زمانیکه مردمان جاهل و نادان بتأویل قرآن از متشابهات آن از علماء قرآن که مراد ائمهٔ دین (ع) باشد سؤال مینماید . و پاسخ خود را از تأویلات قرآن اخذ مینمایند ، این است که میگویند ماهم ایمان آوردیم

(۱) ج ۲ ص ۲۷٤

بتمام گفتهٔ خداوند ازمحکم و متشابه آن ، که درواقع خداوندسبحان نقل قول آنها را میفرماید ، و بعد روایت تفصیل میدهد که قرآن دارای خاص وعام ، ومحکم ، ومتشابه ، وناسخ ، ومنسوخ ، میباشد وراسخون درعلم که ائمهٔ دین باشند دارای تمام آن علوم هستند ،

چون این آیه محل نظر بود برای برخی لذا امام عليه السلام باین بیان رفع اشکال را فرمود ومراد الهی را باین تفسیروتأویل فهماند ، چنانکه صاحب کافی در باب (نکت و نتف) ص (١١٠) باسناد خود راجع بهمین آیه از ابیعبدالله عليه السلام نقل نموده فی قوله تعالی (هوالذی انزل علیك الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب) قال امیر المؤمنین والائمة (واخر متشابهات) قال فلان و فلان و فلان (فاما الذین فی قلوبهم زیغ) اصحابهم واهل ولایتهم (فیتبعون ما تشابه منه ابتغاءالفتنة و ابتغاء تأویله) (و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم امیرالمؤمنین والائمـة) و نیز روایت کافی همین باب باسناده عن ابیعبدالله عليه السلام فی قول الله عز و جل (و من یطع الله و رسوله فی ولایة علی عليه السلام و الائمة من بعده فقد فاز فوزاً عظیماً) که این روایات در مقام بیان بطن قـرآن است و مربوط بتحریف نیست . و صرف اشتباهی است که از طرف برخی از فهم روات حاصل شده و از باب ایجاز اکتفا کردم باین سه روایت و بـاین قسم خاتمه داده و مقداری هم درحاشیه تذکر دادم (١)

---

(١)ونیز روایت بحار(ج ١٩ص٢٥) باسناده عن جابر قال سئلت اباجعفر ع عن شیئی من تفسیر القرآن فاجابنی . ثم سئلت ثانیة فاجابنی بجواب آخر فقلت جعلت فداك کنت اجبت فی هذالمسئلة بجواب غیر هذا قبل الیوم . فقال (ع) یا جابران للقران بطناً و للبطن بطناً . وظهرا ولظهر ظهراً .
(بقیه درص ٦٩)

(قسم هفتم)

(معرفی ائمه دین علیهم السلام کذابین از روات را)

راجع ببرخی از اخبار ضعاف از مردمان فاسد المذهب و جعال که خود را معرفی نمودند بمحدث و روات ،

و در مقدمه دوم تفصیل داده که بدیهی است دقتیکه در خصوص مذهب شیعه در حـالات رجال حدیث شده در هیچ مذهب و ملتی نشده و کتب رجالیهٔ آنها گواه است که از خوف اطناب مکرر نکرده و فعلا در مقام معرفی بعض وضاعین که یا از غلات بودند یـا بغرضهای فاسدی دس در اخبار ائمهٔ دین علیهم السلام نمودند و اخبار واقعی و صحیح را در انظار موهون داشتند و در مقام بر آمدند که کتاب الهی و قرآن مجیدرا بعقیدهٔ فاسد خود معیوب نمایند ، لذاائمه صلوات‌الله‌علیهم‌هم نهایت سعی را فرمودند و معرفی جمعیرا بفسق بلکه لعن آنها را روا داشته و بنوع فهماندند چه مردمان فاسدی هستند .

از آنجمله‌ابوالخطاب ، که حضرت رضا علیه السلام بیونس‌ابن‌عبدالرحمن فرمود ان اباالخطاب کذب علی ابی عبدالله علیه السلام لعن الله ابا الخطاب وکذلك اصحاب ابی الخطاب یدسون هذه الاحادیث الی یومنا فی کتب

یا جابرولیس شیئی ابعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن ان آیةلتکون اولهـا فی شیئی وآخرها فی شیئی وهوکلام متصل ینصرف علی وجـوه . ونیزروایت بحار (ج١٩ ص٢٤) باسناده عن‌الصادق(ع) قال والله انی‌لاعلم کتاب الله من اوله الی آخره لمکانه فی کفی فیه خبر السماء وخبر الارض وخبر ماکان وخبر ما هوکائن قال الله عز و جل (فیه تبیان‌کلشیئی)

اصحاب ابی عبدالله فلا تقبلوا علینا خلاف القرآن الخبر وهمچنین در موضوع(۱) (مغیرة ابن سعید) که حضرت صادق عليه السلام فرمود بهشام‌ابن حکم لا تقبلوا علینا حدیثاً الا ما وافق القرآن و السنة و تجدون معه شاهداً من احادیثنا المتقدمة فان المغیرة ابن سعید لعنه‌الله دس فی کتاب اصحاب ابی الخبر ، وهم چنین (احمد بن محمد بن سیار) که‌معروف است بسیاری و شیخ طوسی قدس سره باین‌عبارت درفهرست خود اورا معرفی فرمود (احمد بن محمد بن سیار) ابو عبدالله الکاتب البصری کان من کتاب الطاهر فی زمن‌ابی‌محمد عليه السلام ویعرف بالسیاری ضعیف الحدیث فاسد المذهب مجفوالروایة کثیر المراسیل ، و نجاشی(ره) دررجال خود باین عبارت نوشت (احمد بن محمد بن سیار) ابوعبدالله‌الکاتب بصری کان من کتاب آل طاهر فی زمن ابی محمد عليه السلام ویعرف بالسیاری ضعیف الحدیث‌فاسدالمذهب‌ذکر لنا الحسین بن عبیدالله‌مجفوالروایة کثیر المراسیل و علامه اعلی الله مقامه درخلاصه فرمود (احمدبن‌سیار)کان من کتاب ابی طاهر فی زمن ابی محمد العسکری عليه السلام و یعرف بالسیاری ضعیف الحدیث فاسدالمذهب مجفوالروایة کثیرالمراسیل حکی محمدبن‌محبوب عنه فی کتاب النوادر انه قال بالتناسخ ، وکلام در این است همین شخص سیاری که اعاظم و بزرگان مذهب باین نحو معرفی نمودند کسی است که غالب روایات تحریف ازاو است وخود حقیر شماره نمودم در کتاب فصل الخطاب یکصد و هشتاد هشت روایت از همین سیاری است که تمسك بحرف چنین شخص فاسدی کرده اند ، و از این قبیل است (یونس بن ظبیان) که نجاشی معرفی نمود انه ضعیف جدا لا یلتفت

(۱) رجال مامقانی لغت مغیرة (ج ۲ ص ۵۲)

الی ما رواه کل کتبه تخلیط ، و قال فضل ابن شاذان انه من الکذا بین المشهور ، و قال ابن الغضا یری انه غال کذاب وضاع الحدیث ، یا مثل (سهل بن زیاد) که نجاشی نوشت انه ضعیف فی الحدیث غیر معتمد فیه و قال ابن الغضا یری انه کان ضعیفاً جداً فاسد الروایة والمذهب ، یا مثل (محمد بن جمهور) که علامه درخلاصه فرمود کان ضعیفاً فی الحدیث غالیا فی المذهب فاسد فی الروایة لایکتب حدیثه ولا یعتمد علی مایروی یا مثل (محمد بن سلیمان) که علامه فرمود محمد بن سلیمان البصری الدیلمی ضعیف جداً لا یعقول علیه فی شیئی ، یا مثل (منخل) که علامه فرمود المنخل کان ضعیفا و فی مذهبه غلو و ارتفاع یا مثل (ابـو سمینه) که علامه فرمود انه ضعیف جداً فاسد الاعتقاد لایعتمد فی شیئی الی ان قال کان کذاباً شهیراً لا یلتفت الیه و لا یکتب حـدیثه ، و ایضاً (علی بن احمد کوفی) عن الشیخ انه صنف کتاباً فی الغلو و التخلیط و له مقالة تنسب الیه و عن النجاشی انه غلافی آخر عمره و فسد مذهبه و عن ابن الغضایری انه کذاب غال صاحب بدعة ، و امثال این روات که بعضی درمقام نسبت بتحریف قرآن از آنها نقل نموده اند واحقر ازخوف تطویل تفصیل نداده چون بنابرجال نوشتن نبود بلکه معرفی برخی است که استدلال بحرفهای موضوع آنها نموده اند و نوع این اشخاصیکه معرفی حالات آنها را نموده از روات کتاب فصل الخطاب است

و جمعی دیگر از ناقلین حدیث که ائمه علیهم السلام بفساد و دروغ گوئی آنها را معرفی فرموده اند و در موضوع خراب کاری بعض رؤات حدیث روایتی است درحاشیه تذکر داده (١)

(١) ازشواهد واضح که دس در اخبار نمودند باغراض فاسد خود (بقیه در ص ٧٢)

(بعض کلمات خاتم المجتهدین میرزا ابوالقاسم الجیلانی)

صاحب (جامع الشتات) یگانه بحرعلم وتحقیق معروف بمیرزای قمی اعلی الله مقامه در صفحه (٧٩٤) طبع طهران ١٣٠٣ شرح مفصلی داده راجع بوضاعین حدیث درعصر ائمهٔ دین علیهم السلام که باسم اصحاب داخل نمودند حرفهای باطل را در کتب معتبرهٔ اصحاب آنها واحقرهم عین عبارت ایشانرا نقل نمودم

(معرفی امام باقر وامام صادق(ع) دروغگویان روات را)

که از جمله آنها (مغیرة بن سعید)که از اصحاب باقر علیه السلام است

این روایت است که در رساله (زید نرسی) است که از چند رساله اصول شمرده شده و نزد احقر موجود بود عین عبارت را نقل مینمایم ، زید عن عبدالله سنان قال سمعت ابا عبدالله ع یقول ، ان الله لینزل فی یوم عرفة فی اول الزوال علی جمل افرق یصال بفخذیه اهل العرفات یمیناً و شمالا فلایزال کذالك حتی اذا کان عند الغروب و نفر الناس و کل الله ملکین بجبال المأزمین ینادیان عند المضیق الذی رأیت یا رب سلم سلم والرب یصعد الی السماء ویقول جل جلاله آمین رب العالمین ، فلذالك لاتکادتری صریعاً ولا کسیراً . بعد که این روایت موضوع را دیده رجوع نمودم بکتاب کافی و وسایل و وافی . و همین روایت را ملاحظه کردم که بسند صحیح نقل نموده اند باین عبارت (عن عبدالله سنان) عن الصادق (ع) یوکل الله عز و جل ملکین بمأزمی عرفه فیقولان سلم سلم .

غرض معلوم شد که همان روایت ازمردمان فاسدی است که دس درروایات صحیح نموده و این عبارات کفرآمیز را مخلوط کرده و قائل بتجسم شده و همین اشخاصند که درمقام برآمدند قرآن مسلمین را بنظرفاسد خودشان خراب نمایند ولی بحمدالله بمقصد نرسیدند .

و (ابوالخطاب) که از اصحاب صادق عليه السلام است و باين عبارت نقل می فرمايد . اين دوملعون ازغلات بودند وشيوه ايشان اين بود که کتابهای اصحاب اين دو بزرگوار را ميگرفتند و احاديث دروغی می بافتند و نسخه عليحده مينوشتند از اين کتابها و دروغهای خود را داخل آنها ميکردند ، و در ميان آنها پهن ميکردند ، وامام عليه السلام مکرر لعن ميکرد و نفرين می نمود و ميفرمود خدا بچشاند بآنها حرارت آهن را ، و در روايت ديگر فرمود خدا لعنت کند (مغيرة بن سعيد) را و لعنت کند خدا آن زن يهوديه را که با مغيرة آمد وشد ميکرد واز اوسحروشعبده و کارهای غريب وعجيب و خوارق عادت ميآموخت الخ

ونيز مينويسد روايت ديگرازمحمد بن عيسی که حضرت عسکری عليه السلام بمن نوشت خدا لعنت کند (قاسم بن يقطين) و (علی بن حسکه) را که هر دو قمی بودند ، بدرستيکه شيطان نمودار شد از برای قاسم پس وحی ميکند باو گفتار باطل دروغ را و شرح حالات آنها را ميدهد الخ

تاآنکه روایة ديگر نقل مينمايد ازحضرت صادق عليه السلام درتفسير آيه شريفه (هل انبئکم علی من تنزل الشياطين تنزل علی کل افاك اثيم) فرمود آنها هفت نفر بودند ـ مغيرة بن سعيد ـ و بنان ـ وصايدفهدی و حارث شامی ـ و عبدالله الحارث ـ و حمزة بن عمارة ـ وابوالخطاب تاآنکه فرمود خبرداد پدرم از جدم رسول خدا صلی الله عليه وآله وسلم که فرمود ابليس از برای خود تختی در ميان آسمان و زمين قرار داده و از برای خود زبانيه قرارداده بعدد ملائکه پس هرگاه دعوت کرد مرديرا و اجابت کرد او را پاشنه برزمين گذارد و گامها بجانب او برداشت شيطان بنظر

او میآید و او را بلند میکند بجانب خود و او منصور رسول ابلیس بود لعنت کند خدا ابا منصور را لعنت کند خدا ابا منصوررا تاسه مرتبه و همین منصور است که میگوید مرا بالا بردند نزد پروردگار و خدا دست بسر او مـالید وایضاً باین عبارت میفرماید در (ص ٧٩٣) درزمان هریك از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سایر ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام جماعتی از دروغگویان بودندکه دروغ را بایشان می بستند و احادیثی که از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام روایة شده برلعن و تکفیر این جماعة و بیزاری جستن ازآنها متواتراست انتهی

مؤلف گوید که وضاعین و دروغگویان که صاحب جامع الشتات شرح حالات آنها را داده زیاداست واحقرا کتفا باین چند عبارت ایشان نمودم و در ضمن فرمود که یکی از کتب غیرمعتبر کتاب (مصباح‌الشریعة) که مؤلف آن (شقیق) بلخی است از صوفیه اهل سنة و کتاب (مناقب) حافظ رجب برسی است که (خطبة البیان) و (خطبه طنجیه) راجع بآن کتاب است و چنانکه کسی بخواهد کماهوروشن شود بجامع‌الشتات رجوع نماید ١

غرض این است مثل چنین مردمانیکه بعنوان اصحاب پیشوایان دین خود را معرفی‌نمودند وخیانت و جنایت آنها معلوم شد که‌بصراحت ائمه علیهم‌السلام لعن فرمودند هریك هریك را چطورممکن است روایات غیر معتبر را در موضوع قرآن‌کریم محل نظر قرار دهم و نقصان وتحریف کتاب الهی را استناد بقول این دشمنهای قرآن بگوئیم دیگر قضاوت با خردمندان است و باین قسم هم خاتمه دادم

(١) جامع‌الشتات (ص ٧٩٢ الی ص ٨٠١) طبع تهران (١٣٠٣)

(قسم هشتم)

(روايات متعارض فصل الخطاب)

راجع بجمله ای ازروايات متعارض که درظاهرموهم تحريف است ازقبيل روايتيکه نقل نمودند درکتاب خودکه قرآن (هيجده هزارآيه بوده)، وروايت ديگر (ده هزارآيه)، ونيز رواية ديگر (ششهزار ودويست و سی و شش آيه) و رواية ديگر (هفده هزارآيه) که در واقع اين چهار رواية درمضمون با هم معارضند چون ممکن نيست گفته شودکه چهارقرآن منزل داريم لذا بعد ازفرض صحت سندگفته ميشود مطابق صناعت علمی در احکام فقه در تعارض اخبار بعد از مرجحات سندی بايد بقرآن فعلی رجوع شود رواية مطابق باآيات مابين الدفتين را بگيريم و مخالف را رد نمائيم چون ائمه عليهم السلام امضاء آنرا فرمودند ، وعلاوه روايات متواترفرمود و دستور دادکه درمقام تعارض رجوع بهمين قرآن شود .

و علاوه رواية مرحوم طبرسی درمجمع البيان درسورۀ (هل اتی) چنانچه صاحب (وافی) در ج ۲ وافی (ص ۲۷٤) نقل نمود باسناد خود عن اميرالمؤمنين عليه السلام انه قال سئلت النبی صلى الله عليه وآله وسلم عن ثواب القرآن فاخبرنی بثواب سورة سورة علی ما نزلت من السماء الی ان قال (ع) قال النبی صلى الله عليه وآله وسلم جميع سور القرآن (مائة واربع عشر سورة) و جميع آيات القرآن (ستة الاف آية ومأتا آية وست وثلثون آية) وجميع حروف القرآن (ثلثمائة حرف و عشرون الف حرف و مأتان وخمسون حرفاً) الخ ومخصوصاً مرحوم طبرسی (ره) دراين موضوع قلم فرسائی نموده که

محل تفصیل نیست ، واین روایت بدون کم وزیاد با همین قران معمولی مطابق است که قرائت کوفی شمرده شده وطبرسی در تفسیرخود فرمود بهترین قرائتها است چون منسوب بامیر المؤمنین عليه السلام است از حیث سند ، و مرحوم فیض درواقی همین روایت را آخر باب صلوة در مقام استدلال بعدم تحریف قرآن ذکرنمود (ج۲ ص ۲۷٤)

غرض اینست بعد از آنکه این روایت مطابق شد با همین قرآن کریم فعلی ناچارسه روایت دیگررا برفرض صحت سند باید قائل شویم بتساقط ازجهة معارضه ، یا حمل نمائیم بقرآنیکه دارای تأویل وتفسیر بوده که درحیات پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم برخی ترتیب دادند وبرخی بعد ازرحلت آنحضرت چنانکه درقسم اول گفته شد ، چون زعمای عصرمایل نبودند که این تفسیروتأویل دردست رس نوع باشد لذا جلوگیری شد و اکتفا کردند بهمین قرآن معجز مابین الدفتین بدون تفسیروتأویل و از لحاظ ایجاز باین قسم هم خاتمه داده شد

(قسم نهم)

راجع بروایات ناسخ و منسوخ قرآن که آنهم باب وسیعی است درکلمات اعاظم ازمحدثین . ازقبیل آیهٔ شریفه (واللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن اربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفیهن الموت الخ)،

و ایضاً آیهٔ دیگر (واللذان یأتیانها منکم فآذوهما فان تاباواصلحا الخ)که مطابق نقل روایت مرحوم نعمانی صاحب تفسیر در رسالهٔ خود باسناده عن امیرالمؤمنین عليه السلام (۱)

---

(۱) بحار ج ۱۹ ص ٥٤

قال ان الله تعالى بعث رسول الله صلى الله عليه وآله بالرأفة و الرحمة و كان من رأفته و رحمته ان لم ينقل قومه فى اول نبوته عن عاداتهم حتى استحكم الاسلام وجلت الشريعة فى صدورهم فكان من شريعتهم فى الجاهلية ان المرئة اذا زنت جلست فى بيت باودها حتى يأتيها الموت، و اذا زنى الرجل نفوه عن مجالسهم وشتموه و آذوه وعيروه، ولم يكونوا يعرفون غير هذا قال الله تعالى (واللاتى يأتين الفاحشة من نسآئكم الخ) (واللذان يأتيانها منكم الخ)، و بعد كه مسلمين زياد شدند و اسلام قوت گرفت خداوند سبحان نسخ فرمود حكم آن دو آيه را كه عنوان حبس واذيت بود باين آيه (الزانية والزانى فاجلدوا كل واحد منهما مأئة جلدة)، و همچنين مثل آيه شريفهٔ (والذين يتوفون منكم ويذرون ازواجاً وصية لازواجهم متاعاً الى الحول غير اخراج الخ) كه چون در جاهليت رسم بود زن شوهر مرده يكسال كامل عده نگاه دارد لهذا خداوند متعال هم در اول اسلام مطابق آيه آنحكم را امضا فرمود، و بعد كه اسلام قوى شد اين آيهٔ شريفه را نازل فرمود (والذين يتوفون منكم و يذرون ازواجا يتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشراً الخ) پس حكم سابق را نسخ فرمود بهمين عده چهار ماه ده روز، وهم چنين آيات ديگر كه شايد متجاوز از سى آيه باشد در همين روايت نعمانى در رسالهٔ خود شرح ميدهد كه چنانكه كسى مايل باشد رجوع نمايد به آن رسالهٔ نعمانى كه علامهٔ مجلسى درجلد (۱۹) (ص ٥٤) رساله را مفصلا من اوله الى آخر نقل فرموده (۱)

---

(۱) مخفى نماناد كه چون رساله‌اى مطبوع ديده شد بعنوان (رسالهٔ محكم و متشابه سيد مرتضى) بعد كه احقر ملاحظه كردم اين رساله راجع است (بقيه در ص ۷۸)

وکلینی(ره) هم نقل فرموده کافی باب اختلاف الحدیث (ص ۱۵) باسناده عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال ان فی ایدی الناس حقا و باطلا وصدقاً وکذباً و ناسخاً ومنسوخاً وعاماً وخاصاً و محکماً ومتشابها الی ان قال فان امر النبی صلی الله علیه وآله وسلم مثل القرآن ناسخ ومنسوخ وخاص وعام ومحکم و ومتشابه قدکان من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الکلام له وجهان و کلام عام و کلام خاص مثل القرآن الی ان قال فما نزلت علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آیة من القرآن الااقرانیها واملاها علی فکتبتها بخطی وعلمنی تأویلها وتفسیرها وناسخها و منسوخها ومحکمها و متشابهها وخاصها وعامها و دعی الله ان یعطینی فهمها و حفظها الخ

(قسم دهم)

راجع باستدلال برای تحریف قرآن باین روایت (سیکون فی امتی کلماکان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة الخبر) بنا برفرض صحت این روایت که خلاصهٔ آن آنچه در بنی اسرائیل واقع شده در این امة هم وقوع خواهد یافت که برخی در کتاب خودنوشتند چون یهود و نصاری کتاب آسمانی خود را تحریف نموده پس این امة هم باید قرآن خود را تحریف کرده باشند . در پاسخ گفته میشود این گونه تشبیهات دراخبار معلوم است که تشبیه حقیقی نیست بلکه از حیث

بمرحوم محمد بن نعمان صاحب تفسیر است و معروف بنعمانی است و مطابقه نمودم با همان رسالهٔ نعمانی که مرحوم مجلسی در جلد نوزدهم بحار (ص ٥٤) ثبت نموده واین اشتباهی است که باسم سید مرتضی علم الهدی نوشته اند و طبع شد .

معنی است مثل تشبیه نمودن ولایت ... علیهم السلام را بکشتی نوح چنانکه قوم نوح بدخول در کشتی ازغرق و عذاب ... این امة هم بواسطه تمسك باهل بیت عصمت علیهم‌السلام رستگاری پیدا نمودند. و هم چنین چنانکه قوم موسی علیه‌السلام بواسطهٔ پرستش گوساله ازپیروی موسی خارج شدند این امة هم بواسطهٔ مخالفت با ولایت آل محمد علیهم‌السلام ازجاده استقامت بیرون شدند. والا در این امة نه گوسالهٔ سامری وجود داشت و نه کشتی پیغمبراسلام ساخته بود. پس بدیهی است که این گونه تشبیهات ازحیث معنی است لذا گفته میشود در موضوع قرآن هم چون این امت بفرمودهٔ آن عمل نکردند واحکام آن را تغییردادند که درمعنی تغییروتحریف معنوی قرآن باشد مثل تحریف یهود نصاری است از توریة وانجیل خود. علاوه بر آنکه اگر بخواهیم ظاهرخبررا بگیریم ممکن نیست که درکلیهٔ امور این حرف گفته شود. چون حضرت موسی علیه‌السلام در موضوع پرستش امت گوساله را در حال غضب سروریش مبارك حضرت هرون راگرفت والواح را انداخت پس باید پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم سروریش امیرالمؤمنین علیه‌السلام راگرفته باشد وقران را بزمین زده باشد تا مطابقه نماید بامت قبل. یا چون حضرت موسی علیه‌السلام یکنفر را قبل ازبعثت بغیردستورالهی هلاك نمود پس باید نبی اکرم هم قبل ازبعثت یکنفرراکشته باشد تا مطابقه نماید بامت قبل. یاچون حضرت عیسی علیه‌السلام را بدارکشیدند. پس ما باید بگوئیم که پیغمبر اسلام را هم بدارکشیده باشند. که امثال این الی ماشاءالله

لذا گفته میشود این حرفها ازبعضی است که بدون تأمل در مقام چنین استدلالی برآمده وبعد مینویسند پس قرآن مسلمین هم باید

تحریف شده باشد دیگ ... با اهل خرد است اینستکه باز هم
همگ ... ودیگبو) انتهی قسم دهم

(قسم یازدهم)

راجع بنقلیات مقطوع الفساد است که برهان عقلی ونقلی برخلاف است ازقبیل حکایت صاحب کتاب (دبستان المذاهب) و نسبت دادن یکسوره بعنوان سورهٔ ولایت بقرآن مسلمین بعدازآنکه ملاحظه کردم بعضی ازاین کتاب نقل نمودند در مقام برآمده و کتاب را تحصیل کرده تاآنکه ملتفت شدم این مؤلف اسم خود را اولا نبرده وثانیاً ازاول کتاب تقریباً دوثلث از تألیف را راجع بمذهب زردشتیها تفصیل داده و بچه نوع درمقام تعریف وتمجید ازآنمذهب برآمده . بعد داخل شده در ذکرسایرمذاهب ازمذهب یهود ونصاری بنحواختصارتاآنکه اسمی از مذهب اسلام برده و طایفهٔ سنة وشیعه را نوشته بعد راجع بشیعهٔ اثنی عشری که شرح داده مینویسد وبعضی ازآنها میگویند آنکه عثمان سوخت مصاحف را وتلف کرد یکسورهٔ ولایت را ودیگرنسبتی بکتابی نمیدهد بعد میگوید آنسوره که درفضل علی واهل بیت او بود اینست . وحقیر بملاحظهٔ خوف تطویل بنا نداشتم سوره را نقل نمایم ولی چون دیدم که معرف بطلان آن خود سوره است لذا درحاشیه تمام آنرا نقل نموده که رجوع کنندگان بفهمند چه کلمات غیر مربوطه ای وضع نموده واین افترا را بکتاب آسمانی مسلمین روا داشته .

مؤلف گوید گمان‌دارم که‌این‌شخص مؤلف کتاب (دبستان‌المذاهب) یکی از زردشتیها باشد که این کتاب را تألیف نموده ولی در ملاقات

علامهٔ شهیر آقای آقا سید هبة الدین شهرستانی مذاکرهٔ صاحب این کتاب شد ایشان فرمودند که اینشخص یکی از ملحدین است وتفصیلی دادند

سورة (النورین) ازفصل الخطاب (ص ۱۵۷)

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین آمنوا امنوا بالنورین انزلنا هما یتلوان علیکم آیاتی و یحذرانکم عذاب یوم عظیم ، نوران بعضهما من بعض وانا السمیع العلیم ، ان الذین یوفون بعهدالله ورسوله فی آیات لهم جنات النعیم . والذین کفروا من بعد ما آمنوا بنقضهم میثاقهم وماعاهدهم الرسول علیه یقذفون فی الجحیم ظلموا انفسهم وعصوا الوصی الرسول اولئك یسقون من حمیم . ان الله الذی نور السموات والارض بماشاء واصطفی من الملائکة وجعل من المؤمنین اولئك فی خلقه یفعل الله مایشاء لااله الاهو الرحمن الرحیم . قد مکر الذین من قبلهم برسلهم فاخذتهم بمکرهم ان أخذی شدید الیم ان الله قد اهلك عاداً وثموداً بما کسبوا وجعلهم لکم تذکرة فلاتتقون . وفرعون بماطغی علی موسی واخیه هرون اغرقته ومن تبعه اجمعین . لیکون لکم آیة وان اکثرکم فاسقون . ان الله یجمعهم فی یوم الحشر فلایستطیعون الجواب حین یسئلون . ان الجحیم مأواهم وان الله علیم حکیم . یا ایها الرسول بلغ انذاری فسوف یعلمون . قد خسر الذین کانوا عن آیاتی وحکمی معرضون . مثل الذین یوفون بعهدك انی جزیتهم جنات النعیم . ان الله لذو مغفرة واجر عظیم . وان علیا من المتقین ، وانا لنوفیه حقه یوم الدین ما نحن عن ظلمه بغافلین ، و کرمناه علی اهلك اجمعین فانه و ذریته لصابرون وان عدوهم امام المجرمین ، قل للذین کفروا بعد ما آمنوا اطلبتم زینة الحیواة الدنیا واستعجلتم بها ونسیتم ما وعدکم الله ورسوله و نقضتم العهود من بعد توکیدها و قد ضربنا لکم الامثال لعلکم تهتدون ، یاایها الرسول قد انزلنا الیك آیات بینات فیها من یتوفاه مؤمنا ومن یتولیه بعدك یظهرون فاعرض عنهم انهم معرضون . انا لهم محضرون فی یوم لایغنی عنهم شیئی ولاهم یرحمون ، ان لهم فی جهنم

بقیه در ص ۸۲

که مورد ذکر آن نیست ، غرض اینستکه مؤلف این کتاب هیچ غرضی دراین مورد جزخراب کردن قرآن کریم ومحرف شمردن آنرا درانظار مقصد دیگری نداشته

مقاماً عنه لایعدلون . فسبح باسم ربك وكن من الساجدين ولقد ارسلنا موسی وهرون بما استخلف فبغوا هرون فصبر جميل فجعلنا منهم القردة والخنازير و لعناهم الى يوم يبعثون . فاصبر فسوف يبصرون . ولقد آتينا بك الحكم كالذين من قبلك من المرسلين وجعلنا لك منهم وصياً لعلهم يرجعون و من يتول عن امری فانی مرجعه فليتمتعوا بكفرهم قليلا فلا تسئل عن الناكثين يا ايها الرسول قدجعلنا لك فی اعناق الذين آمنوا عهداً فخذه وكن من الشاكرين ان علياً قانتاً بالليل ساجداً يحذر الاخرة ويرجوا ثواب ربه قل هل يستوی الذين ظلموا وهم بعذابی يعلمون سيجعل الاغلال فی اعناقهم و هم علی اعمالهم يندمون انا بشرناك بذريته الصالحين وانهم لامرنا لايخلفون فعليهم منی صلوات ورحمة احياء وامواتاً يوم يبعثون وعلى الذين يبغون عليهم من بعدك غضبی انهم قوم سوء خاسرين وعلى الذين سلكوا مسلكهم منی رحمة وهم فی الغرفات آمنون والحمدلله رب العالمين انتهی

(سورة الولاية) از کتاب (داوری) کسروی (ص ٤٩)

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الذين آمنوا آمنوا بالنبی وبالولی الذين بعثناهما يهديانكم الى صراط مستقيم ، نبی و ولی بعضهما من بعض وانا العليم الخبير ، ان الذين يوفون بعهدالله لهم جنات النعيم . والذين اذاتليت عليهم آياتنا كانوا باياتنا مكذبين . ان لهم جهنم مقاماً عظيما اذا نودی لهم يوم القيمة اين الظالمون المكذبون للمرسلين . ما خلقهم المرسلين الا الحق و ما كان الله ليظهرهم الى اجل قريب ، وسبح بحمد ربك وعلی من الشاهدين . انتهی

بدیهی است که هر فردی که اندك دانشی دارا باشد بدون تأمل قضاوت مینماید که این کلمات بافته شده ازاسلوب کلام الهی خارج است، باآنکه واضح است که کلماتی از خود قران سرقت کرده وسوره سازی نموده که در حقیقت مثل معروف (از ریش پیوند سبیل کرده) و مثل

(انتقادات ادبی بلاغی از سورهٔ نورین)

مؤلف گوید دراغلاط ادبی این سوره موضوع جعلی خوب تامل شود

(کلام علامهٔ خبیر حاج شیخ جواد بلاغی قدس سره) راجع باین سورهٔ (النورین) که قبلاذکر شد درمقدمهٔ تفسیرخود (آلاء الرحمن) ص (٢٤) ماهذه عبارته (الامر الخامس) ومما الصقوه بالقران المجید ما نقله فی فصل الخطاب عن کتاب (دبستان المذاهب) انه نسب الی الشیعة انهم یقولون ان احراق المصاحف سبب اتلاف سور من القرآن نزلت فی فضل علی و اهل بیته علیهم السلام (منها) هذه السورة وذکر کلاماً یضاهی خمساً وعشرین آیة فی الفواصل قد لفق من فقرات القرآن الکریم علی اسلوب آیاته .

فاسمع ما فی ذلك من الغلط فضلا عن رکاکة اسلوبه الملفق . فمن الغلط (واصطفی من الملائکة و جعل من المؤمنین اولئك فی خلقه) ماذا اصطفی من الملائکه و ماذا جعل من المؤمنین و ما معنی اولئك فی خلقه و منه (مثل الذین یوفون بعهدك انی جزیته جنات النعیم) لیت شعری ماهومثلهم و منه (ولقد ارسلنا موسی و هرون بما استخلف فبغوا هرون فصبر جمیل) ما معنی هذه الدمدمة . و ما معنی بما استخلف و ما معنی فبغوا هرون و لمن یعود الضمیر فی بغوا ولمن الامر بالصبر الجمیل . و من ذلك (و لقد آتیناك الحکم کالذی من قبلك من المرسلین وجعلنا لك منهم وصیاً لعلهم یرجعون) ما معنی آتیناك الحکم ولمن یرجع الضمیر الذی فی منهم ولعلهم هل المرجع للضمیر هو فی قلب الشاعر وما هو وجه المناسبة فی لعلهم یرجعون

بقیه در ص ٨٤

قرآن بهائیها سورهٔ ترتیب داده . که مخصوصاً رئیس المحدثین علامهٔ معاصرحاج شیخ جواد بلاغی علیه‌الرحمة اعتراضات ادبی وغلطهای واضح آنرا درمقدمهٔ تفسیرخود (آلاء الرحمن) ذکر فرموده که عین کلمات ایشان را درحاشیه بعد از ذکر سوره تذکر خواهم داد . ولی یکی از اشتباهات که میشود گفت از بدبختیهای مسلمین است که برخی اینسورهٔ جعلی موضوع را در کتاب خود نقل نمایند واستدلال برای تحریف قرآن مجید قراردهند که دیگر پس ازتاسف زیاد باید گفت (الجواد قدیکبو)

و من ذلك (وان علیاً قانت فی اللیل ساجد یحذرالاخرة و یرجوا ثواب ربه قل هل یستوی الذین ظلموا و هم بعذابی یعلمون) قل ما محل قوله هل یستوی الذین ظلموا وما هی المناسبة له فی قوله و هم بعذابی یعلمون و اعل هذاالملفق تختلج فی ذهنه . (الایتان الحادیة عشرة والثانیة عشرة) من سورة (آلزمر) وفی‌اخرها (هل یستوی الذین یعلمون والذین‌لا یعلمون) فارادالملفق ان‌یلفق‌منهما شیئاً بعدم معرفته فقال فی‌آخرمالفق (هل‌یستوی الذین ظلموا) و لم یفهم انه جیئی بالاستفهام الانکاری فی الایتین ، لانه ذکرفیهما الذی جعل‌الله انداداً لیضل عن سبیله . والقانت‌آناء اللیل یرجوا رحمة ربه فهما لا یستویان و لا یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون . هذا بعض الکلام فی هذه المهزلة و ان صاحب فصل الخطاب من المحدثین المکثرین المجدین فی التتبع للشواذ . و انه لیعد امثال هذاالمنقول فی (دبستان المذاهب) ضالة المنشودة ومع ذلك قال‌انه لم یجد لهذاالمنقول اثر فی کتب الشیعة فیا للعجب من صاحب (دبستان المذاهب) من این‌جاء نسبة هذه الدعوة الی الشیعة و فی ای‌کتاب لهم وجدها افهکذا یکون فی الکتب و لکن لاعجب (شنشنة اعرفها من اخزم) فکم نقلوا عن الشیعة مثل هذا النقل الکاذب کما فی کتاب الملل للشهرستانی ومقدمة ابن‌خلدون

بقیه در ص ٨٥

و هم چنین از نقلیکه بعضی در تالیفات خود نمودند و روایات موضوعیرا برای تحریف قرآن تمسك جستند این عبارات است باسم سورهٔ (حفد) و سورهٔ (خلع) وسورهٔ (حفظ) .

(سه سورهٔ مضحك)

که ناچار برای آنکه افراد ازاین قرآن موضوع بهره مند شوند تذکر دهم. سوره (حفد) (۱) اللهم ایاك نعبدو لك نصلی و نسجد و الیك نسعی و نحفد نرجوا رحمتك و نخشی عذابك الجد ان عذابك بالکفار ملحق و ایضاً فصل الخطاب سورهٔ (خلع) (۲) اللهم انا نستعینك و نستغفرك و نثنی علیك ولا نکفرك و نخلع و نترك من یفجرك .

و غیر ذلك مما کتبه بعض الناس فی هذه السنین والله المستعان انتهی .
باری گرچه مایل بودم که ترجمه کلام بلاغی را در اغلاط عبارات این سوره نوشته باشم که بعضی از پیروان قرآن که چندان درعبارات عربی مسلط نیستند آشنا شوند ولی از خوف تطویل خودداری نمودم اما باز هم امید است که در حاشیه متعرض شوم .
غرض از جمعی بیخردانند که در مقام گمراهی مردم باین کلمات مجعولهٔ موضوعه خواستند کلام ذات مقدس الهی را که متجاوزهزاروسیصد سال است بصدای رسا میفرماید هر که میتواند یکسوره بمثل این قرآن بیاوردتکذیب نمایند ولی بحمدالله نتوانستند والفاظی بافتند که همان حکایت معروف است

که خر را خنده میگیرد و اشتر را پا بازی

(بقیه در ص۸٦)

(۱) فصل الخطاب ص ۱۵۰
(۲) فصل الخطاب ص ۱۵۰

ایضاً فصل الخطـاب سورهٔ (حفظ) لوکان لابن آدم وادیان من المال لابتغی وادیاً ثالثاً . ولایملؤجوف ابن آدم الاالتراب (۳)

حال عرض مینمایم که شایسته است که ذات حضرت احدیت باتمام افراد بشر باین کلمات درمقام تحدی ومعارضه برآید باآنکه هرطلبه ای که دارای ادنی دانشی باشد بهتر ازاین کلمات میتواند ترتیب دهد دیگر قضاوت بااهل خرد است لذا گفته میشود ایضاً (الجواد قدیکبو)

و اما حاصل از ترجمه کلام مرحوم بلاغی کـه راجع بغلطهای ادبی و عبارتی سوره نورین - گرفته - میگوید مطلب پنجم از جمله اموری که آنرا بقرآن شریف بسته اند چیزی‌است که صاحب فصل الخطاب از کتاب (دبستان المذاهب) نقل کرده‌است و نسبت‌داده بشیعه که آنهامیگویندسوزانیدن عثمان قرآنها را باعث شد که چند سورهٔ ازقرآن که در فضیلت علی (ع) واهل‌بیت نازل شده‌بوداز بین رفت که ازآنجمله این‌سوره است که درحدود بیست و پنج آیه میشود ازآیات قرآن باکلمات دیگر باسلوب قرآن با یك دیگر تلفیق نموده که علاوه برر کاکت اسلوب دارای اغلاطی نیزمیباشد که ازآنجمله اغلاط جملات ذیل است .

(واصطفی من الملائکة وجعل من المؤمنین اولئك فی خلقه) معلوم نیست خداوندازمیان ملائکه چه چیزاختیار کرده و کرا ازمؤمنین قراردادەومعنی (اولئك فی خلقه) چیست (مثل الذین یوفون بعهدك انی جزیتهم جنات النعم) مثل باید ممثل داشته باشد ودراین عبارت چیزی معلوم نیست

(ولقد ارسلناموسی‌وهرون بمااستخلف فبغوا هرون فصبرجمیل) معلوم‌نیست در این تعرض وغضب برای چیست و (بما استخلف) چه معنی دارد و از (بغواهرون) چه اراده شده‌است‌وضمیردرآن راجع بچه کسان است ومأمور بصبرجمیل کیانند (ولقد اتیناك الحکمة کالذی من قبلك من المرسلین وجعلنا

بقیه در ص ۸۷

(۳) ایضاً فصل الخطـاب ص ۱٤۹

و هم چنین یکسوره دیگر که یکی از خردمندان بی خرد در کتاب خود موسوم (بداوری) که از تالیفات کسروی است درصفحهٔ (٤۷) یکسوره ای باسم سورهٔ ولایت نقل نموده بنام اینکه در قرآن بوده و دشمنان قرآن او را اسقاط نمودند و از خوف تطویل در حاشیه عین سوره را تذکر داده تا علاقه مندان بآن خردمند فقید بهره مند شوند ومضمون آنرا که ملاحظه کردم این شعر بنظرم آمد . (۱) باری حیف است که شخص تالیفات خود را باین کلمات موضوع و بی‌قیمت معطل نماید . توضیح آنکه آنسورهٔ ولایت بعد ازسورهٔ نورین درحاشیه ثبت شد دیگر باین قسم هم خاتمه داده

منهم وصیاً لعلهم یرجعون) اتیناك الحکمة چه معنی دارد وضمیرمنهم ولعلهم راجع بچه کسان است گویا بقول معروف معنی دربطن وشکم شاعراست (وان علیاً قانت فی اللیل ساجدیحذرالاخرة ویرجوا ثواب ربه قل هل یستوی الذین ظلموا وهم بعذابی یعلمون) بهیچوجه مناسب میان قل هل یستوی با ما قبل آن معلوم نیست چنأنکه ارتباط جمله (وهم بعذابی یعلمون) نیز با سابق مفهوم نشده وشاید نظراو بدوآیه از سورهٔ (زمراست) که خاسته ازآنها تلفیقی کند ودرآخرآن (هل یستوی الذین ظلموا) آورده بیخبراز آنکه در این سوره خداوند خواسته است میان دو دسته مقایسه کنند اول کسانیکه برای ذات احدیت شریك قرار داده اندکه مردم راگمراه نمایند و دویم آنانکه بعبادت حق جل جلاله مشغول و امید رحمت واسعهٔ او را دارندکه دسته‌اول (لا یعلمون) هستند ودسته‌دویم (یعلمون) میباشندوخداوند باستفهام انکاری نفی مساوات میان‌آنها را فرموده اما دراین‌عبارات تنها یکدسته را این‌شخص ملفق ذکر کرده وآوردن (هل یستوی الذین ظلموا)

بقیه در ص ۸۸

(۱) سخن‌مردم نادان بیر اهل کمال خنك وبیمزه چون‌بوسهٔ بعدازانزال

(قسم دوازدهم)

راجع به برخی‌ازروایات عامه واهل سنة است که مسلم ازوضاعین ودروغگویان درمقام نقل بر آمده اند . و نسبت بقرآن کریم نقلهائی از زعما ورجال مذهبی نموده که امکان پذیر نیست صحت آنها لذا ناچارم باندازه ای، توضیح نمایم که دانشمندان منصف ازخودشان قضاوت نمایند که اینگونه نقلیات ازوضاعین است ،

(تناقص گوئی و نقل متعارض)

فعلا در مقام روایات متناقضی است که در کتب معتبره خود تذکر دادند راجع بقرآن مجید گرچه درمقدمه چهارم درموضوع جامعین‌قرآن درعصر نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کماهوشرح داده وروایات باب را متعرض‌شدم ولی فعلا ازلحاظ مناسبت موضوع باید برخی را تذکردهم .

اولا صاحب فضائل القرآن معروف (بابن کثیر) قرشی دمشقی در

معنی ندارد زیرا طرف مقایسه برای آن ذکرنکرده است آنچه گفته شد یکقسمت ازلغو گوئی ومزاحی است که این شخص گوینده کرده . و صاحب (فصل‌الخطاب) باآنکه ازجملهٔ محدثین متبحراست در پیروی از این گونه کلمات شواذ جدیتی تام دارد وبوسیلهٔ منقولات‌درکتاب (دبستان‌المذاهب) گم شده خود را بدست‌آورده باآنکه اثری از این‌گونه مطالب درکتب شیعه وجود ندارد .

و تعجب وحیرت ازصاحب (دبستان‌المذاهب است) که ازکجا این کلمات را دست آورده و بچه مدرکی بشیعه نسبت داده و چه قدر ازاین نقلهای دروغ نسبت بشیعه دادند چنانکه در کتاب (ملل شهرستانی) و مقدمه (ابن خلدون) و غیر اینها نوشتند و نسبت دادند

ص (۹٦) طبع قاهره مینویسد از قول بخاری اشخاصیکه جامع قرآن بودند در عهد نبی ﷺ چهار نفر بودند از انصار (ابی بن کعب) و (معاذبن جبل) و (زیدبن ثابت) و (ابوزید) بعد مینویسد باین عبارت (ولیس هکذا بل الذی لایشك فیه انه جمعه غیرواحد من المهاجرین ایضاً) بعد مینویسد یکی ازجامعین قرآن خلیفه اول بود که حافظ تمام قرآن بود، وخلیفه سوم عثمان بود که در یك رکعت تمام قرآنرا قرائت کرد ودیگر علی بن ابی طالب رضی الله عنه که جمع کرده بود بترتیب ماانزل ودیگر عبدالله بن مسعود که مینویسد گفت باین عبارت (ما من آیة من کتاب الله الا وانا اعلم این نزلت وفیم انزلت و لوعلمت احداً اعلم منی بکتاب الله تبلغه المطی لذهبت الیه). و دیگر سالم مولا ابی حذیفه که ازبزرگان وائمه نقباء بودند وکشته شد درجنك یمامه. وبعد در صفحه (۱۰۱) مینویسد ازجامعین قرآن باین عبارت (ومنهم الحبر البحر عبد بن عبدالمطلب ابن عم رسول ﷺ وترجمان القرآن قد تقدم عن المجاهد انه قال عرضت القرآن علی ابن عباس مرتین اقفه عندکل آیة واسئله عنها وبعد میگوید ومنه عبدالله بن عمرو کمارواه النسائی وابن ماجه باسناده قال عبدالله بن عمروجمعت القرآن فقرات به کل لیلة فبلغ ذلك رسول الله ﷺ فقال اقرئه فی شهرالخ. ثم قال البخاری حدثنا صدقة بن الفضل الی ان قال و(ابی) یقول اخذته من فی رسول الله ﷺ فلااترکه لشیئی قال الله تعالی (ما ننسخ من آیة اوننسهانات بخیر منها او مثلها) انتهی. وسید محمد رشید رضا منشی (مجله المنار) درتعلیقه خود بر همین فضائل القرآن درذیل صفحهٔ (۱۰۰) مینویسد. و اخرج النسائی باسناد صحیح الی ان قال وقد ذکر ابو عبید. القراء من اصحاب النبی

صلی الله علیه وآله وسلم فعد من المهاجرین الخلفاء الاربعة . وبعد قریب بیست و سه نفر ازاصحاب وزنها را اسم میبرد که درمقدمۀ چهارم اسماء آنها را ذکر نموده وبعد مینویسد که مراد بجمع قرآن کتابت است ومنافات ندارد دیگران جامع باشند حفظاً عن ظهر القلب . ودر مقدمه چهارم کلام ابن ندیم را درفهرست نوشتم که جمع کنندگان قرآن در عهد نبی صلی الله علیه وآله وسلم هشت نفر بودند که من جمله (علی بن ابی طالب علیه السلام) (وزیدبن ثابت است) و صاحب کتاب (الجواب المنیف) فی الرد علی مدعی التحریف که فعلا نزد احقر موجود است مینویسد در (ص ۱۱۷) که بغوی نوشت در کتاب (شرح مصابیح السنة) باین عبارت . ان زید بن ثابت تلقی القرآن عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی العام الذی توفی فیه وقراءه علیه مرارا وکتبه له . و کذا (ابی بن کعب) انه ختم القرآن علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم عدة مراة و(شهرستانی) در مقدمۀ خود نوشت باین عبارت . کانت الصحابة متفقین علی ان علم القرآن مخصوص لاهل البیت علیهم السلام اذکانوا یسئلون علی ابن ابی طالب علیه السلام هل خصصتم اهل البیت دوننا بشئی سوی القرآن . فاستثناء القرآن بالتخصیص دلیل علی اجماعهم بان القرآن وعلمه وتنزیله وتاویله مخصوص بهم انتهی .

(تناقض حرفهای محدثین عامه)

غرض ازاین تفصیل روشن کردن دیگران است ازمردمانیکه دس کردند درروایات عامه ومسلم ازوضاعین میباشند وبرهان واضح آنکه شخص زید بن ثابت را همگی از محدثین و مورخین عامـه چنانچه در مقدمۀ چهارم تذکرداده معرفی نمودند که ازکتاب وحـی حضور پیغمبر

اکرم ﷺ وجامع قرآن بوده وصاحب مصحف است ومکرر قرآن را بر آنحضرت قرائت نمود . حتی در سنهٔ وفات آنجناب تمام قرآن را حضور آنوجود مقدس خواند وازدولب مبارك آنحضرت اخذ نموده علاوه بر آنکه ازحافظین قرآن هم محسوب است

سزاوار است که ازهمین مورخین(۱) بنویسند ازقول بخاری باسناد خود اززید بن ثابت باین عبارت . قال ارسل الی ابوبکر مقتل اهل الیمامة فاذا عمربن الخطاب عنده فقال ابوبکر ان عمر اتانی فقال ان القتل قد استحر بقراء القرآن وانی اخشی ان یستحر القتل بالقراء فی المواطن فیذهب کثیر من القرآن . وانی اری ان تامر بجمع القرآن فقلت لعمر کیف نفعل شیئاً لم یفعله رسول الله ﷺ . قال عمر هذا والله خیر فلم یزل عمر یراجعنی حتی شرح الله صدری لذلك و رأیت فی ذلك الذی رأی عمر . قال زید قال ابوبکر انك رجل شاب عاقل لانتهمك وقد کنت تکتب الوحی لرسول الله ﷺ فتتبع القرآن فاجمعه . قال زید فوالله لوکلفونی نقل جبل من الجبال ماکان اثقل علی مما امرنی به من جمع القرآن قلت کیف تفعلون شیئاً لم یفعله رسول الله ﷺ . قال هو والله خیر فلم یزل ابوبکر یراجعنی حتی شرح الله صدری للذی شرح له صدر ابوبکر وعمر رضی الله عنهما فتتبعت القرآن اجمعه من العسب واللخاف و صدور الرجال الخ . و ایضاً روایت کردند باین عبارت . ان عمر لما جمع القرآن کان لا یقبل من احد شیئاً حتی یشهد شاهدان الی ان قال لما استحر القتل بالقراء یومئذ خاف ابوبکر ان یضیع فقال لعمربن الخطاب (ولزید بن ثابت) فمن

(۱) اتقان فضایل القرآن الجواب المنیف مناهل العرفان (ص ۲٤٤) اعجاز القرآن البرهان

جائکما بشاهدین علی شیئی من کتاب الله فاکتباه .

مؤلف گوید که با روایاتیکه از کتب معتبر عامه ذکر نمودیم که جامعین قرآن درعهد نبی صلی الله علیه وآله وسلم چه مردمانی بودند ونوشتند که خلفاء اربعة ازحافظین قران وهر یك صاحب مصحف بوده اند و نوع مورخین نوشتند که (ابی بن کعب) و (زید بن ثابت) تمام قران را بر پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم مکرر خواندند وازدولب مبارك آنحضرت اخذ نمودند . آیا ممکن است که بعد ازرحلت پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم خلیفه بگوید (بزید) که تو قران را جمع کن وهردو نفریکه شهادت دادند که این کلمه یا آیه از قران است شما بنویسید . لذا ازتمام اهل خرد قضاوت میطلبم که این حرف مضحك نیست بعدازهمهٔ این جامعین قران وحافظین واشخاصیکه صاحب مصحف بودند درحیات نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم . بخصوص عثمان که نقل نمودید تمام قرآن را دریك رکعت ازنمازمیخواند (زید بن ثابت) بخلیفه بگوید که اگرمرا امر کرده بودی بنقل کوهی ازکوهها آسان تر بود برمن از امر کردن بجمع قرآن بخصوص روایاتیکه نوشته شد از علمای عامه که علی بن ابی طالب علیه السلام اعلم بقران بود از تمام افراد (وابن حجرهیتمی) درکتاب خود (الصواعق المحرقة) طبع مصر (ص۷٦) باسناده عن سعید بن مسیب قال لم یکن احد من الصحابة یقول سلونی الا علی علیه السلام وقال واحد من جمع القرآن و عرضه علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الخ . وایضاً قال اخرج ابن سعد عن علی علیه السلام قال والله ما نزلت آیة الا وقد علمت فیم نزلت وأین نزلت وعلی من نزلت ان ربی وهب لی قلباً عقولاولساناً ناطقاً . وایضاً اخرج ابن سعد قال علی علیه السلام سلونی عن کتاب الله فانه لیس من آیة الا وقد عرفت بلیل نزلت ام بنهارام فی سهل

ام فی جبل . وقال اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ام سلمة قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول علی مع القران و القرآن مع علی لایفترقان حتی یردا علی الحوض . وامثال این روایات که ازخوف تطویل خودداری نموده لذا گفته میشود جامعه ایکه مثل علی بن ابی طالب عليه السلام دارا باشد و هم چنین مثل (عبدالله بن مسعود) و (ابی بن کعب) و (زید بن ثابت) و امثال اینها چطورممکن است خلیفه امر نماید که شما کلمات قرآن کریم را ازفلانشخص بی خرد اخذ نمائید. پس بدیهی است اینگونه روایات ازوضاعین عامه میباشند که دس دراخبار نمودند برای خرابی بنیان اسلام وملکوك نمودن کتاب آسمانی مسلمین . وکلام دراین است چرا مؤلفین ومحدثین عامه این گونه روایات موضوعه را در کتب خودنسبت برجال ارجمند دادند و در کتب ثبت نمودند که بالاخره ضرران بجامعهٔ اسلام است . چنانکه وضاعین ازطایفهٔ شیعه را معرفی نمودم در قسم سابق نیزدرمقام بودم که وضاعین عامه را اندازه ای تفصیل دهم چون صاحب (فصل الخطاب) مقدارزیادی از آنها نقل نموده که من جمله (ابوهریره) باشد ومدرك روایت خودقرارداده گرچه علامهٔ شهیر سیدشرف الدین عاملی دامت افاضاته کتابی تألیف نموده موسوم (ابوهریرة) و کماهو معرفی اورا ازرجال عامه کرده وهم چنین صاحب (الغدیر) دامت برکاته درجلد پنجم از (ص ۲۹) الی (ص ۳۷۸) درموضوع وضاعین عامه قریب یکصد وهشتاد صفحه تفصیل داده که معرفی آنها را برجال خودشان نموده . وبعد مینویسد باین عبارت (فمجموع مالا یصح من احادیث هذا الجمع القلیل فحسب ما یقدر (باربعمائة وثمانیة آلاف وستمائة واربعة وثمانین) حدیثا (٤٠٨٦٨٤) چنانچه کسی مایل باشد رجوع بجلدپنجم

الغدیر نماید وچون صاحب (فصل الخطاب) روایاتی از تاریخ طبری نقل نموده خواستم که اورا هم معرفی نمایم وصاحب (الغدیر) در جلد هشتم (ص ٣٣٥) مینویسد که من تمام روایات طبری را شماره نمودم هفتصد و یك روایت داراست وتمام اسناد این روایات منتهی میشود بسه نفراز وضاعین عامه که (سری) باشد و (شعیب بن ابراهیم) و (سیف بن عمر) که علماء رجال عامه این سه نفررا از وضاعین و کذابین بشمار آورده اند. وهمین مطلب را حضوراً وشفاهاً با احقرمذاکره فرمودند.

غرض لطماتیستکه ازاین مردمان فاسد که خود را باسم محدثین معرفی نموده باسلام وارد آوردند وعلماء حقیقی اهل حدیث بدون تأمل وتوجه حرفهای بی‌اصل و اساس آنها را درتألیف از مدارك غرض خود قراردادند که درحقیقت ازبدبختیهای مسلمین و چاره ناپذیر است چون بنا براختصاراست باین قسم هم خاتمه داده شد

وبعد از خاتمه این دوازده قسم در توجیه روایات موهم تحریف گفته میشود

(بشارت فوق العاده ازصاحب الذریعه)

چون درموضوع تحریف کسی ازدانشمندان مثل صاحب فصل الخطاب درمقام ذکرروایات موهم تحریف برنیامده ولی بعد معلوم شد خودایشان هم باشتباهات خود در فهم اخبار برخورده و نقض کلام خود را اظهار نموده نهایت برخی بی اطلاع از این قضیه بوده

تا سال قبل که بنا داشتم خاتمه باین تالیف داده در مقام طبع بر آیم که اسباب تشرف باعتاب مقدسه فراهم شد و قهراً تاخیرافتاد و در

نجف اشرف درك محضر مقدس یگانه عالم عامل ودانشمند متتبع کامل
آقا شیخ محسن طهرانی دامت فیوضاته معروف به آقا شیخ آقا بزرك
صاحب کتاب (الذریعه) را نموده مستحضر شدم که معظم له شرحی
راجع بعدم تحریف کتاب کریم و سلامتی قرآن عظیم قلمی داشته لذا
گرفتم و استنساخ نموده که در ضمن کلمات اعلام درج نمایم غرض زمان
ملاقات در منزل خودشان بشارتی باحقر دادند که تصور کردم قابل بود
برای این مقصد مسافرتی نمایم قطع نظر از درك فیض اعتاب مقدسه
وبی نهایة خورسندشدم چون شخص معظم‌له نزد صاحب (فصل‌الخطاب)
تلمذ کرده و از شیوخ اجازه ایشان است لذا نقل چنین عالم عادل بصیرو
اهل خبره ای که حالاتشان اظهر من الشمس است برای احقر خیلی
پر قیمت است

عین کلام صاحب (الذریعه) راجع باظهارات صاحب (فصل الخطاب شفاها)

فرمود مرحوم حاج میرزا حسین نوری قدس سره اظهار داشتند
که من در این کتاب (فصل الخطاب) غرضم این بود بفهمانم این‌قرآن
ما بین الدفتین کلام الهی است و هیچ زیاده و نقیصه در آن نیست و
دعوی در این نیست و اگر چیزی محل کلام بود . در این است که
آیا نزولی دیگر بوده یا نه و من خطا کردم در تسمیه باید بنویسم در
عدم تحریف نوشتم در تحریف . وفرمود که در مضمون این اخبار ذکر
شده در فصل الخطاب هیچ معامله قرآنی نمیکرد و معتقد نبود که این
کلمات قرآن است بلکه تنجیس آن الفاظ را حرام نمیدانست چون

میفرمود قرآن نیست انتهی) مؤلف گوید بعد از نوشتن این کلمات با ایشان مقابله کردم که تصدیق نمود) البته اشتباه اقتضای بشریت است بسیار اتفاق افتاده اشتباه بزرك‌ازدانشمندان ارجمند عالی که جای‌تفصیل نیست معلوم است از غیر پیغمبر و امام اشتباه بعید نیست چنانکه در مقدمه اول مقداری تذکر داده ، وفعلا راجع باشتباه صاحب (احتجاج) و صاحب (صافی) ناچارم خاطر نوع را مستحضر نمایم در این تألیف متمنی است رجوع کنندگان دقت‌نمایند

(تذکر لازم)

(بدبختی مسلمین یا کشف اشتباه)

یکی از مطالب اسف‌آور نقل روایت موضوع مجعولی است که برخی از روی عدم تأمل در تالیف خود نوشته اند در موضوع آیهٔ شریفه سوره (٤) آیهٔ (۳) (فان خفتم ان لاتقسطوا فی الیتامی فانکحوا ماطاب لکم من النساء) الخ که ثلث از قرآن را اسقاط نمودند از بین کلمهٔ (الیتامی) و لفظ (فانکحوا) . لذا این ضعیف در مقام برآمده که مأخذ و منشأ این حرف را دست آورم و نهایت جد را در کنج کاوی و مراجعه نموده تا بالاخره مستحضر شده فقط و فقط این نقل از صاحب (احتجاج) است که یك روایت مرسلی اززندیقی نقل در کتاب خودنموده و مستند بهیچ کتابی نکرده (ص ۱۳۰) احتجاج ط تهران و فیض ره صاحب صافی درتفسیر خود مستند باحتجاج این اشاره راکرده ، وبعد که رجوع بکتب مفسرین از خاصه وعامه نمودم احدی چنین احتمالی را نداده ، لهذا چنانکه درمقدمهٔ اول تذکرداده علاوه برآنکه شخص

راوی باید موثق باشد بدیهی است تمام سلسلهٔ سند هم تا برسد بمعصوم علیه السلام باید محل وثوق باشند ، و چون بعد ازرحلت پیغمبراسلام صلی الله علیه وآله وسلم دواعی بزرگی بود از طرف دشمنهای قرآن بخصوص یهود و نصاری که کتاب آسمانی مسلمین را ملکوك و بی اعتبار نمایند و نسبت تحریف را بقرآن روا دارند از جهة آنکه قرآن تورات و انجیل را محرف شمرد و بکلی از درجهٔ اعتبار انداخت ، لذا بعناوین مختلف در مقام دس در اخبار اهل بیت عصمت کرده و اکاذیب و افتراء نسبت بساحت قدس آنها روا داشتند ، نهایة بعض از ناقلین حدیث ازراه عدم توجه‌در صحت و سقم روایات بعض اخبار موضوعه را درتألیف خود نقل‌نمودند بدون نسبت بکتابی .

و گواه برعرایض خود اساطین واکابر از علماء حدیث و مفسرین ازقبیل مثل شیخ الطائفة المحقة (الطوسی) رفع الله مقامه در تفسیرخود (تبیان) که سید اجل بحر العلوم قدس سره معرفی آنرا فرمود باین عبارت (ان کتاب‌التبیان‌الجامع‌لعلوم‌القرآن‌جلیل عدیم النظیرفی‌التفاسیر) درموضوع این آیه متعرض چنین روایتی نشده و اصلا احتمال ضعیفی هم نداده بلکه با کمال جد ربط آیه را منظور داشته و در تفسیر وجوهی نقل فرموده که من جمله ، راجع بیتیمه ای که در حجرولیش بود و از جهة مال و جمال در مقام ازدواج او برآمد بدون صداق و مهر المثل ، لذا این آیه نازل شد و جلوگیری ازخلاف قسط وعدالت نمود و دستور ازدواج از سایر زنهای حلال دو . یا سه . یاچهار . داد و این وجه را نسبت بحضرت ابی جعفر علیه السلام داده ، و فرمود برخی لفظ (طاب) را بمعنای (بلغ) گرفته اند چنانکه گفته میشود (طاب‌الثمرة) اذا بلغت ،

که حاصل در مقام خوف از عدم عدالت با یتیمه ها از زنهای رسیدهٔ حلال بگیرید ، و پنج وجه دیگر هم ذکر فرموده که از بیم تطویل متعرض نشدم و هیچ احتمال قول بتحریف نداده . و نیز رئیس المفسرین امین الاسلام طبرسی ره در (مجمع البیان) که از مفاخر مسلمین است و معرفی آنرا (شهید) قدس سره فرمود باین عبارت (هو کتاب لم یعمل مثله فی التفسیر) ایشان هم دراین آیه وجوهی ذکر فرموده مثل صاحب تبیان و اصلا احتمال نقصان وتحریفی نداده ، وهم چنین افتخارالامامیة (سید رضی) قدس الله تربته درتفسیر خود (حقایق التأویل) که از کتب نفیسه بشمار میآید و فقط در تفسیر دو سورهٔ (آل عمران) و (نساء) است و اول آیه ایکه از سورهٔ نساء در مقام تفسیر بر آمده همین آیهٔ (وان خفتم ان لاتقسطوا الخ) است و توجیهاتی با تحقیقات مفصلی که تقریبا بیست صفحه از کتاب را در اطراف این آیه منظور داشته و نهایت جد را در ارتباط دو آیه بقلم عالی خود بیان فرمود ، حتی روایت مفصلی در این موضوع از حضرت باقر عليه السلام نقل فرموده و اصلا در کلمات خود احتمال سقطی یا تحریفی نداده ، باآنکه بزمان غیبت صغری نزدیك بوده و به پنج واسطه بموسی بن جعفر علیهما السلام میرسد و کسی است که مثل (نهج البلاغة) را ترتیب داده و مراتب فضل و دانش او بر همگی علماء و اهل دانش معلوم است و در موضوع این کتاب تفسیر او (ابن جنی) که استاد سید بوده و از دانشمندان عالی آنزمان است این کتاب تفسیر را باین عبارت معرفی نموده (صنف الرضی کتاباً فی معانی القرآن الکریم یتعذر وجود مثله) . غرض از باب اختصار توجیهات ایشان را متعرض نشده

و هم چنین سید المحدثین سید هاشم بحرانی که تفسیر (برهان) را نوشت و منحصر کرد تفسیر خود را بخصوص روایات اهل بیت علیهم السلام در موضوع این دو آیه روایاتی نقل نموده بارتباط دو آیه و هیچ احتمال نقصان و سقطی نداده با آنکه از زعمای جلیل در علم حدیث بشمار میآید ،

و نیز یگانه دانشمند مفسر (شیخ ابوالفتوح) رازی طاب ثراه در تفسیر خود راجع باین دو آیه نهایت ربط را منظور داشته و تحقیقات خود را بوجوهی بیان نموده و هیچ احتمال نقصان و تحریفی نداده .

و هم چنین مفسر جلیل مولا (فتح‌الله) کاشانی ره صاحب تفسیر (منهج) در تفسیرخود راجع باین دو آیه توجیهاتی نموده و اخبار باب را متعرض شده و اصلا احتمال تحریفی نداده . و ایضاً محدث جلیل (علی بن ابراهیم) قمی ره در تفسیرخود موضوع این دوآیه مخصوصاً ارتباط را تذکرداده و روایات مربوطه را نقل نموده و اصلا کلمه ای که موهم نقصان یا تحریف باشد نقل نکرده ، با آنکه شخص محدث از کسانیکه قائل بتحریف است و اخبار ضعیف وموهم تحریف را متعرض شده ،

و هم چنین شخص ثقة الاسلام کلینی که از نوابغ عصرخود بشمار میرود در کتاب (کافی) در موضوع این دو آیه روایتیکه شبهۀ تحریف را دارا باشد اصلا متعرض نشده با آنکه روایات ضعیف را نقل‌فرموده ،

و هم چنین یگانه وحید عصر سید مرتضی علم الهدی اعلی الله مقامه که گفته میشود درحق او (امام الامامیة فی عصره ونادرة الرؤساء

فی دهره) در کتاب معروف (بدرر الغرر) و نامیده میشود با مالی سید مرتضی، با آنکه در مجالس خود نوع آیاتیکه محل نظر و توجه بوده از قرآن کریم عنوان نموده و در اطراف آن از تأویل و تفسیر شرحی بیان شده و از کتب بسیار عالی شیعه بشمار میآید درموضوع این دو آیه با نهایت فحصیکه احقر نموده اشاره ای بنقصان و تحریف نکرده حتی آنکه ایرادی درمجلس ایشان شده باشد که در مقام جواب برآید ذکری نشده،

و نیز یگانه محقق در علم قرآن (فاضل مقداد) در کتاب خود (کنزالعرفان) که مخصوصاً در مقام تفسیر دو آیه برآمده و تحقیقات زیادی نموده در (ص ۲۸٤) و ملاحظهٔ ایجاز تفصیل نداده غرض اصلا در موضوع این آیه احتمال تحریف و نقصانی نداده، و در ضمن بیانات خود تفسیر نمود کلام (بماطاب لکم) را باین عبارت (ما وافق طباعکم من الحلال منهن)، وهم چنین شخص یگانه محدث علامه معاصر حاج شیخ جواد بلاغی طاب ثراه درتفسیرخود (آلاء الرحمن) در مقدمهٔ آن که شرحی در عدم تحریف قرآن برآمده و تحقیقات عالی فرموده و سلامتی قرآن را از هرعیب و نقصی تذکرداده. ودرجلد دوم درتفسیر سورهٔ نساء راجع باین دو آیه نهایت ربط را منظور داشته وبیان عالی وارجمندی فرموده که مقام تفصیل او نیست،

و ایضاً دانشمند محقق علامهٔ معاصرشیخ محمد نهاوندی درتفسیر خود (نفحات الرحمن) درموضوع این دو آیه تفسیر عالی نموده که عین عبارت را متعرض شدم، (وان خفتم) بسبب قلةالحلم وضیق الصدر (ان لاتقسطوا) ولاتعدلوا (فی) شأن (الیتامی) الذین تلون امورهم و

تتكفلون تربيتهم (فانكحوا) و تزوجوا (ما طاب لكم) من يوافق ميل قلوبكم (من النساء) فان شأنهن حضانة الاطفال و الرفق بهم والمداراة معهم والتدبير فی ترضيتهم واعمال الحيل فی صرفهم عن اقتراحاتهم واسكاتهم عن البكاء فی افعال مضحكة واصوات هائلة ونغمات ملهية ولكلمات لاعبة ، ومن الواضح ان تصبی ؤارتكاب امثال ذلك فی غاية الصعوبة علی الرجال لاكمالية عقولهم . و فی كمال سهولة علی النسآء لضعف عقولهن . و لذا عبر سبحانه عنهن بكلمة (ما) التی تستعمل فی غير ذوی العقول تنزيلا لهن منزلته . ثم لما امر بالنكاح بين العدد الذی يجوز تزويجه من الحرائر بالعقد الدائم و لايجوز التجاوز عنه بقوله (مثنی و ثلاث و رباع) فاذن سبحانه للناس فی الجمع بين النسآء فی التزويج . اثنين اثنين . و ثلاث ثلاث . و اربع اربع . فيكون الحاصل جواز اختيار ای عدد شأؤا من الاعداد متفقين او مختلفين بان اختار واحد اثنين . و واحد ثلاث . و واحد اربع . ولو كان (او) بدل (واو) لم يجز الاختلاف ، ثم اشار سبحانه الی انه كما يجب العدل فی حق الايتام يجب العدل فی حق الازواج بقوله (فان خفتم) فی صورة اختيار المتعدد (ان لاتعدلوا فواحدة) ،

غرض مرحوم نهاوندی علاوه بر تحقيق و تفسير اين دو آيه در مقدمهٔ تفسيرخود (١) براهينی برای عدم تحريف قرآن ذكر نموده كه درضمن اقوال علماء اعلام تذكرداده شده .

و نيز يگانه مفسر ودانشمند معقول ومنقول آقای آقا سيد حسين طباطبائی معروف بقاضی تبريزی دامت فيوضاته در تفسيرخود (ميزان) فی تفسير القرآن شرحی درارتباط اين دوآيه بيان كرده و اصلا احتمال

(١) ص ١٦

نقصان وتحریفی در این دو آیه نداده علاوه بر آنکه استدلالاتیکه برای سلامتی وعدم تحریف قرآن بیان نموده درضمن کلمات علماء اعلام ذکر شده است ، باری بعد از نقل اقوال زعماء و ارکان مفسرین شیعه گفته میشود ، (۱)صاحب (احتجاج) بچه نظرروایت موضوع ومرسل راجع بیث زندیقی‌را در کتاب خود نقل نمود ورجوع بتفاسیراساطین‌ومحدثین سابق برخود ننمود بخصوص مثل تفسیر(تبیان) و (حقایق التأویل) و تفسیر(رازی) و(مجمع‌البیان) وامثال اینهاکه سمت تقدم زمانی برایشان وتألیفات آنها قرب بغیبت صغری دارندعلاوه بر آنکه‌این روایت‌مخالف بابرهان عقلی ونقلی‌است چنانکه درمقام خود تذکرداده شده ، وهمین ایراد برصاحب صافی فیض ره وارد است‌که شما با تحقیقاتیکه در کتاب (وافی)درعدم تحریف قرآن نمودید ومعرفی کردیدکه ازهرعیب ونقص مصون است وهم چنین در (علم الیقین) (۲) استدلال کافی کردید درعدم تحریف قرآن کریم ، باوجود این کلام پوچ وروایت مرسل احتجاج را درتفسیرخود نقل نمودید وغفلت کردید ازروایت مسند صاحب (مجمع البیان) در سورهٔ مبارکهٔ (هل اتی) باسناد خود از امیرالمؤمنین عليه‌السلام که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ثواب سوره وسورهٔ قرآن را بمن فرمود ، وبعد عدد سورقرآن را فرمود (یکصد وچهارده سوره است) و عدد آیات را فرمود (ششهزارودویست سی وشش) آیه است وعدد حروف را فرمود (سیصد وبیست ویکهزار ودویست وپنجاه) حرف است ، وشیخ طبرسی در مجمع البیان فرمود (۳) این عدد کوفی‌اصح اعداداست چون استناد با امیرالمؤمنین عليه‌السلام دارد ، وهمین روایت مطابق است از حیث سوره

---

۱ احتجاج ص ۱۳۵ ۲ ص ۱۲۸ ط تهران ۳ تفسیرص ۲ ج ۱

وآیه . وحروف . با همین قرآن معمولی ما بین الدفتین ، لذا دربارهٔ صاحب احتجاج. وصاحب صافی باکمال ادب گفته میشود (الجوادقدیکبو) چنانکه دربارهٔ صاحب فصل الخطاب گفته شد ، و کلام دراین است مثل مرحوم فیض که درتفسیر صافی و درعلم الیقین و در کتاب وافی استدلالات واضحه ای نموده برعدم تحریف قرآن که درضمن کلمات اعلام تذکر داده ام و همین روایة مجمع البیان رادر آخر صلوة وافی (ج ۲ ص ۲۷٤) نوشته باوجود این خبرموضوع احتجاج راکه درواقع خراب نمودن اصول اسلام است وتکذیب قرآن و اخبار اهلبیت میباشد در کتاب تفسیرخود نقل نموده

(افتراء دیگر باخرین کتاب آسمانی مسلمین)

نقل روایت صاحب احتجاج است که صاحب فصل الخطاب در صفحه (۹۰) مینویسد از (ابان بن ابی عیاش) از کتاب سلیم بن قیس هلالی از طلحه مینویسد تاآنکه مینویسد

(اشتباه صاحب فصل الخطاب وصاحب احتجاج)

باین عبارة (سمعت عمرواصحابه الذین الفوا ماکتبوا علی عهد عمر وعلی عهد عثمان یقولون ـ ان الاحزاب کانت تعدل سورة البقرة ـ والنور ستون و مائه آیة ـ والحجر تسعون ومائة آیة ـ الخبر غرض این است میخواهد بفهماند که (سورهٔ احزاب) پنج مقابل بوده وچهار قسمت آنرا اسقاط نموده اند (وسوره نور) سه مقابل بوده دو ثلث آنرا اسقاط نموده اند و (سوره حجر) دومقابل بوده نصف آنرا سرقت کرده اند احقر بعد ازفحص وبرسی کامل فهمیدم که این نقل فقط وفقط ازخبر مرسلی است ازمثل طلحه ای که حال او نزد تمام اهل خرد معلوم است از کتاب منسوب

بسلیم‌بن قیس بنقل (ابان‌ابی‌عیاش) که صاحب احتجاج نقل‌کرده و فصل الخطاب مدرك خود قرارداده واحدی ازمفسرین از زعما و غیره چنین نقلی نه نموده‌اند لذا کتاب (سلیم) راتحصیل نموده و کماهو بررسی کرده این است که معلومات خود را تفصیل میدهم اولادراینکه شخص سلیم بن قیس محل وثوق بوده نزد ائمه دین علیهم السلام شبهه ندارد و در اینکه صاحب کتاب بوده وکتاب او محل وثوق بوده آنهم محل تردید نیست ولی کلام درناقل از آن کتاب است که جمعی تصریح نموده اند به اینکه حکومت وقت در مقام تعقیب او بر آمد و ایشان فرار کردند و (باابان بن‌ابی عیاش) پناهنده شد تازمان‌فوت او که‌شخص (ابان)میگوید سلیم‌کتاب خودرا بمن سپرد ومن‌بعد ازفوت اوبردم نزد علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام وحضرت تصدیق‌کتابرا فرمود

(معرفی علماء رجال از ابان ابی عیاش)

مؤلف‌گوید درمقام بررسی ازحال (ابان بن ابی عیاش) بر آمدم از کتب رجال ملاحظه‌کردم تمام علماء رجال تضعیف نموده اند (ابان)را که عین‌عبارة مامقانی را درتنقیح‌المقال تذکرمیدهم(۱) ابان بن‌ابی‌عیاش وقد ضعفه جمع - منهم الشیخ فی رجاله - والعلامة فی خلاصته و زادانه روی عن انس بن مالك و روی عن علی بن الحسین علیه‌السلام لایلتفت الیه وعن‌ابن الغضایری - انه ینسب اصحابنا وضع کتاب سلیم‌بن قیس‌الیه وعن‌السید علی بن احمد العقیقی فی‌کتاب الرجال (ابان‌بن ابی عیاش) کان فاسد المذهب ثم رجع قال فلم یرو عن (سلیم بن قیس) احد من الناس‌سوی (ابان) والاقرب عندی‌التوقف فیمایرویه لشهادة ابن‌الغضایری

---

(۱) ج ۱ ص ۳۱

عليه بـالضعف ـ و كذا قال شيخنا الطوسی ره فی کتـاب الرجال و قال انه ضعيف

و علاوه برضعف اين راوی و فسق مسلم شخص طلحه ، نوع از زعمای مفسرين ومحدثين که کتاب سليم را دارا بوده اند از قبيل کلينی ره و صدوق ره وغيره نقلی ازطلحه دراين باب نکرده‌اند

(معرفی مفيد ره از کتاب سليم)

و گواه برادعای خود قول شيخ مفيد رداست (شرح عقائدالصدوق) (ص٧٢) ط تهران (فی الاحاديث المختلفة) ما هذه عبارته فصل وجملة الامر انه ليس کل حديث عزی الی الصادقين عليهما السلام حقا عنهم و قد اضيف اليهم ما ليس بحق عنهم ومن لامعرفة له لايفرق بين الحق و الباطل الی ان قال واما ما تعلق به ابوجعفر ره من حديث (سليم) الذی رجع فيه الی الکتاب المضاف اليه برواية (ابان بن ابی عياش) فالمعنی صحيح غيران هذاالکتاب غيرمونوق به ولايجوزالعمل علی اکثره وقد حصل فيه تخليط و تدليس فينبغی للمتدين ان يجتنب العمل بکل ما فيه و لا يقول علی جملته والتقليد لرواية وليفزع الی العلماء فيما تضمنه من الاحاديث ليوقفوه علی الصحيح منهاوالفاسد والله الموفق للصواب

غرض حـاصل ازفرمايش مفيد ره در موضوع کتاب سليم‌بن قيس اين است چون دس کرده اند و مخلوط نموده اند اهل تدليس در آن نميشود اعتماد بتمام آن کتاب نمود بلکه بايد رجوع بعلمانمود تا احاديث صحيح را از فاسد تميز دهند

مؤلف گويد خيلی فرق است که احقر بخواهم تضعيف نمـايم کتاب

سلیم را یا مثل یگانه‌دانشمند عظیم‌الشان که ازنوابغ‌رجال علم‌ومتکلمین شیعه بشمار میآید مثل مفیدی

بدیهی‌است که‌بعد از آنکه تمام علماء رجال حتی‌مثل علامه‌مجلسی دروجیزه شخص‌راوی کتاب سلیم که (اباز باشد) تضعیف نموده‌اند دیگر نمیشود اعتمادی بتمام روایات او نمود مگر آنکه بقرائنی علماء تصدیق صحت آنرا نمایند، باری این هم یك اشتباهی بود ازطرف صاحب‌فصل الخطاب و صاحب احتجاج در موضوع این سه سوره لذا باز هم گفته میشود (الجوادقدیکبو)

کلمات اساطین وزعماء اسلام در عدم تحریف و سلامتی (قرآن از هر عیب ونقص)

بعد از این تفصیل بنا بنقل اقوال علماء و دانشمندان از زعماء و اساطین ازصدر اول بعد غیبت صغری ازمتقدمین ومتاخرین ومعاصرین است که در موضوع عدم تحریف وسلامتی قرآن از هرعیب و نقص چه گفته‌اند بدیهی است چنانکه در استنباط احکام شرعیه کلام آنها حجة ومورد توجه است البته در امور مهمه بخصوص درامرقرآن کریم نظرو فرمایشات آنها را حجة وبرهان باید قرارداد

لذا از رجوع کنندگان متمنی است خوب توجه و تأمل نمایند که رؤسای مذهب رضوان الله علیهم در این موضوع چه گفته اند، چون احقرزحمتیکه تحمل نموده در جمع اقوال دقت داشته که عین کلمات را نقل نمایم نه‌آنکه نقل معنی که خیال‌شود مؤلف تصرفی درکلام‌آنها نموده باشد

(نظریه شیخ صدوق ره در عدم تحریف قرآن)

کلام رئیس المحدثین محمد بن علی بن بابویه القمی المعروف بالصدوق قدس سره (رساله اعتقادات) باب (٣٢) قال اعتقادنا فی القرآن الذی انزله الله تعالی علی نبیه محمد صلی الله علیه وآله وسلم هوما بین الدفتین وهوما فی ایدی الناس لیس باکثر من ذلک ، الی ان قال و من نسب الینا انا نقول انه اکثرمن ذلک فهو کاذب ، وایضاً قال وما روی من ثواب قراءة کل سورة من القرآن وثواب من ختم القرآن کله وجواز قراءة سورتین فی رکعة والنهی عن القران بین السورتین فی رکعة فریضة تصدیق لما قلناه فی امر القرآن وان مبلغه ما فی ایدی الناس

وکذلک ما روی من النهی عن قراءة القرآن کله فی لیلة واحدة وانه لایجوز ان یختم القرآن فی اقل من ثلاثة ایام تصدیق لما قلناه ایضاً بل نقول انه قد نزل من الوحی الذی لیس من القران مالوجمع الی القران لکان مبلغه مقدار (سبع عشر الف آیة) و ذلک مثل قول جبرئیل علیه السلام للنبی صلی الله علیه وآله وسلم ان الله یقول لک یا محمد (دارخلقی مثل ماداری) و مثل قوله (اتق الله شحناء الناس وعداوتهم) و مثل قوله (عش ماشئت فانک میت) الی ان قال ومثل هذا کثیر کله وحی لیس بقرآن و لوکان قرآناً لکان مقروناً به و موصولا الیه غیر مفصول عنه ، کما قال امیرالمؤمنین علیه السلام لما جمعه فلما جاء به فقال (هذا کتاب الله ربکم کما انزل علی نبیکم لم یزد فیه حرف ولم ینقص منه حرف) فقالوا لاحاجة لنا فیه عندنا مثل الذی عندک فانصرف هو ویقول (فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمناً قلیلا فبئس ما یشترون) الخ انتهی

(نظریه شیخ مفید در عدم تحریف قرآن)

و کلام شیخ جلیل القدر و نابغه عظیم الشان امام المحدثین محمد بن محمد بن نعمان المعروف بالمفید قدس الله روحه فی کتابه (الاوایل المقالات) المطبوع فی عصرنا ، قال واما النقصان و قد قال من اهل الامامیة انه لم ینقص من کلمة ولا من آیة ولا من سورة و لکن حذف ما کان ثبتاً فی مصحف امیر المؤمنین علیه السلام من تاویله و تفسیر معانیه علی حقیقة تنزیله وذلك کان ثابتا منزلا وان لم یکن من جملة کلام الله تعالی الذی هو القران المعجز وقد یسمی تأویل القرآن قراناً قال تعالی (ولاتعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیك وحیه) (وقل رب زدنی علما) فسمی تاویل القرآن قرانا ، وهذا ما لیس فیه بین اهل التفسیر اختلاف وعندی ان هذا القول اشبه من مقال من ادعی نقصان کلم من نفس القرآن علی الحقیقة دون التاویل والیه امیل والله اسئل توفیقه للصواب ، واما الزیادة فیه فمقطوع فساده انتهی

مؤلف گوید شیخ مفید ره که شرحی بر اعتقادات صدوق ره نوشته اند وموردیکه در نظر موافق نبوده تذکر داده ولی راجع به (باب) (۳۳) اعتقاد در کمیت قـرآن - آنچه را مرحوم صدوق تفصیل داده موافقت نموده وخدشه ای در حاشیه نکرده است

(نظریه سید مرتضی علم الهدی ره در عدم تحریف قرآن)

وعبارة السید الجلیل امام الامامیة المرتضی علم الهدی قدس الله تربته (فی جواب المسائل الطرابلسیات) علی ماذکره الطبرسی رحمه الله فی مجمع البیان (ص۴ ج۱) قال ان العلم بصحة نقل القران کالعلم بالبلدان والحوادث

العظام والكتب المشهورة واشعار العرب المسطورة فان العناية اشتدت والدواعي توفرت على نقله وحراسته وبلغت الى حدلم يبلغه فيماذكرناه ، لان القرآن معجزة النبوة ومأخذ العلوم الشرعيه والاحكام الادينية وعلماء المسلمين قدبلغوا في حفظه وحمايته الغاية ، حتى عرفوا كل شئى اختلف فيه من اعرابه وقرائته وحروفه وآياته . فكيف يجوزان يكون مغيرا و منقوصاً مع العناية الصادقة و الضبط الشديد الى ان قال

وان العلم بتفصيل القران وابعاضه في صحة نقله كالعلم بجملته . و جرى ذلك مجرى ماعلم ضرورة من الكتب المصنفة ككتاب سيبويه والمزني فان اهل العناية بهذاالشأن يعلمون من تفصيلها مايعلمون من جملتها حتى لوان مدخلا ادخل في كتاب سيبويه بابامن النحوليس من الكتاب تعرف وميزوعلم انه ملحق وليس من اصل الكتاب و كذلك القول في المزني . ومعلوم ان العناية بنقل القرآن وضبطه اضبط من العناية بضبط كتاب سيبويه ودواوين الشعرا الى ان قال ان القران كان على عهدرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مؤلفا علي ما هو عليه الان و كان يدرس ويحفظ جميعه في ذلك الزمان حتى عين على جماعة من الصحابة في حفظهم له ، وانه كان يعرض على النبي صلى الله عليه وآله وسلم ويتلى عليه وان جماعة من عبدالله بن مسعود . وابى بن كعب وغيرهما ختموا القرآن ختمات ، و كل ذلك يدل بادنى تأمل على انه كان مجموعاً مرتباً غير مبتور و لا مبثوث الخ اعلى الله مقامه

(نظريه شيخ طوسى ره درعدم تحريف قرآن)

كلام شيخ الطائفة الحقة الشيخ ابى جعفرمحمد بن الحسن بن على الطوسى قدس الله روحه في تفسير (التبيان) (ج ١ ص ٢) اعلم ان

القرآن معجزة عظيمة على صدق النبى صلى الله عليه وآله وسلم بل هو اكبر المعجزات الى ان قال ، واما الكلام فى زيادته ونقصانه فمما لايليق به لان الزيادة فيه مجمع على بطلانه ، والنقصان منه فالظاهر من مذهب المسلمين خلافه وهو اليق بالصحيح من مذهبنا ، وهو الذى نصره المرتضى رحمه الله وهو الظاهر فى الروايات الى ان قال ، ورواياتنا متناصرة بالحث على قرائته والتمسك بما فيه ورد مايرد من اختلاف الاخبار فى الفروع اليه ، وعرضها عليه فما وافقه عمل عليه وما خالفه تجنب ولم يلتفت اليه ، و قد روى عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم رواية لا يدفعها احد انه قال (انى مخلف فيكم الثقلين ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا كتاب الله وعترتى اهلبيتى وانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض) وهذا يدل على انه موجود فى كل عصر لانه لايجوز ان يامرنا بالتمسك بما لانقدر على التمسك به كما ان اهل البيت ومن يجب اتباع قوله حاصل فى كل وقت ، واذا كان الموجود بيننا مجمعاً على صحته فينبغى ان نتشاغل بتفسيره و بيان معانيه و ترك ما سواه انتهى كلامه رفع الله مقامه

(نظريه شيخ طبرسى ره صاحب مجمع البيان)
(در عدم تحريف قرآن)

و كلام شيخ الجليل امين الاسلام ابوعلى الفضل بن الحسن بن فضل المحقق الطبرسى قدس سره فى تفسيره (ج ١ص٤) الفن الخامس فى اشياء من علوم القرآن الى ان قال ومن ذلك الكلام فى زيادته ونقصانه فانه لا يليق بالتفسير فاما الزيادة فيه فجمع على بطلانه ، و اما النقصان منه فقد روى جماعة من اصحابنا وقوم من حشوية العامة ان فى القران تغييرا و نقصانا والصحيح من مذهبنا خلافه وهو الذى نصره المرتضى قدس الله روحه

واستوفى الكلام فيه غاية الاستيفاء في جواب المسائل الطرابلسيات وذكر في مواضع ان العلم بصحة نقل القرآن كالعلم بالبلدان الى ان قال فان الخلاف في ذلك مضاف الى قوم من اصحاب الحديث نقلوا اخبارا ضعيفه ظنوا صحتها لايرجع بمثلها عن المعلوم المقطوع على صحته الخ انتهى

(نظریه علامهٔ حلی قدس سره درعدم تحریف قرآن)

وكلام آية الله العلامة الحلي ره في (التذكرة) مسئلة يجب ان يقرأ بالمتواتر من الايات وهو ما تضمنه مصحف علي عليه السلام لان اكثر الصحابة اتفقوا عليه وحرق عثمان ماعداه ولايجوزان يقرأ مصحف ابن مسعود ولاابي الخ وايضاً قوله قدس سره في كتاب (نهاية الوصول الى علم الاصول) البحث الثاني في اشتراط التواتر (ص ٦٥) اتفقوا على ان مانقل الينا متواتراً من القرآن فهو حجة الى ان قال لان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان مكلفاً باشاعة ما نزل عليه من القرآن الى عدد التواتر ليحصل القطع بنبوته في انه المعجزة له ، و(ح) لايمكن التوافق على نقل ماسمعوه منه بغير تواتر و راوي الواحدان ذكره على انه قرآن فهو خطاء ، وان لم يذكره على انه قرآن كان متردداً بين ان يكون خبراً عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ومذهباً له فلايكون حجة ، الى ان قال الاجماع دل على وجوب القائه صلى الله عليه وآله وسلم على عدد التواتر ، فانه المعجزة دالة على صدقه فلولم يبلغه الى حد التواتر انقطعت معجزته فلا يبقى هناك حجة على نبوته الخ ،

مؤلف گويد خوب دقت شود در كلام معظم له كه نقل تمام اخبار موهم تحريف را باطل نمود بيك برهان واضح و روشني بعبارت مختصري

(نظریه شیخ حر عاملی در عدم تحریف قرآن)

وکلام محدث جلیل شیخ حر عاملی طاب ثراه صاحب وسائل، بنابر نقل صاحب اظهار الحق شیخ رحمة الله هندی که فرموده در رسالهٔ فارسیه دررد بر بعض ازمعاصرین خود هرکس تتبع دراخبار وتفحص از تواریخ وآثار نموده بعلم الیقین میداند که قرآن درغایة واعلادرجهٔ تواتر بوده؛ وآلاف صحابه حفظ ونقل میکردند آنرا ودر عهد رسول خدا مجموع ومؤلف بوده انتهی،

وبنا برنقل صاحب کتاب (لؤلؤ) محدث بحرانی که مینویسد مرحوم شیخ حر یکرساله درتواترقرآن تألیف نموده،

(نظریه قاضی نورالله تستری ره درعدم تحریف قرآن)

و کلام صاحب احقاق الحق سید المحققین قاضی نورالله تستری قدس سره فی کتاب (مصائب النواصب) قال ما نسب الی الشیعة الامامیة بوقوع التغییر فی القرآن لیس مما قال به جمهور الامامیه، انما قال به شرذمة قلیلة منهم لااعتداد بهم فی ما بینهم انتهی

(نظریه محقق قمی ره درعدم تحریف قرآن)

وکلام علامة المحقق القمی صاحب القوانین قدس الله روحه، ان المشهورة کون القرأت السبع متواترة الی ان قال وادعی علی تواترها الاجماع من اصحابنا وممن صرح بکونها متواتراً الشهید الاول ره فی الذکری والشهید الثانی ره فی روض الجنان بعد نقل الشهرة عن المتأخرین، الی ان قال ایضا وعن السید والصدوق والشیخ و المحقق الطبرسی وجمهور المجتهدین علی عدم التحریف انتهی.

(نظریه فاضل تونی ره صاحب وافیه درعدم تحریف قرآن)

وکلام الفاضل التونی المولی عبدالله الخراسانی قدس سره فی کتاب (الوافیة) قال و المشهور انه محفوظ و مضبوط کما انزل لم یتبدل و لم یتغیر حفظه الحکیم الخبیر قال الله تعالی (انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون)

(نظریه محقق بغدادی شارح وافیه درعدم تحریف قرآن)

وکلام سید المحققین سید محسن الاعرجی المعروف بمحقق البغدادی قدس سره شارح الوافیة فی کتابه،

اتفق الکل علی عدم الزیادة و نطق به الاخبار وقد حکی الاجماع علی ذلك جماعة من ائمة التفسیر والحدیث وشیخ الطائفة فی التبیان وشیخنا ابی علی فی مجمع البیان، وانما الکلام فی النقیصة وبالجملة فالخلاف انما یعرف صریحاً من علی بن ابراهیم فی تفسیره، وتبعه علی ذلك بعض متأخر المتأخرین تمسکا باخبار آحاد رواها المحدثون مطویة علی غرها کما رووا اخبار الجبر والتفویض والسهو والبقاء علی الجنابة ونحو ذلك، الی ان قال بعد تفصیل (امارد ماجمعه امیر المؤمنین علیه السلام فانما کان للذب عن مناصبهم التی ابتزوها منه والستر علی فضایحهم التی غرفوها فیه) فقد جاء انهم قالوا له دعه فقال ان قبلتموه فاقبلونی معه فان فیه حقنا ووجوب طاعتنا، وقد قال صلی الله علیه وآله وسلم انی تارك فیکم الثقلین لن یفترقا فقال له الثانی لا حاجة لنا به خذه معك کی لایفارقك، وانهم لما وجدوا فیه فضایح القوم واسماء المنافقین واعداء الدین واسرار النجوی قد جائکم بما فیه فضایح المهاجرین والانصار فردوه وابوا ان یأخذوه وذلك لما اشتمل علیه من التأویل والتفسیر

وقدكان عادة منهم ان يكتبوا التأويل مع التنزيل والذى يدل على ذلك قوله عليه السلام فى جواب الثانى (ولقد جئت بالكتاب كملا مشتملا على التأويل والتنزيل والمحكم والمتشابه والناسخ والمنسوخ) فانه صريح فى ان الذى جائهم به ليس تنزيلا كله الخ .

مؤلف گويد اين يگانه محقق كه در كتاب خود موسوم (المحصول فى علم الاصول) قريب بيست صفحه استدلال بعدم تحريف قلم فرسائى فرموده واحقر ازخوف تطويل بهمين مقدار از كلام ايشان اكتفا نمودم .

(نظريه كاشف الغطاء ره درعدم تحريف قرآن)

وكلام شيخ الفقهاء و المجتهدين كاشف الغطاء قدس سره فى كشف الغطاء ، (المبحث السابع فى زيادته) لازيادة فيه من سورة ولا آية ولا من بسملة وغيرها الا كلمة ولا حرف ، وجميع مابين الدفتين مما يتلى كلام الله تعالى بالضرورة من المذهب بل الدين واجماع المسلمين (المبحث الثامن) فى نقصه لاريب فى انه محفوظ من النقصان بحفظ الملك الديان كمادل عليه صريح القرآن واجماع العلماء فى جميع الازمان ،

ولاعبرة بالنادر و ماورد من اخبار النقيصة تمنع البديهة من العمل بظاهرها ولاسيما ما فيه نقص ثلث القرآن او كثير منه ، فانه لو كان ذلك لتواتر نقله لتوافر الدواعى عليه ولا اتخذه غير اهل الاسلام من اعظم المطاعن على الاسلام واهله ، ثم كيف يكون ذلك وكانوا اشديدى المحافظة على ضبط آياته وحروفه ، وخصوصاً ماورد انه صرح فيه باسماء كثير من المنافقين فى بعض السور ومنهم فلان و فلان ، وكيف يمكن ذلك وكان من حكم النبى صلى الله عليه وآله وسلم الستر على المنافقين و معاملتهم بمعاملة اهل الدين ثم كان

صلوات الله علیه یختشی علی نفسه الشریفة منهم حتی انه حاول عدم التعرض لنصب امیرالمؤمنین علیه السلام حتی جاءه التشدید التام من رب العالمین فلابد من تأویلها باحد الوجوه الخ .

مؤلف گوید خوب دقت شود در کلام مختصر این بحر تحقیق و بیان که چگونه نوع نکات باب را قلمی داشته ورفتار وسلوك پیغمبر اسلام را با اهل نفاق اشاره فرموده .

(نظریه فیض صاحب تفسیر ره درعدم تحریف قرآن)

و کلام محدث الخبیر المولی محسن الفیض ره فی مقدمة تفسیره ؛ بعد نقل الروایات قال الله تعالی (وانه لكتاب عزیز لایاتیه الباطل من بین یدیه ولامن خلفه) و آیة (انانحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون) . فکیف یتطرق الیه التحریف والتغییر وقد استفاض عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم حدیث عرض الخبر المروی علی کتاب الله لیعلم صحته بموافقته له و فساده بمخالفته ، فاذا کان القرآن الذی بایدینا محرفاً فما فایدة العرض مع ان خبر التحریف مخالف لکتاب الله مکذوب له فیجب رده والحکم بفساده او تاویله .

مؤلف گوید خوب تأمل شود در بیان این محدث خبیر بعد از نقل روایات زیادی درمقدمه تفسیر خود (صافی) راجع بتحریف که تمام را باطل نمود باین استدلال و برهان روشن .

وهمچنین کلام معظم له فی (علم الیقین) قال فی ص (۱۲۸) ثم من وجوه اعجاز القرآن تیسیره علی جمیع الالسنة حتی یحفظه الاعجمی الابکم والصغیر الالکن ، بخلاف غیره من الکتب فلایحفظ عن ظهر القلب کحفظه قال الله تعالی (ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر) و منها انه

مأمون من الزيادة و النقص محفوظ من التغيير و التبديل قال الله تعالى (انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون) وایضاً کلامه فی کتاب الوافی ١ بعد نقل روایة الباقر عليه السلام انه قال ما من احد من هذه الامة جمع القرآن الا وصی محمد صلى الله عليه وآله وسلم وروایة لو ان الناس قرء القرآن کما انزل ما اختلف اثنان میگوید مراد همان قرآن باتاویل وتفسیراست وشاهد قول باقر عليه السلام است دررسالهٔ بسوی سعدالخیرمطابق روضهٔ کافی

(قال و کان من نبذهم الکتاب ان اقاموا حروفه وحرفوا حدوده فهم یروونه ولایرعونه والجهال یعجبهم حفظهم للروایة و العلماء یحزنهم ترکهم للرعایة) فان فی هذین الحدیثین دلالة علی ان مرادهم علیهم السلام بالتحریف و التغییر و الحذف انما هو من جهة المعنی دون لفظ ای حرفوه وغیروه فی تفسیره و تاویله یعنی حملوه علی خلاف مراد الله تعالی فمعنی قولهم علیهم السلام کذا نزلت ان المراد به ذلک لامایفهمه الناس من ظاهره انتهی واین تفصیل درجلددویم آخر کتاب صلوة وافی است

(نظریه محقق کرکی ره درعدم تحریف قرآن)

و کلام قاضی القضاة علی بن عبدالعالی المعروف بمحقق کرکی قدس الله روحه علی ما حکی شارح الوافیة المحقق البغدادی فی شرح الوافیة بهذه العبارة انی رأیت للفاضل المحقق قاضی القضاة علی بن عبدالعال رسالة فی النقیصة، صدرها لحکایة کلام الصدوق قدس سره ثم اعترض بورود مایدل علی النقیصة، واجاب بان الحدیث اذا جاء علی خلاف الدلیل القاطع من الکتاب و السنة المتواترة اوالاجماع ولم یمکن تاویله ولاحمله علی

---

(١) ج ٢ ص ٢٧٤

بعض الوجوه وجب طرحه ثم حكى الاجماع على هذه الضابطة واستفاضة النقل ثم روى قطعة من اخبار العرض ، ثم قال ولايجوزان يكون المراد بالكتاب المعروض عليه غيرهذاالمتواترالذى بايدينا وايدى الناس والالزم التكليف بمالايطاق ، فقد ثبت وجوب عرض الاخبارعلى هذا الكتاب واخبارالنقيصة اذا عرضت عليه كانت مخالفة له لدلالتها على انه ليس هو. و اى تكذيب يكون اشدمن هذا . و قال سيد المحقق فكان حاصل استدلاله ان اخبارالنقيصة مخالفة لكتاب الله فيجب ردها الا ان تأول ، ثم حكم بانها من المتشابهات فيجب ردها الى المحكمات كما قال ابوالحسن الرضا عليه السلام (فى اخبارنا متشابه كمتشابه القرآن فردوا متشابهها الى محكمها ولاتتبعوا متشابهها دون محكمها فتضلوا) ثم ذكران التاويل الذى به يتخلص من معارضة المحكم ويتحقق به الرداليه ،

هوان المراد بقولهم عليهم السلام ان القوم غيروه وبدلوه و نقصوا منه ، التغيير فى تفسيره وتاويله بان فسروه بخلاف ما هوعليه فى نفس الامر من التاويل وتنقيص مانزل عليه من التفسير، وان الكتاب الذى انزل به جبرئيل عند اهل البيت عليهم السلام وعندالقائم من آل محمد عليه السلام ، ان التفسيرو التأويل الحق لاياتيه الباطل من بين يديه ولامن خلفه هوالذى عندالعترةالطاهرة انتهى كلامه رفع الله مقامه ،

(نظريه صاحب صراط المستقيم درعدم تحريف قران)

و كلام عالم المحقق الجليل شيخ زين الدين البياضى قدس سره فى كتابه (الصراط المستقيم) عند تعرض لرد الاعتراضات الموردة على ادلة النبوة الخاصة ، قلنا علم بالضرورة تواتر القرآن بجملته وتفاصيله وكان

التشديد فی حفظه اتم حتی نازعوا فی اسماء السور والتعشیرات وانما اشتغل الاکثر عن حفظه بالتفکر فی معانیه واحکامه ولو زید فیه او نقص لعلمه کل عاقل وان لم یحفظه لمخالفة فصاحته واسلوبه الخ ،

مؤلف گوید کتاب (صراط المستقیم) نزد احقر موجود بود ولی طبع نشده کتاب نفیسی است

(نظریه بحر العلوم قدس سره در عدم تحریف قرآن)

وکلام العالم الربانی وحید العصر السید مهدی الطباطبائی المعروف ببحر العلوم قدس الله تربته ، فی کتاب فوائد الاصول فی حجیة الکتاب ، فـائدة الکتاب هو القرآن الکریم والفرقان العظیم والضیاء والنور والمعجز الباقی علی مر الدهور، وهو الحق الذی (لایاتیه الباطل من بین یدیه ولامن خلفه تنزیل من لدن حکیم حمید) انزله بلسان عربی مبین هدی للمتقین وبیاناً للعالمین وانه الخطیب الامر والواعظ الزاجر والحبل الموصول واحد الثقلین الذین خلفهم الرسول صلی الله علیه وآله وسلم ،

و هو محکم و متشابه والمحکم منه حجة بنفسه و ما تشابه منه فالمرجع فیه الی اهله ، وهم قرناء التنزیل وعلماء التأویل والعلم الیقینی بجمیع القرآن محکمه ومتشابهه ظاهره و باطنه مختص بهم ، و بذلك کان تبیاناً لکل شیئی و شفـاء من کل جهل وعمی وعلیه تنزل الروایات المتضمنة لاختصاص علمه بهم ووجوب الرجوع فی تفسیره الیهم ، وامـا الخبر المشتهر لایجوز تفسیر القرآن الابالامر الصحیح والنص الصریح فالمراد به تفسیر المشکل وبیان المعضل ، لاتفسیر جمیع القرآن والالـزم قصره علی المتشابه اواحتیاج المحکم منه وهو البین بنفسه الـی البیان ، وکلا

الامرين معلوم البطلان وقداطبق جماهير العلماء من جميع الفرق من عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم الى يومنا هـذا على الرجوع الى الكتاب العزيز والتمسك بمحكماته في اصول الدين و فروعه و في ساير العلوم المتشعبة والفنون المتنوعة من غير نكير ولاتوقف على ورود تفسير بل اوجبوا عـرض غيره عليه ، كماورد الامر به في الاخبار المتكاثرة والنصوص المتواترة و في الحديث (ان لكل حق حقيقة وعلى كل ثواب نورافما وافق كتاب الله تعالى فخذوه وما خالف كتاب الله فذروه) والذى يلزم الفقيه من تفسير القرآن معرفته آيات الاحكام المتعلقة بالفروع وقد ضبطها الفقهاء وافردوها بالشرح والبيان في مصنفاتهم المشهورة ، ككفقه القرآن وكنز العرفان وزبدة البيان و مسالك الافهام وغيرها من الكتب الموضوعة في هذا الشان والمشهور انها نحو من خمسة ماة آية و قيل انها اقل وقيل اكثر، والاصوب تـرك التحديد فانها تزيد و تنقص بحسب اختلاف العلما في وجوه الدلالات و تفاوت درجاتهم في طرق الاستنباط والانتقال الى الافراد الحقيقية والتنبه لا لوازم النظرية ، وعن الباقر عليه السلام (نزل القرآن على اربعة ارباع ربع فينا و ربع في عدونا وربع في سنن وربع فرائض واحكام) وعن امير المؤمنين عليه السلام (انه نزل اثلاثا ثلث فينا وفي عدونا وثلث سنن وامثال و ثلث فرائض و احكام) و روايتان مع اختلافهما مخالفتان للتحديد المذكور فان القرآن ستة آلاف وست مائة وستون آية ، فربعه الف وست مائـة وست و ستون وربع وثلثه الفان وماتان واثنان وعشرون والتحديد بالخمسة مائة بعيد عنهما وان اعتبرا بحسب الكلمات اوالحروف وضم آيات الاصول الى الفروع واكتفى بمجرد الاشعار الغير البالغ حد الظهور ولوجه حمل الاثلاث والارباع على مطلق الاقسام والانواع وان اختلف في المقدار او

حمل الربع على ما يشمل البطون والثلث على مايعمه و بطون البطون اوالاول على غاية ما يصل اليه افكار العلماء والثانى على ما يعمه والمختص بالائمة عليهم السلام . اوحملها على احكام الايات دون آيـات الاحكام مع الالقاء فى الثلث بالاشعار او تعميمه بحيث يشمل البطون . ولاريب ان الاول اكثر من الثانى فان الاية الواحدة ربما دلت على احكام كثيرة و قد ذكر على بن ابراهيم فى تفسيره ان سورة البقرة وحدها اشتملت على خمس مأئة حكم وآية الشهادة منها على خمس مأئة وعشر حكما

وقد زاد المتاخرون على ذلك شيئاً كثيرا ولا تزال تزداد بتلاحق الافكار وتعاقب الانظار .

والمعتبر فى الحجية ماتواتر اصلا وقرائة ويجب الجمع بين القرأات كما يجب الجمع بين الايات ولاعبرة بالشواذ و قيل انها كاخبار الاحاد و يضعف بخروجها عن القرآن لان من شرطه التواتر. بخلاف الخبر ومنسوخ التلاوة حجة مع القطع به لانه من كلام الله تعالى و من القرآن باعتبار ما كان وان خرج عما بين الدفتين بعد النسخ و جاز مسه للمحدث والمنقول منه لايبلغ حد القطع فنهون الخطب فى هذا الفرع انتهى

(نظریه سید مجاهد ره درعدم تحریف قرآن)

وكلام علامة الطباطبائى سيد محمد المعروف بسيد المجاهد قدس الله تربته فى كتابه (وسايل الاصول) على ماحكى عنه صاحب (كشف الارتياب) لاخلاف ان كلما هو من القرآن يجب ان يكون متواتراً فى اصله و اجزائه واما فى محله ووضعه وترتيبه فكذلك عند محققى اهل السنة للقطع بان العادة تقتضى بالتواتر فى تفاصيل مثله الى ان قال لان هذا المعجز العظيم

الذی هو اصل الدین القویم والصراط المستقیم مما توفر الدواعی علی نقل جمله و تفاصیله فما نقل آحاداً ولم یتواتر یقطع بانه لیس من القرآن قطعاً . انتهی ره

(نظریه شیخ بهاء قدس سره در عدم تحریف قرآن)

و کلام شیخنا بهاءالدین وحید دهره قدس سره علی ما حکی فی (آلاءالرحمن) قال اختلف الاصحاب فی ترتیب سورقرآن العظیم وآیاتها علی ماهو علیه الان فزعم جمع منهم ان ذلك وقع من الصحابة بعد النبی صلی الله علیه وآله وسلم و کانت الایات غیرمرتبه علی ماهی علیه الان فی زمانه صلی الله علیه وآله وسلم و لم یکن السورة متحققة فی ذلك الوقت و کذالم یکن ترتیب السور علی النهج الذی کانت علیه الان فی ذلك الزمان ، وهذا الزعم سخیف والحق ترتیب الایات وحصول السور کان فی زمانه صلی الله علیه وآله وسلم ویؤیده بقوله تعالی (فاتوا بسورة من مثله) الی ان قال اختلفوا فی وقوع الزیادة والنقصان فیه ، والصحیح ان القرآن العظیم محفوظ عن ذلك الوقوع زیادة کان اونقصاناً و یدل علیه قوله تعالی (وانا له لحافظون) وما اشتهر بین الناس من اسقاط اسم امیرالمؤمنین علیه السلام منه فی بعض المواضع مثل قوله تعالی (بلغ ماانزل الیك) فی علی ، وغیر ذلك فهوغیرمعتبر عند العلماء الخ ، وقال ایضاً فی کتاب الزبدة القرآن متواتر لتوفر الدواعی علی نقله الخ

(نظریه شارح زبده ره در عدم تحریف قرآن)

و کلام فاضل المحقق الجواد ره شارح (الزبدة) القرآن متواتر فما نقل آحاداً فلیس بقرآن . وانما قلنا انه متواتر لانه مما توفر الدواعی علی

نقله وماهو كذلك فالعادة تقتضي بتواتر تفاصيله .

اماالصغرى فلما تضمنه من التحدى والاعجاز و لكونه اصل ساير الاحكام ، واماالثانية فظاهرفالمحذوف كبرى الدليل لظهورها الخ

(نظریه کوه کمری ره در عدم تحریف قرآن)

و كلام سيدالمجتهدين علامة زمانه السيد حسين الكوه كمرى قدس الله تربته . على ماحكى تلميذه شيخ الفقهاء الشيخ محمد حسن المامقانى ره في كتابه (بشرى الوصول) ماهذه عبارته العاشر وهوالتحريف بوجهين الى ان قال فان هذه المسئلة مما يقع الخلاف بين المجتهدين والاخباريين فالاولون يمنعون من تطرق التحريف الى القرآن . والاخرون يثبتونه وقد ادعى السيدالمرتضى ره والشيخ ره الاجماع على المنع بل ذكر الصدوق ره انه من اعتقادات الامامية . والحق مااختاره الاولون لوجوه (الاول) الاصل لكون التحريف حادثاً مشكوكا فيه (الثاني) الاجماع (الثالث) ان ذلك منافى كونه معجزاً لفوات المعنى به وقد عرفت ان مدار الاعجاز هو الفصاحة والبلاغة الدائرتان مدار المعنى. ومن المعلوم ان القرآن معجز باق (الرابع) انه لو وقع التحريف لتوجه التعيير من اهل الاديان السالفة كاليهود والنصارى الى اهل الاسلام كما يتوجه التعيير منهم اليهم فى تحريفهم التورية والانجيل (الخامس) قوله تعالى (لايأتيه الباطل من بين يديه ولامن خلفه تنزيل من حكيم حميد) (السادس) اخبار الثقلين لافادتها ان الكتاب وسيلة النجاة ولايكاد يتحقق كونه وسيلة اليها بعد تغييرعما هوعليه من افادة احكام الله تعالى (السابع) الاخبار الناطقة بالامر بالاخذ بهذا القرآن الموجود بين اظهرنا المروية عن اهل البيت عليهم السلام . وعلى هذا نقول ان الاخبار

الدالة على وقوع النقص في الكتابة تأول بوجوه (احدها) ان النقص انما هو في اصل نزول القرآن بمعنى ان الله عز و جل اظهر في لوح المحو والاثبات انزال ماهوازيد مما تحقق نزوله .

ثم انه تعالى انزل ما هوانقص من ذلك لمصلحة اقتضت جميع ذلك (ثانيها) ان ما نزل الى البيت المعمور قد كان يزيد على ما نزل الى الارض فيكون الحكم بالنقص بهذا الاعتبار (ثالثها) ان يقال ان بعض المحذوفات كان من قبيل التفسير والبيان ولم يكن من اجزاء القرآن . فيكون التبديل من حيث المعنى اى حرفوه وغيروه في تفسيره وتأويله اعني حملوه على خلاف ما هو به .

فمعنى قولهم عليه السلام كذا نزلت ان المراد ذلك لانها نزلت مع هذه الزيادة في لفظها فحذف منه ذلك اللفظ . ومما يدل على هذا ما رواه في الكافي باسناده عن ابى جعفر عليه السلام انه كتب في رسالته الى سعد الخير (و كان من نبذهم الكتاب ان اقاموا حروفه و حرفوا حدوده فهم يروونه و لا يرعونه والجهال يعجبهم حفظهم للرواية والعلماء يحزنهم تركهم للرعاية) ،

وما روته العامة ان عليا عليه السلام كتب في مصحفه الناسخ والمنسوخ معلوم ان الحكم بالنسخ لايكون الامن قبل التفسير والبيان ولايكون جزء من القرآن فيحتمل ان يكون بعض المحذوفات ايضاً كذلك وهذا الوجه ذكره المحدث الكاشاني ره في مقدمات الصافي الخ ،

(نظريه شارح زبدة در عدم تحريف قرآن)

و كلام المحقق المولى صالح المازندرانى ره ، القرآن متواتر

لتوفر الدواعی للمنکرین والمقرین علی نقله اما للمنکرین فلارادة التحدی لابطال کونه معجزاً ، واما للمقرین فلاعجاز الخصم ، ولانه اصل لجمیع الاحکام علمیاً کان او عملیاً وکلما کان کذلك فالعادة تقضی بالتواتر فی تفاصیله من اجزائه والفاظه وحرکاته وسکناته الی غیر ذلك (وح) فما نقل الینا بطریق الاحاد کالقراات الشاذة وبعض ما نقله ابن مسعود فی مصحفه لیس بقرآن فلیس بحجة کما سیجئی انتهی ،

مؤلف گوید آنکه این کلام معظم له شرح بر عبارة شیخ بهاره است در (زبدة) ،

(نظریه صاحب کشف الارتیاب درعدم تحریف قرآن)

وکلام صاحب (کشف الارتیاب) توضیح آنکه علامهٔ محقق مرحوم آقا شیخ محمود معروف بمعرب که از اعاظم علمای دارالخلافهٔ طهران بوده ودرسنهٔ هزار وسیصد و دوهجری در رد بر (فصل الخطاب) کتابی نوشته است که تقریباً سیصد صفحه بشمار میآید موسوم به (کشف الارتیاب عن تحریف کتاب رب الارباب) که تمام اشکالات فصل الخطاب را پاسخ داده تا آخر کتاب که مینویسد باین عبارة

وقد طرح العلماء کثیراً من الاخبار فی ابواب الفقه وغیرها لاقل من هذا المحذور ، فکیف بما خالف ظاهره اجماع المسلمین وضرورة المذهب بل الدین فانه لامریة عندهم فی ان هذا القرآن الموجود بین الدفتین باجمعه کلام الله تعالی ، لایشکون فی تواتر نقله عن نبیهم صلى الله عليه وآله وسلم کما لایشکون فی وجوب صلوات الخمس و صوم شهر رمضان و سایر ضروریات الدین عنه صلى الله عليه وآله وسلم ولایمکن رفع الید عن مثل ذلك باخبار وردت

مع شيوع الكذب عليهم (ع) ودس الكذابين روايات كثيرة فى كتب ثقات اصحابهم كما دسوا فيها اخبار الجبر والغلو وغير ذلك من منافيات المذهب او الدين ، وبالجملة مفاسد هذا القول كثيرة جداً وقد اوضحت لك بحمد الله فساده من اصله بما لامزيد عليه الخ

(نظريه صاحب كشف الاشتباه در عدم تحريف قرآن)

وكلام شيخ الفقهاء الشيخ عبدالحسين الرشتى الحائرى فى كتابه المسمى (بكشف الاشتباه) فى رد موسى جارالله فى جواب المسئلة الرابعة اوما سمعت ان الصحيح من مذهب الشيعة خلافه اوما لاحظت كلام سيد المرتضى فى جواب المسائل الطرابلسيات حيث صرح فى مواضع ان العلم بصحة القرآن كالعلم بالبلدان الى ان قال فان الخلاف فى ذلك مضاف الى قوم من اصحاب الحديث نقلوا اخباراً ضعيفة ظنوا صحتها لا يرجع بمثلها عن المقطوع على صحته الخ

(نظريه صاحب نهاية النهاية درعدم تحريف قرآن)

وكلام صاحب (نهاية النهاية) علامة عصره الحاج ميرزا على الايروانى النجفى طاب ثراه فى كتابه (بشرى المحققين) فى الاصول ، قال فى بحث ظواهر الكتاب (الرابع) المنع فى وقوع التحريف فى القرآن والاكان سبيله سبيل الانجيل والتورية وخرج القرآن الفعلى عن كونه اعجازاً ، واما مادل فى الاخبار على وقوع التحريف فيه فلا يبعد ان يكون المراد منها حمل الفاظه على خلاف معانيه ولعل منه قوله تعالى (ومنهم الذين يحرفون الكلم من بعد ماعقلوه وهم يعلمون) الخ

(نظریه صاحب اوثق الوسائل درعدم تحریف)

وکلام عالم المحقق التبریزی ره شارح الرسائل فی کتابه الموسوم به (اوثق الوسائل) فی وقوع التحریف فی القرآن وعدمه ، قوله ان وقوع التحریف فی القرآن علی القول به الخ ،

ذهب الیه الاخباریون والحشویة وحکی عن الکلینی وشیخه علی ابن ابراهیم القمی ره و احمد بن ابی طالب الطبرسی صاحب الاحتجاج خلافاً للاصولیین ، فذهبوا الی نفی وقوع التحریف فی القرآن واختاره ابوعلی الطبرسی صاحب التفسیر والشیخ والمرتضی والصدوق وهوالمختار الی ان قال ویدل علی المختار وجوه (احدها) الاصل و (ثانیها) الاجماعات المحکیة عن الشیخ والطبرسی والمرتضی والصدوق ،

الی ان قال بعد نقل کلماتهم (وثالثها) الایات والاخبار الدالة علی کون القرآن محفوظاً من قبل الله تعالی وعلی جواز التمسك به المنافی لوقوع التحریف والزیادة والنقصان فیه ، منها قوله تعالی (افلایتدبرون القرآن ولوکان من عند غیرالله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً) ومنها قولـه سبحانه (انا نحن نزلنا الذکرو انا له لحافظون) و منها قولـه عزوجل (لایاتیه الباطل من بین یدیه ولامن خلفه) الی غیرذلك من الایات الموضحة للمراد ، واماالاخبارفقد روی الطبرسی فی احتجاجه باسناده الی محمد بن علی الباقر علیه السلام حدیثاً طویلا یذکرفیه خطبة الغدیر وفیها قال صلی الله علیه وآله وسلم ، معاشرالناس تدبروا القرآن وافهموا آیاته وانظروا محکماته و لاتتبعوا متشابهه فوالله لن یبین لکم زواجره ولایوضح لکم تفسیره الاالذی انا آخذ بیده ومصعده الی وشائل بعضده و معلمکم ان من کنت مولاه فهذا علی

عليه‌السلام مولاه وهو علی بن ابی طالب اخی و وصیی وموالاية من الله عزوجل انزلها علیّ الی غیر ذلك من الاخبار الدالة علی جواز التمسك بالكتاب و قد تقدم سابقا شطر منها و (رابعها) ان القرآن عماد الدين واساس الشرع المبين لكونه معجزاً و مصدقاً للنبی صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فلو لعب به ايدی المحرفين بالزيادة او النقيصة لغيرنا الكفار ولمنا فات ذلك لما ذكرناه من كونه معجزاً ومصدقاً للنبی صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم الی قيام يوم القيمة الی ان قال (وح) لابد من تأويل مادل بظاهره علی وقوع التحريف فی القرآن و هو من وجوه الخ

(نظريه صاحب اشارات حاجی كلباسی در عدم تحريف قرآن)

و كلام شيخ الفقهاء و المجتهدين الحاج محمد ابراهيم الاصفهانی قدس سره المعروف بكلباسی فی كتابه (الاشارات) فی عدم تحريف الكتاب الی ان قال بعد تفصيل اما (الاول) فلانه بعد استقراء كلمات علماء الاسلام باصنافهم فی كتبهم الكلامية والاصولية و التفسيرية وما اشتمل علی الحكايات والقصص وما يتعلق بعلم القرآن باصنافه و منه علم القرائة و التواريخ وغيرها مع كمال اهتمامهم فی ضبط ما يتعلق بكل واحد منها ،

يتبين ان النقصان فی الكتاب مما لا اصل له . والا لاشتهر وتواتر نظراً الی العادة فی الحوادث العظيمة و هذا منها بل من اعظمها ، كيف والكتاب من اعظم معجزات النبوة فانه الباقی علی مر الدهور الی قيام القيمة وعليه يبنی حدوث الاسلام و بقائه فی الازمنة المتأخرة بعد انقطاع الوحی واما (الثانی) يعنی الاجماع المنقول فقد قال الصدوق فی اعتقاداته والمرتضی وغيرهما الی ان قال بعد تفصيل ولو صح ذلك لاستلزم انتشاره بين الانام لعظمه فی الدين لكثرة قبحه كغصب الخلافة ووصوله الينا من غير طريق

اهل البیت(ع) من ارباب التواریخ والسیرو غیرهم الخ

مؤلف گوید کلام معظم له در کتاب (اشارات) موضوع عدم تحریف قرآن مفصل بلکه درواقع یکرساله است که بابراهین محکمی در مقام استدلال بر آمده وقابل استفاده است احقر ازلحاظ ایجاز بمختصری از کلام ایشان اکتفا نموده .

(نظریه صاحب تفسیر شیخ محمد حسین اصفهانی المعروف) بمسجد شاهی در عدم تحریف قرآن

بعض کلام العالم العامل جامع المعقول والمنقول شیخ محمد حسین الاصفهانی قدس سره المعروف بمسجد شاهی فی مقدمة تفسیره ، اما التحریف البالغ الزائد علی امثال مااختلف فیه القراء فغیر ظاهر . ویدل علی عدمه ما روی عن الکلینی باسناده عن ابی جعفر عليه السلام فی رسالته الی سعد الخیر . (وکان من نبذهم الکتاب ان اقاموا حروفه وحرفوا حدوده فهم یرونه ولا یرعونه والجهال یعجبهم حفظهم للروایة والعلماء یحزنهم ترکهم للرعایة) ولااستبعد ان یکون جملة مما ورد فی اخبار التحریف فی خصوص الایات محمولا علی تحریف المعنی دون اللفظ فتکون تلک الاخبار مبینة لمعانیها لا لالفاظها ، ویؤیده عدم ظهور اسلوب القرآن فیما ورد فی بعضها الخ

(نظریه صاحب (اصل الشیعة) کاشف الغطاء در عدم) تحریف قرآن

وکلام الحبر العلامة الشیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء النجفی

ادام الله ايام افاضاته فی كتاب (اصل الشيعة واصولها) ان الكتاب الموجود فی ايدی المسلمين هو الكتاب الذی انزله الله اليه للاعجاز والتحدی و لتعليم الاحكام وتميز الحلال والحرام . وانه لانقص ولاتحريف ولا زيادة فيه وعلی هذا اجماعهم . ومن ذهب منهم اومن غيرهم من فرق المسلمين الی وجود النقص فيه والتحريف فهو مخطی يرده نص الكتاب العظيم (انا نحن نزلنا الذكرو انا له لحافظون) والاخبار الواردة من طرقنا او طرقهم الظاهرة فی نقصه وتحريفه ضعيفة شاذة واخبار آحاد لا تفيد علماً ولاعملا ، فاما ان تأول بنحو من الاعتبار اويضرب بها الجدار ،

نظريه سيد عاملی شامی صاحب (الشيعة والمنار) (در عدم تحريف قرآن)

و كلام العالم الفاضل المتبحر سيد محسن العاملی طاب ثراه فی كتابه (الشيعة والمنار) اعتقاد الشيعة فی القرآن الكريم ، هو ما نقلته عن رسالة الصدوق ره لم يتغيرولم يتبدل ومراد الصدوق ره بقوله اعتقادنا ای معاشر الامامية ،

(نظريه صاحب محجة العلماء شيخ هادی طهرانی ره) در عدم تحريف قرآن

بعض كلام قدوة المجتهدين شيخ محمد هادی الطهرانی طاب ثراه فی كتابه المسمی (بمحجة العلماء) (ص ۱۷۸) فالتحقيق ان اكثر مافی هذه الروايات مابين التفسيروبين احرف التی نزل عليه القرآن ومابين الحديث القدسی ، فما بايدينا لااشكال فی كونه من الله تعالی من غير تغييرولا تبديل

بوجة من الوجوه وحيث ان هذا على خلاف مااخترناه سابقا و اقمنا عليه البراهين ، فلابد من الاشارة الى فسادها و اقامة البرهان على خلو المصاحف من التبديل والزيادة والنقصان ، فنقول و بالله التوفيق ان عدم كون بعض ما فى تلك الروايات قرآنا مما لايخفى على من له ادنى مسكة (مثل لوان لابن آدم واديين من المال لابتغى و ادياً ثالثاً ولا يملؤ جوف ابن آدم الاالتراب ويتوب الله من تاب) و (اللهم انا نستعينك و نستغفرك ونثنى عليك ولانكفرك) فان عدم كون هذا النحو من الكلام معجزاً وفوق طاقة البشر بل كونه بالعكس و عدم كونه لايقا بالفصحاء من البديهيات ، ويكشف عن ذلك اختلاف الروايات فى امثال هذه الايات اختلافاً شديداً كما تقدم . الخ

مؤلف گويد كه ازباب ايجاز اكتفا باين مختصر ازكلمات ايشان نموده والا آنچه فحص و كنجكاوى تام در اين موضوع تحريف از اقوال اعلام و اعاظم كرده هيچ فردى از دانشمندان باين نحوكه يگانه بحر تحقيق شيخ محمد هادى طهرانى تفصيل داده گمان نميرود كسى در مقام برآمده باشد وداخل بحث شده باشد چون قريب يكصد و ده صفحه دركتاب خود (محجة) شرح داده و اقوال عامه و خاصه وآيات راجع باين موضوع واخبار باب را تمام متعرض شده وبرهان هريك رابا تحقيق كامل بيان نموده كه بالاخره قائل شد بسلامتى قرآن از هر عيب و نقصى و باين كلمات مختصر فوق تذكرداده و برهان برعدم تحريف را روشن داشته مناسب است كه بتحقيقات ايشان رجوع نمايند البته قابل استفاده است



(نظریه صاحب تفسیر منهج الصادقین ملا فتح الله کاشانی)
در عدم تحریف قرآن

و کلام المحدث الکبیر المولا فتح الله الشریف الکاشانی فی تفسیره (منهج الصادقین) (فصل هفتم) در آنکه قرآن مصون و محفوظ است از زیاده و نقصان، و نقل فرمایش علم الهدی را در مسائل طرابلیسات می نماید تا آنکه میگوید. قرآن بهمان طریق است که از نزد خداوند به سید انبیا صلی الله علیه و آله نازل گشته بدون شوب زیاده و نقص و عنایات و دواعی متوفره برنقل و حراست آن بوده چه قرآن معجزهٔ نبوت است و مأخذ علوم شریعت واحکام دینیه است،

و بجهة این علماء اهل اسلام مبالغه کرده اند در حفظ و حمایت بحیثیتی که هر اختلاف دراعراب وقرآئة وحروف وعدد آیات است دانسته و کماینبغی ساخته وپیروی نموده، پس چگونه مغیر ومنقوص تواند بود با وجود این عنایات بلیغه و ضبط تمام درآن، الی آنکه میفرماید علم بتفصیل قرآن و ابعاض و جمله آن درصحت نقل مانند علم بوجوب صلوة و صوم است و هر گاه علم بکتاب سیبویه و مازنی از بدیهیات باشد و و تفصیل ابواب آن ازضروریات باآنکه اگر بابی زیاده و کم گردانند ممتاز خواهد بود.

پس قرآن که عنایت جمیع علماء مصروف است بنقل و ضبط و مبالغه درحفظ وصیانت ان ابلغ واکثر ازکتاب سیبویه ومازنی ودواوین شعراء است وبطریق اولی مصون خواهد بود ازتغییر ونقصان وآیهٔ کریمهٔ (وانا له لحافظون) دلالت صریح براین مدعا است الخ

نظریه صاحب بحر الفوائد حاج میرزا حسن آشتیانی ره
(در عدم تحریف قرآن)

و کلام العلامة الاشتیانی طاب ثراه فی کتاب (بحرالفوائد) قال المشهور بین المجتهدین والاصولیین بـل اکثر المحدثین عدم وقـوع التغییر مطلقا ، بل ادعی غیر واحد الاجماع علی ذلك سیما بالنسبة الـی الزیـادة الخ .

(نظریه صاحب تنقیح المقال ره در عدم تحریف قرآن)

و کلام الفقیه الجلیل المعاصر شیخ عبدالله المامقانی طاب ثراه فی کتاب رجاله (تنقیح المقال) فی ترجمة ربیع بن خثیم بعد نقل کلام ثقة الاسلام النوری بهذه العبارة ،

فتحصل من ذلك کله ان ماصدر من المحدث النوری ره من رمی الرجل بضعف الایمان و نقص العقل جـرأة عظیمة کجرئته علی الاصرار علی تحریف کتاب الله المجید وسائرها یقف علی المتتبع عصمنا الله تعالی وایاك من التفوه بمالا ینبغی : انتهی

(نظریه صاحب تفسیر آلاء الرحمن شیخ بلاغی ره)
در عدم تحریف قرآن

و کلام العالم المحدث المجـاهد فی اعلاء کلمة الاسلام شیخ محمد جواد البلاغی عطرالله مضجعه فی مقدمة تفسیره (آلاء الرحمن) الی ان قال هذه العبارة لم یتفق لامر تاریخی من التواتر و بداهة البقاء مثل ماانفق

للقرآن الكريم كما وعدالله جلت آلائه بقوله في سورة الحجر (انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون) و قوله تعالى في سورة القيامة (ان علينا جمعه وقرآنه) ولئن سمعت في الروايات الشاذة شيئاً في تحريف القرآن وضياع بعضه فلاتقم لتلك الروايات وزناً و قل مايشاء العلم في اضطرابها ووهنها وضعف رواتها ومخالفتها للمسلمين ، الى ان قال الروايات التي يستدل بها على التحريف ان القسم الوافر من الروايات ترجع اسانيده الى بضعة انفار

و قد وصف علماء الرجال كلا منهم اما بانه ضعيف الحديث فاسد المذهب مجفو الرواية .

واما بانه كذاب منهم لا استحل ان اروى من تفسيره حديثاً واحداً وانه معروف بالوقف واشد الناس عداوة للرضا عليه السلام . واما بانه غالياً كذاباً . واما بانه ضعيف لايلتفت اليه ولايعول عليه . ومن الواضح ان امثال هؤلاء لاتجدى كثرتهم شيئاً ولو تسامحنا بالاعتناء برواياتهم في مثل هذا المقام الكبير يوجب من دلالة الروايات المتعددة ان نبزلها على ان مضامينها تفسير الايات اوبيان لمايعلم يقيناً شمول عموماتها لانه اظهر الافراد واحقها بحكم العام اوماكان مراداً بخصوصه و بالنص عليه في ضمن العموم عندالتنزيل اوماكان هوالمورد للنزول اوماكان هوالمراد من اللفظ المبهم وعلى احدالوجوه الثلاثة الاخيرة يحمل ماورد فيها انه تنزيل وانه نزل جبرئيل عليه السلام كما يشهد به نفس الجمع بين الروايات كما يحمل التحريف فيها على تحريف المعنى و يشهد لذلك مكاتبة ابى جعفر عليه السلام لسعد الخير كمافي روضة الكافي ففيها (وكان من نبذهم الكتاب ان اقاموا حروفه و حرفوا حدوده) وكما يحمل مافيها من انه كان في مصحف اميرالمؤمنين

عليه‌السلام او ابن مسعود ينزل على انه كان فيه بعنوان التفسير والتأويل ومما يشهد لذلك قول امير المؤمنين عليه‌السلام كما في الاحتجاج للطبرسي وغيره (ولقد جئتهم بكتاب كملا مشتملا على التنزيل والتأويل) .

وعما اشرنا اليه من الروايات ان المحدث المعاصر اورد في روايات سورة المعارج اربع روايات ذكرت ان كلمة (بولايت على عليه‌السلام) مثبت في مصحف فاطمة(ع) ، لايخفى ان مصحفها انما هو كتاب تحديث باسرار العلم كما يعرف ذلك من عدة روايات في اصول الكافي في باب (الصحيفة والمصحف والجامعة) وفيها قول الصادق عليه‌السلام (ما فيه من قرآنكم حرف واحد وما ازعم ان فيه قرآناً) ، الخ

مؤلف گويد كلام مرحوم بلاغى در مقدمهٔ تفسير (آلاء الرحمن) مفصل است ودرواقع يكرساله‌اى است كه د رعدم تحريف قرآن بررد فصل الخطاب نوشته ونوع اخبار باب وآيات را متعرض شده و براهين محكم خودرا تذكر داده كه احقر از لحاظ ايجاز باين مختصر از كلمات ايشان اكتفا نمودم انتهى ،

نظريهٔ صاحب تفسير (نفحات الرحمن) شيخ محمد نهاوندى (در عدم تحريف قرآن)

وكلام العالم الفقيه المحقق المعاصر الشيخ محمد النهاوندى طاب ثراه في مقدمة تفسيره (نفحات الرحمن) قال قد ثبت ان القرآن كان مجموعاً في زمان النبي صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وكان شدة اهتمام المسلمين في حفظ ذلك المجموع بعد النبي صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وفي زمان احتمل بعض وقوع التحريف فيه كاهتمامهم في حفظ انفسهم واعراضهم ،

ومن الواضح انه لم ينتشر الاسلام فى بقاع الارض واقطارها الا بانتشار الكتاب المجيد فيها حيث ان باعجاز القرآن دعى الناس الى الاسلام والايمان بخاتم النبيين صلى الله عليه وآله وسلم بل كان نشر الكتاب و شيوعه بين الناس اكثر من نشر الاسلام ،

اذ الكفار المعاندين للدين بشدة اعجابهم بايات الله وسور القرآن كانوا يحفظونها ويتلونها اكثر من حفظهم وقرائتهم من قصائد شعراء العرب كامرء القيس واحزابه وخطب الفصحاء مع شيوع قوة الحافظة فى اهل ذلك العصر بحيث كان كثير منهم يحفظون الخطب الطوال بسماعها مرة واحدة ، ولذا كانت العادة مقتضية لان يكون كل آية وسورة فى حفظ جمع كثير من عدوهم فوق حد التواتر مع انه كان حفظ القرآن وتلاوته من اعظم عبادة المسلمين فالعادة يقتضى ان يكون جمع كثير منهم حافظين لجميع القرآن ، و من الواضح انه كان اهتمامهم بحفظ القرآن من التغيير وصيانتهم له من التحريف كاهتمامهم بحفظ الاسلام وحفظ النبى صلى الله عليه وآله وسلم من ان يصيبه افة وجراحة حيث انهم كانوا يفدون انفسهم واولادهم واعراضهم و اموالهم دون نفسه الشريفة ؛

الى ان قال اقول اخبار العرض على الكتاب متظافرة بل متواترة معنى واجمالا واخبار وقوع التحريف والتغيير مخالفة لكتاب العزيز فيشملها قولهم عليهم السلام (ماخالف كتاب الله فهو زخرف اوباطل اوفاضربه على الجدار) ، فان قوله تعالى (انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون) دال على تشريف القرآن و تفضيله على ساير كتب السماوية بضمانه تعالى بحفظه من الاندراس والانطماس وتعهده على صيانته من التحريف والتغيير الى يوم القيمة ،

فكما ان ذهاب جميع القرآن ومحوه من بين الناس و جعل كتاب آخرفيهم ينافي ضمانه تعالى لحفظه كذلك اسقاط آية اوسورة اوتغيير كلمة منه او هيئة المنزلة ينافي ضمانه تعالى لحفظه ،

لان كل آية منه قرآن ومحوشيئى منه مادة اوكيفية محوالقرآن وتقريبه ببيان اوضح ان الله تعالى فضل دين الاسلام على ساير الاديان بوعده بظهوره على الدين كله و من الواضح ان ظهورهذاالدين المبين بظهور القرآن المبين وهو ببقاعه بين الناس محفوظاً من التغيير و التحريف والاندراس و الانطماس ، فلذاتعهد سبحانه و تعالى بحفظه من جميع ذلك و فضله على ساير كتب السماوية بضمان صيانته من كيدالمعاندين ودس الملحدين ولم يكن منه تعالى هذا التعهد والضمان في ساير الكتب ، ولذا وقع فيه التحريف والتغيير وسقطت عن الحجية والاعتبار كساير الاديان ، فلوقلنا بوقوع التحريف في القرآن ولومن جهة الترتيب لنا في الضمان منه تعالى وارتفع مزيته على الكتابين وفضيلته بهذه الجهة من البين . ان قيل حفظه تعالى النسخة التي جمعها و كتبها امير المؤمنين عليه السلام واودعها عند او صيائه المعصومين صلوات الله عليهم ،

قلنا ليس هذه الدرجة من الحفظ مزية وفضيلة له لكونها مشتركة بين القرآن وساير الكتب السماوية حيث ان من المقطوع انه كانت نسخة واحدة غير محرفة من ساير الكتب محفوظة عند الانبياء والاوصياء و لعل من مواريثهم الموجودة الان عند خاتم الوصيين و وارث علوم الانبياء والمرسلين عجل الله فرجه .

فلا يكون وجود هذه النسخة الصحيحة الغير المحرفة منها الذى يكون كوجودها في اللوح المحفوظ مزية وفضيلة للكتاب الكريم الخ .

مؤلف گوید که تحقیقات مرحوم نهاوندی دراین موضوع زیاد است واحقر ازخوف تطویل خودداری نموده

(نظریه علامه کوه کمری در عدم تحریف قرآن)

و کلام سیدنا العلامة الفقیه السید محمد الکوه کمری المعروف بالحجة ادام الله ظله ، بهذه العبارة کتاب الله العزیز المنزل بالاعجاز والقرائة محفوظ بحفظ الله تعالی لم یقع فیه تحریف و نقصان ،

وماورد فی جملة من الروایات مما یتوهم منها التحریف والنقصان المراد من بعضها تحریف احکام القرآن ، وجملة منها من باب الاختلاف فی القرائة کما وقع نظیره بین القراء ایضاً و جملة منها فی بیان شأن النزول ومحله ، وجملة منهـا من باب التطبیق علی المصادیق
وجملة منها تفسیر اوتأویل اوذکر ملازمات و بطون الایات الکریمة یعرف ذلك بالمذاقة فی الروایـات الواردة علی اختلافها مع ضعف بعضهـا والقطع بفساد البعض انتهی .

(نظریه صاحب تفسیر القرآن سید علینقی هندی)
در عدم تحریف قرآن

و کلام السید العالـم الخبیر المتتبع صاحب التفسیر السید علینقی الهندی فی مقدمة کتابه (تفسیر القرآن) بعد تفصیل الی ان قال ولو کان فی هذا الموجود ما بین النـاس خلل من قبیل النقص او زیادة یوجب الثلمة فی حقیقة القرآن لکان الواجب علی علی علیه السلام وهو زعیم الحق والحقیقة ان یجاهر بما عنده فی ذلك من الحق المکنون والسر المصون ، و یقوم

بنشر ماعنده من الكتاب من غير تأخير ولا ارتياب اذالتقية ممنوعة فى مثل هذاالامر الاصيل والعنصرى الجوهرى الذى عليه مدار الدين ومناط الشرع المبين كماهو مقرر عند اولى التحقيق من ذوى الحق واليقين

فسكوت على عليه السلام وقراره على مايراه من نشر ماالديهم من القرآن حجة بينة على كونه حقاً من الله مع ان من راجع كلماته عليه السلام الواردة فى القرآن يرى الامر زائداً على السكوت والاقرار انه عليه السلام كان يحث الناس على اتباع ماالديهم من القرآن ويعتبره حجة عليهم فى امر المعاش والمعاد، راجع كتاب نهج البلاغة الذى جمعه من كلامه عليه السلام الشريف الرضى الموسوى رضوان الله عليه،

تجد من ذلك شيئاً كثيراً كقوله عليه السلام من خطبة له، (الله الله ايها الناس فيما استحفظكم من كتابه و استودعكم من حقوقه فان سبحانه لم يخلقكم عبثاً ولم يترككم سدى و لم يدعكم فى جهالة والاعمى قد سمى آثاركم وعلم اعمالكم و كتب اجالكم و نزل عليكم الكتاب تبياناً لكل شيئى وعمر فيكم نبيه ازماناً حتى اكمل له ولكم فيما انزل من كتابه دينه الذى رضى لنفسه الخ .

الى ان قال بعد تفصيل، بل انه الميزان لما تعارض من الاخبار بل هو المقياس لصحة الاحاديث فما خالف القرآن فهو باطل زخرف الخ،

مؤلف گويد كه تحقيقات معظم له دركتاب تفسير خود راجع بعدم تحريف زياد است وبلحاظ ايجاز اكتفا باين مختصر از كلام ايشان نمودم ادام الله ايام افاضاته

(نظريه سيد شهرستانى بزرگ قدس الله تربته درعدم تحريف قرآن)

بعض من عبارات علامة عصره الحجة مولانا سيد ميرزا محمدحسين

شهرستانى رفع الله مقامه فى كتابه الموسوم (برسالة فى حفظ الكتاب الشريف عن شبهة القول بالتحريف) اختلفوا فى وقـوع نقص والتحريف فى الكتاب العزيز وعدمه على قولين ، فالمحققون من اساطين المذهب على العدم كالصدوق والمرتضى والشيخ والمفيد ،

وجعله الاول من عقائد الامـامية ، وادعى كاشف الغطاء فيه البداهة وذهب جمع الى الوقوع ونسبه بعضهم الى الكلينى وجمع من المشايخ نظراً الى ذكرهم لبعض الاخبار دالة على ذلك ،

وهو كماترى لان نقل الخبر لايدل على ذهابه الى مايفهم منه ظاهرا لانه فرع اعتباره اولا ، وظهوره عنده فى ذلك ثـانياً وخلوه عن المعارض ثالثاً و حجيته فى مثل هـذه المسئلة رابعاً و تحقق ذلـك عند النـاقل غير واضح ،

واعجب من ذلك نسبة هذا القول الى جماعة من جهة انه نقل عنهم ان لهم كتاب التحريف وذلك لانه اعم من اختيار المولف الوقوع و عدمه ولوفرض ظهوره فى اختيـاره الوقوع وجب صرفه عن ذلك بقرينة نسبة الصدوق ره عدمه الى اعتقاد الشيعة فـانه اذاذهب مثل الكلينى وماعده من المشايخ الى القول بالوقوع لم يكن يخفى على مثل صدوق ره الـى ان قال مقتضى التحدى بالسورة الواحدة من القرآن كماهو صريح بعض الايات بمثل سورة قصيرة كا (الكوثر) فضلا عن السور الطوال ، وظاهر ان المماثلة صادقة اذافرض سورة فى مرتبة من الفصاحة بحيث يشتبه على اهل الخبرة انها من القرآن اولا ،

فنفى المثل يقتضى نفى ذلك فلا يمكن ان يوجد سورة يشتبه الامر فيها على ارباب البلاغة ويترددون فى انها منه اولا ، بل يجب ان يحكموا

جزماً بكونها من القرآن او بعدم كونها منه

لان الاشتباه والتردد لايعقل الابين الشيئى وامثاله و اشباهه ، و حيث لامثل للشيئى فلايمكن الاشتباه ، ولهذاالوجه ترى ان كلما ركب كلام على نسق الكلام الكريم يكون ضحكة للصبيان كترهات مسيلمة من الاوايل ومن تبعه من الاواخر فالعجب ممن ذكر سورة الولاية ، وقال لعلها هى التى اسقطوها من القرآن مع انها من البرودة وعدم الارتباط بمراحل من ادنى درجة فصاحة والبلاغة ، مع انك قد عرفت ان الترديد والتشكيك من مثل ذلك موجب لتجويز المثل وهو ينجر الى هدم الاعجاز وابطال النبوة لولا الحمل على الغفلة عن الملازمة فافهم ،

الى ان قال الداعى الى وضع الاحاديث الدالة على تنقيص الكتاب بوقوع السقط والتحريف فيه موجود فى الزنادقة واليهود والنصارى ، اما الزنادقة فلان فيه الوهن على الاسلام وقد نقل عن بعضهم انه قال عند قتله انى قد دسست فى كتبكم ثلاثة آلاف حديث فاين ذهبت تلك الاحاديث ، واما اليهود والنصارى فليدفعوا به الطعن الوارد عليهم فى تحريف كتبهم ، ولاريب انهم انما يضعون الحديث على وجه يمكن قبوله ولو نسب النقص والتحريف الى على عليه السلام وشيعته لم يقبله احد واما النسبة الى ساير الناس فمما يرتضيه العقول فلاغرو ان يكونوا قد وضعوا ذلك ودسوه فى احاديثنا لابد لدفع هذا الاحتمال من برهان . الى ان قال و مما يضحك الثكلى ما نقل من الخبر على ان عمر كان يقرء (صراط من انعمت عليهم غير المغضوب عليهم و غير الضالين)

وكذا جمع من الصحابة مع دعواهم ان هذا الجمع الموجود من تاليفات زيد فى ايام ابى بكر وقد بقى حتى استنسخه عثمان سبع نسخ و

بعث بها الى البلاد واحرق ماعداها من المصاحف المخالفة لذلك كمصحف ابن مسعود وابى بن كعب وغيرهما

ويقولون ان القرآن كان متفرقاً فى القراطيس والصحف والحرير خلف فراش الرسول صلى الله عليه وآله وسلم فجمعها على عليه السلام فى ثوب ومضى بها الى بيته ثم الفها واتى بها اليهم فلم يقبلوها فردها ولم يظهرهـا بعد ذلك لاحد ، و يقولون انهم لم يقبلوه لاشتمـاله على فضايح المهاجرين والانصار واسماء المنافقين واسماء الائمة

ثم انهم نادا وان كل من عنده آية او سورة من كتاب الله فليأت بهامع الشـاهدين فمن اقام الشاهدين كتبوا عنه ومن لم يكن عنده شاهدان لم يقبلوا قوله ، ونتيجة ذلك ان هذا القران الموجود مستند الى شهادة الشاهدين وانت خبير بما فى هذه الكلمات من التهافت ومخالفة السيرة المعلومة من الرسول صلى الله عليه وآله وسلم فى مدارات الاصحاب حتى المنافقين وعدم هتك استـارهم ثم انه صلى الله عليه وآله وسلم لم يكن له فراش حتى يكون اوراق القرآن مطروحة خلفه وهل كانت بخط امير المؤمنين عليه السلام اوغيره من كتاب الوحى اوالجميع ، و اذا اخرجها امير المؤمنين عليه السلام بالتمام من خلف الفراش فـاين كان مصحف ابى وابن مسعود وغيرها ،

وهل كانت مجموعة اومتفرقة وهل اشتملت هى ايضاً على تلك الاسماء اولا ، وهل كان صلى الله عليه وآله وسلم يقرءها كذلك على الصحابة اويسترها عنهم ويطرحها خلف فراشه ، وكيف يثبت عمر فى المصحف ماشهد به غيره ولايثبت ما كان يقرئه هو فى صلوته اعنى (صراط من انعمت وغير الضالين) وقدروا ان عايشة وحفصة قالتا ان هذه الاية (حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى وصلوة العصر وقوموا لله قانتين)

هكذا نزلت ولم يقبل عمر منهما مع ان هذا الخطاب بلفظه للرجال فكيف يختص بسماعه من النبي صلى الله عليه وآله وسلم امرء تان ولا يشاركهما احد من الصحابة

هذا مع انه اذا لم يقبل عمر قولهما فكيف تقبله انت ايها الفاضل و تجعله دليلا على تحريف الكتاب الشريف وهذا ايضاً من كرامات الكتاب الشريف الذى (لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد) هذا مع شدة التعارض بينها كما سنشير اليه ، ولا يخفى على متتبع الاثار والسير ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان فى شدة الخوف من المنافقين والمدارات معهم وتأليف قلوبهم حتى انه صلى الله عليه وآله وسلم اخفى امر تبليغ الولاية يوم الغدير حتى ورد العصمة له من الله سبحانه فى سورة المائدة فى حجة الوداع ولو كان اسم على عليه السلام بالولاية مذكوراً فى ساير السور المتقدمة صريحاً لما كان لخوفه واخفائه وجه الى ان قال بعد تفصيل واجوبة عن استدلالات صاحب فصل الخطاب ، اذا تقررت هذه الامور فنقول لا شبهة فى ان هذا القرآن الموجود بين الدفتين منزل على الرسول صلى الله عليه وآله وسلم للاعجاز للتسالم على نفى زيادة الاية والسورة فيها ، والشك انما هو فى نزول ماعداه اعجازاً والاصل عدمه ، وهذا الاصل حاكم على عدم وجود حالة اجتماع تمام القرآن واصالة عدم وصول التمام اليهم واصالة عدم ظفرهم بتمامه وغير ذلك وهو ظاهر . ومن يدعى السقوط او الاسقاط فعليه البينة كمن يدعى السقوط او الاسقاط من دواوين الشعراء المجتمعة بعد الشتات ولله المثل الاعلى الخ

وچون اين رسالهٔ مرحوم علامه شهرستانى در واقع رد بر فصل الخطاب نوشته شده بود و مفصل است از باب ايجاز و اختصار اكتفا كردم باين مختصر

واگرخداوند متعال توفیق عنایت فرماید : این رساله راکه برای فضلاء ودانشمندان بسیارمفید است ، جداگانه طبع و دردسترس رفقای محترم خواهیم گذاشت ، تا از زحمات ایشان قدردانی و تقدیر بشود .

مخفی نماند بعد ازنقل کلمات اساطین و اکابر از مراجع شیعه از متقدمین و متاخرین اعلام و دانشمندان رضوان الله علیهم در موضوع عدم تحریف قرآن مجید آنچه احقر دست رس داشته تذکرداده شد وآنچه را که ازاعلام و دانشمندان ومراجع از معاصرین دامت برکاتهم استدعا نمودم واجابت فرمودند دراین موضوع عدم تحریف قلمی داشتند تفصیل اقوال هریك را بنظر قارئین و رجوع کنندگان میرسانم

(نظریه یگانه دانشمند عالی آقای شهرستانی)
در عدم تحریف قرآن

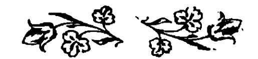
وكلمة الحبرالعلامة مولانا السيد هبة الدين الشهرستاني دامت افاضاته العالية . بسم الله وله الحمد وبعدالعنوان فقال دامت فيوضاته . و كم انت شاكرمولاك اذاولاك بنعمة هذا التأليف المنيف لعصمة المصحف الشريف عن وصمة التحريف تلك العقيدة الصحيحة التى آمنت بها منذالصغر ايام لبثي ومكثي في مسقط رأسي (سامراء) حيث بها تمركز العلم والدين انذاك تحت لواء حجة الاسلام امام الامامية فى عصره و نادرة الرؤساء الروحانيين فى دهره آية الله الشيرازى السيد ميرزا حسن الحسيني ، فكنت اراها تموج ثائرة على نزيلها المحدث الشهيرالحاج ميرزا حسين النورى مؤلف مستدرك وسائل الشيعة ساخطة عليه بمناسبه تأليفه كتاب (فصل الخطاب) فلاندخل مجلساً في الحوزة العلمية الاونسمع الضجة والعجة

ضدذلك الكتاب ومولفه وناشره يسلقونه بالسنة حداد .

فدرست نظرية تحريف الوحى منذ الصغر ونشأت على عقيدة تنزيه القرآن عنه حتى غدوت واقفاً على الجرح والتعديل فى احاديثها المتضاربة بل لم اصادف نظرية توسعت فى نقدها والعلم بوجوه ردها كهذه منذ عهد الصبا .

واتذكر استدلالى لاقرانى بآية (انانحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون) (الحجر) فقد تعهد ربنا سبحانه بهذه المؤكدات و توضيح قصده لوحيه الخاص برسوله الخاص اعنى محمداً صلى الله عليه وآله وسلم وقرانه بقرينة قوله قبله (قالوا ياايها الذى نزل عليه الذكر انك لمجنون) وحاش لله ان يخالف وعده وينقض عهده . اضف الى ذلك اتخاذه القرآن معجزة خالدة ونهج شريعة تامة عامة باقية فوق تواتر النصوص والاثار وتمسك الوف من السلف الصالح بالمحفوظ فى الصدور والسطور حاسبين اعداد سوره و آياته و حروفه و حركاته والحانه وقرائته .

واليك المزيد فى الادلة والحجج والتوسع فى النقد والرد من كتابى (تنزيه التنزيل) وكتابى (القرآن امام الكل) وكتابى الدلائل والمسائل فى بضعة عشر مجلد . وتفسيرى الموسوم به (حجة الاسلام واوسع منه تفسيرى المحيط وغيرها) بحيث لاتبقى لاحد بعد مراجعتها ومطالعتها ادنى تردد اوارتياب فى نزاهة ذلك الكتاب الذى لاريب فيه هدى للمتقين والحمد لله رب العالمين تحرير أمن العبد هبة الدين الحسينى الشهرستانى فى التاسع جمادى الاولى سنة ١٣٧٣ مكتبة الجوادين فى روضة الكاظمين .



(نظریه علامهٔ شیرازی در عدم تحریف قرآن)

وكلام الحجة الفقيه والمرجع الوحيد في الحاير الحسيني صلوات الله عليه مولانا و سيدنا السيد محمد مهدي الشيرازي ادام الله ظلـه العالي

بسم الله الرحمن الرحيم (انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون)

لم يزل القرآن الكريم منذ بدء نزوله في اعلا مرتبة الاشتهار واسما درجة العز والجلال وكان المسلمون يحتلفون به بكمال الرغبة وفرط الاشتياق فكلما نزل منه شيي تلقوه بوجوه بسيمة و صدور واسعة واخذوا يرتلونه آناء الليل واطراف النهار في افنيتهم في ممساهم ومصبحهم هتافاً وصراخاً وتلاوة والحاناً . وقد كان فيهم كتاب الوحي يكتبون ما نزل منه سورة او آية اواقل اواكثر.

وقد رووا انه اذا نزلت آية امر النبي صلى الله عليه وآله وسلم بوضعهـا في اية سورة واذا نزلت سورة امر النبي صلى الله عليه وآله وسلم بوضعها في اى موضع من القرآن و قد طفق المسلمون منذ ابتداء نزوله يحفظونه ويعملون بمافيه يبتغون فضلا من ربهم ورضواناً . وكان هو الشعار الوحيد للمسلمين واستمروا على هذا الاحتفال بكتابهم المقدس وعلى منهجهم مسلك التابعون لهم باحسان . فقد كان فيهم القراء والحفاظ والامناء والعلماء وكان مدوناً مجموعاً من عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم كماهو ظاهر ماروى في البحار عن الامالي مسنداً من انه نهى النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان يسافر بالقرآن الى ارض العدو مخافة ان يناله العدو، ومن المستبعد جداً بل المحال عادة ان تنال مثل هذا الكتاب الحكيم الذي لاياتيه الباطل من بين يديه ولامن خلفه يد التحريف ويحوم حول حمى عـزه المنيع و مكانته الرفيعة رين الزيادة والنقصان .

وهو المهيمن على ما تقدمه من الكتب المنزلة حياطة على سياج الحق واساس الديانة : واما ما ورد من الاخبار التى ظاهرها وقوع التحريف فى بعض الاى فلا يثبت بها ذلك لوجوه ، (الاول) انها شاذة ضعيفة الاسانيد فان كثيراً منها من السيارى الذى ضعفه علماء الرجال كما فى الفهرست لشيخ الطايفة والخلاصة للعلامة والرجال للنجاشى والكنى للمحدث القمى ، انه ضعيف الحديث فاسد المذهب مجفو الرواية كثير المراسيل انتهى و نحو هذه العبائر ذكروا فى حال غالب رواة هذه الاخبار

(الثانى) ضعف الدلالة من حيث ظهور كثير منها فى بيان المراد و ذكر التفسير والمورد كما يظهر للمراجع ، (الثالث) معارضة بعضها مع البعض من وجهين احدهما تعارضها من حيث تعيين الساقط مثلا فى آية التبليغ ذكر فى بعض الاحاديث ان الساقط كلمة (ان علياً مولى المؤمنين) وفى جملة منها (بلغ ما انزل اليك فى على عليه السلام) ثانيهما ما ورد فى روايات من سقوط اسم (على عليه السلام) فى مواضع كثيرة من الايات مع ان بعض الروايات تدل على ان الله تعالى لم يسم (عليا) فى القرآن كما فى صحيحة ابى بصير المروية فى الكافى قال (قلت له ان الناس يقولون فماله لم يسم علياً واهل بيته فى كتاب الله قال قولوا لهم ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نزلت عليه الصلوة ولم يسم الله لهم ثلاثاً ولا اربعاً) الحديث (الرابع) وضوح اختلاف نظم بعضها مع نظم القرآن بحيث لا يقبل الطبع كون المجموع كلاماً واحداً (الخامس) حكومة بعض الاخبار الواردة الدالة على كون الساقط من قبيل التفسير و بيان المراد على تلك الاخبار ففى رواية الفضيل المروية فى الكافى عن ابى الحسن الثانى عليه السلام (قال قلت له هذا الذى كنتم به تكذبون) قال يعنى امير المومنين عليه السلام قلت تنزيل قال نعم

فانها ظاهرة فى كون المراد من التنزيل بيان الله النازل على النبى صلى الله عليه وآله وسلم بطريق جبرئيل وان لم يكن من القرآن ، حيث ان القرآن هو النازل على وجه التحدى لاكل مانزل به جبرئيل من عندالله تعالى وان صح التعبير عنه بالتنزيل ،

فكيف تركن النفس الى مثل هذه الاخبار فى اثبات مثل هذا الامر العظيم المستبعد غاية الاستبعاد المخالف لظاهر قوله تعالى (و انـا لـه لحافظون) و قوله (لايأتيه الباطل من بين يديه ولامن خلفه) و قولـه (مهيمنا عليه)

واما ما اشتهر من جمع عثمان وحرقه المصاحف فيقرب انه كان ليخلص القرآن عما كتب معه من التفاسير والبيانات النازلـة عن الله تعالى اوالواردة عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم فى شأن اهل البيت لاالتحريف فى نفس القرآن كيف وهو لم يغير قوله تعالى (ان هذان لساحران) مع زعمه انه لحن كما ذكره العلامة الحلى والرازى(١) واما ردهم لمصحف على عليه السلام حين جمعه واتى به اليهم فى المسجد فمن القريب جداً انه كان مشتملا على التفسير والتأويل الوارد عن الله تعالى وعن النبى صلى الله عليه وآله وسلم مما كان لايمكنهم انكاره فاراد عليه السلام الزامهم به على الحق ويدل على ذلك قول اميرالمومنين عليه السلام كما

---

١ قال العلامة المجلسى ره فى البحار المجلد الثامن فـى ضمن مثالب عثمان ما لفظه . (الطعن الخامس عشر) انه زعم ان فى المصحف لحنا فقد حكى العلامة ره فى الكتاب المذكور (كشف الحق) عن تفسير الثعلبى فى قوله تعالى (ان هذان لساحران) قال قال عثمان ان فـى المصحف لحنا فقيل له . الا تغيره فقال دعوه فلا يحلل حراماً ولايحرم حلالا ورواه الرازى ايضاً فى تفسيره انتهى

فی نهج البلاغة وغیرها (ولقد جئتهم بالکتاب کملا مشتملا علی التنزیل والتاویل) الحدیث وکذا ماحکاه فی البحار عن سلمان (فلما جمعه کله وکتبه بیده تنزیله وتأویله) الحدیث ونحوهما غیرهما ،

ویشهد لذلک کله مضافاً الی ما تقدم ذهاب رؤساء المذهب قدیماً و حدیثاً الی الانکار حتی قال الشیخ الاکبر فی کشف الغطاء فی کتاب القرآن ، لاریب انه محفوظ من النقصان بحفظ الملک الدیان کما دل علیه صریح القران واجماع العلماء فی کل زمان ،

ولاعبرة بالنادر و ماورد من اخبار النقص تمنع البدیهة من العمل لظاهرها انتهی ، ثم مالفرق بین هذه الاخبار والاخبار الواردة فی سهو النبی صلى الله عليه وآله وسلم والائمة علیهم السلام بل اخبار التحریف ابعد عن الصواب فان شیخ المحدثین الاقدم ابن بابویه الصدوق ذهب الی السهو دون النقصان و قال من نسب الینا انا نقول انه اکثر من ذلک فهو کاذب الخ مع معلومیة حال الصدوق قده و شدة تورعه وتقواه وکثرة اعتنائه بالاخبار حتی انه یعتمد علی المرسل المحفوف بالقرینة وکونه ره فی مرکز اخبار الائمة علیهم السلام ومحط رجال الشیعة ومخیم ارباب الفضل من العلماء والمحدثین والله تعالی الموفق وهو المستعان ،

الاحقر مهدی الحسینی الشیرازی

(نظریه عالم ربانی النجفی المرعشی در عدم تحریف قرآن)

کلام سید الفقهاء العظام وکهف المجتهدین الفخام ابو المعالی السید شهاب الدین المرعشی النجفی ادام الله ایام برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله و سلام علی عباده الذین اصطفی و بعد الی ان قال دامت افاضاته بعد العنوان ،

ولاینقضی عجبی من بعض الاعلام کیف ذهب الی التحریف والف فی هذاالشأن والمسئلة مهمة هامة و بالله علیك ایهاالقاری الکریم هل یجوز القول بالتحریف استنادا الی روایة ان ماوقع فی الامم السالفة یقع مثلها فی هذه الامة مع انها خبرواحد وسنده لایخلومن خدشة اوهل تسوغ القول به استنادا الی کلام دبستان المذاهب ومؤلفه مجوسی متظاهر الاسلام ینقل عن رجل اسماعیلی باطنی نزاری

اوالاستناد الی روایات بعضها وهی عمدتها دالة علی النقص لاالتنقیص وکم فرق بینهما وبعضها وهی اکثرها ضعاف الاسانید اشتملت طرقها علی الغلاة والمجاهیل والوضاعین والمدلسین کامثال ابن اشته وابی بکر السجستانی صاحب کتاب المصاحف السیاری و صاحب تفسیرفرات و من یحذوحذوهم وبعض تلك الروایات علی تقدیر صحة سندها وصراحة دلالتها معارضة باخبارصحیحة صریحة والقول الحق الذی لاریب فیه ان القرآن الشریف المنزل علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هوهذاالموجودالذی تلقاه الخلف من السلف لم تزدولم تنقص علیه و منه آیة ولاکلمة شدة ولا مدة ضمة و لا فتحه کسرة وهمزة حرف ولانقطه وانه کان مجموعا فی زمانه صلی الله علیه وآله وسلم و کفاك فی ذلك التزام المهاجرین والانصار و اصحاب الصفة بختمه سیما فی شهر رمضان

والاخبارالصحیحة الواردة عنه صلی الله علیه وآله وسلم فی ثواب ختمه وتلاوة سوره و مادل علی عرض الاخبارالمتعارضة علی کتاب الله تعالی وماورد فی ملاك صحة الشروط فی المعاملات

وماورد من طرق الفريقين ومن ينتحل الى العلم من ان القرآن هو هذا الذى بايدى المسلمين وماورد فى الكتاب والسنة من حفظه تعالى ذكره الحكيم وماورد فى كتب المسلمين من عدم افتراق الكتاب والعترة ودعوى الاجماع والضرورة فى كلمات سيدنا المرتضى وشيخ الطائفة وشيخنا المفيد واضرابهم من نحارير العلم ومهرة الفهم وغير ذلك مما يطول الكلام بذكرها وظنى الجدير بالقبول ان القول بالتحريف القى من طرف اعداء الاسلام بين المسلمين لاذهاب بهاء الكتاب واطفاء نوره والله متم نوره ولو كره الكافرون اقسم بالله رب الراقصات وداحى المدحوات ان القول بالتحريف مما يقصم الظهر ويهدم بنيان الدين و انه المصيبة الواردة على الاسلام فيالها من مصيبة وردت من العدو واغتر بها المحب

ان الجواد قد يكبو والسيف قد ينبو عصمنا الله من الزلل والخطل فى القول والعمل وفى الختام ارجو من فضله تعالى ان يديم توفيق المؤلف الحجة وان يجزيه خير الجزاء فانه رجل قد خدم المجمع العلمى برهة من الزمان وله الايادى على من كان به حقق الله اماله وضاعف حسناته و اعماله وحشره تحت لواء القرآن الكريم امين امين حرره العبد المنيخ مطيته بابواب اهل بيت النبوة والسفارة ابو المعالى شهاب الدين الحسينى المرعشى النجفى عفى عنه ببلدة قم المشرفة حرم الائمة الاطهار وعش آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم فى مستهل محرم الحرام ١٣٧٣

نظريه يگانه دانشمند بحر تحقيق و افتخار شيعه سيد عاملى
(در عدم تحريف قرآن)

و كلام قدوة المحققين ومحى مراسم الدين وماحى آثار المسدعين

السيد عبدالحسين شرف الدين العاملى دامت فيوضاته فى اجوبة مسائل موسى جارالله فى (ص ٢٧) المسئلة الرابعة نسب الى الشيعة القول بتحريف القرآن باسقاط كلمات و ايات الخ

فاقول نعوذبالله من هذا القول و نبرأ الى الله تعالى من هذا الجهل و كل من نسب هذا الراى الينا جاهل بمذهبنا اومفترى علينا فان القرآن العظيم والذكر الحكيم متواتر من طرقنا بجميع آياته و كلماته و ساير حروفه و حركاته وسكناته تواترا قطعياً عن الائمة الهدى من اهل البيت عليهم السلام لايرتاب فى ذالك الامعتوه وائمة اهل البيت كلهم اجمعون رفعوه الى جدهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن الله تعالى وهذا ممالاريب فيه وظواهر القرآن الحكيم (فضلاعن نصوصه) ابلغ حجج الله تعالى و اقوى ادلة اهل الحق بحكم الضرورة الاولية من مذهب الامامية

وصحاحهم فى ذلك متواترة من طريق العترة الطاهرة ولذلك تراهم يضربون بظواهر الصحاح المخالفة للقرآن عرض الجدار ولايأبهون بها عملا باوامر ائمتهم عليهم السلام

و كان القرآن مجموعاً ايام النبى صلى الله عليه وآله وسلم على ماهوعليه الان من الترتيب والتنسيق فى ايامه سوره وساير كلماته وحروفه بلازيادة ولانقصان ولاتقديم ولاتاخير ولا تبديل ولاتغيير و صلوة الامامية بمجردها دليل على ذلك، لانهم يوجبون بعد فاتحة الكتاب (فى كل من الركعة الاولى والثانية من الفرائض الخمس) سورة واحدة تامة غير الفاتحة من سائر السور ولايجوز عندهم التبعيض فيها ولا القران بين سورتين على الاحوط وفقهم صريح بذلك فلولاان سور القرآن باجمعها كانت زمن النبى صلى الله عليه وآله وسلم على ماهى الان عليه من الكيفية و الكمية مايتسنى لهم هذا القول ولاامكن ان يقوم

لهم عليه دليل اجل ان القرآن عندنا كان مجموعاً على عهد الوحي والنبوة مؤلفاً على ماهو عليه الان وقد عرضه الصحابة على النبي صلى الله عليه وآله وسلم وتلوه عليه من اوله الى آخره وكان جبرائيل عليه السلام يعارضه صلى الله عليه وآله وسلم بالقرآن في عام مرة وقد عارضه به عام وفاته مرتين وهذا كله من الامور الضرورية لدى المحققين من علماء الامامية ولاعبرة ببعض الجامدين منهم كما لا عبرة بالحشوية من اهل السنة القائلين بتحريف القرآن والعياذ بالله فانهم لا يفقهون نعم لاتخلوا كتب الشيعة وكتب السنة من احاديث ظاهرة بنقص القرآن غيرانها ممالاوزن له عند الاعلام من علمائنا اجمع لضعف سندها و معارضتها بما هواقوى منها سنداً واكثر عدداً واوضح دلالة على انها من اخبار الاحاد وخبر الواحد انما يكون حجة اذا اقتضى عملا وهذه لاتقتضي ذلك فلايرجع بها عن المعلوم المقطوع به فليضرب بظواهرها عرض الحائط ولا سيما بعد معارضتها لقوله تعالى (انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون)

ومن عرف النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حكمته البالغة ونبوته الخاتمة و نصحه لله ولكتابه ولعباده وعرف مبلغ نظره في العواقب ـ واحتياطه على امته في مستقبلها يرى ان من المحال عليه ان يترك القرآن منثوراً مبثوثاً ـ حاشا هممه وعزائمه وحكمة المعجزة من ذلك وقدكان القرآن زمن النبي صلى الله عليه وآله وسلم يطلق عليه الكتاب قال الله تعالى (ذلك الكتاب لاريب فيه هدى للمتقين) وهذايشعر بانه كان مجموعاً ومكتوباً فان الفاظ القرآن اذا كانت محفوظة ولم تكن مكتوبة لا تسمى كتاباً وانما يسمى بذلك بعد الكتابة كمالا يخفى ،

وكيف كان فان رأي المحققين من علمائنا ان القرآن العظيم انما هو

مابين الدفتين الموجود في ايدى الناس والباحثون من اهل السنة يعلمون منا ذلك والمنصفون منهم يصرحون وحسبك ممن صرح بهذا امام اهل البحث والتتبع (الشيخ رحمة الله الهندى) فانه نقل كلام كثير من عظماء علماء الامامية في هذا الموضوع بعين الفاظهم فراجع (ص ۸۹) من النصف الثانى من سفره الجليل (اظهار الحق)

فان هناك كلام المعروفين من متقدمى علماء الامامية و متاخريهم منقولا عن كتبهم المشهورة التى يمكنكم بعد مراجعة اظهار الحق ان تراجعوها ايضاً بانفسكم لتزدادوا بصيرة فيما نقول و سترون هذا الشيخ الجليل بعد نقله كلام علماء الشيعة حول هذا الموضوع قد علق كلمة تبين كنه مذهبهم فيه حيث قال ماهذا لفظه (فظاهر ان المذهب المحقق عند علماء الفرقة الامامية الاثنى عشرية ان القرآن الذى انزله الله على نبيه هو ما بين الدفتين وهو ما في ايدى الناس ليس باكثر من ذلك وانه كان مجموعاً مؤلفاً في عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وحفظه ونقله الوف من الصحابة و جماعة من الصحابة كعبدالله بن مسعود وابى بن كعب وغيرهما ختموا القرآن على النبى عدة ختمات ويظهر القرآن ويشهر بهذا الترتيب عند ظهور الامام الثانى عشر رضى الله عنه)

قال والشرذمة القليلة منهم التى قالت بوقوع التغيير فقولهم مردود عندهم ولا اعتداد به فيما بينهم (قال وبعض الاخبار الضعيفة التى رويت في مذهبهم لا يرجع بمثلها عن المعلوم المقطوع على صحته)

قال وهو الحق لان خبر الواحد اذا اقتضى علماً ولم يوجد في الادلة القاطعة مايدل عليه وجب رده على ماصرح به ابن المطهر الحلى في كتابه (المسمى بمبادى الوصول الى علم الاصول)

وقد قال الله تعالى (انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون) (ففى تفسير) (الصراط المستقيم) الذى هو تفسير معتبر عند علماء الشيعة اى انا لحـافظون له من التحريف والتبديل والزيادة والنقصان (انتهى كلامه بعين لفظه) ونحن تعرضنا للبحث عن هذا الموضوع فى الفصل (١١) من فصولنا المهمة وفاتنا ثمة النقل عن كتاب كشف الغطاء الى ان قال هذا رأى علماء الشيعة فى القرآن من الصدر الاول الى الان - اخذوه - وهو عين الصواب - عن ائمتهم - وهم اعدال الكتاب - الى آخر كلامه ادام الله ايام بقائه انتهى

وكلام سيد المجتهدين علامة عصره السيد ابوالقاسم الخوئى النجفى دام ظله العالى كه دركتاب تفسير خود يكباب ازمقدمه را درعدم تحريف قرآن قرارداده وچون طبع نشده بود احقر زيارت نكردم ولى شفاهاً كه مذاكره نمودم باكمال جد فرمودند كه من اين باب را مباحثه كرده ام واستدلالات خودرا درعدم تحريف كتاب كريم نموده ام وسلامت آن را ازهر عيب ونقصى متعرض شده ام

اميداست بزودى انشاءالله تعالى طبع شود ونوع افراد استفاده نمايند ازاين تفسير ادام الله ايام بقائه

(نظريه صاحب الذريعه شيخ آقا بزرك طهرانى) در عدم تحريف قرآن

كلام العالم العامل والبحر المتتبع الكامل الشيخ محسن الطهرانى نزيل النجف الاشرف المعروف بالشيخ آقـا بزرك الطهرانى ادام الله ايـام فيوضاته صاحب (الذريعة) قال دام بقائه فى رسالة المسمى (بتفنيد قـول

العوام بقدم الكلام) في صفحة (٢) فلما تحصل عند جميع المسلمين وتحقق حتى صار ضرورياً من اجماع جميع فرق الاسلام واتفاقهم على ان كل واحدة من تلك الايات الشريفة التى هى فيما بين هاتين الدفتين وحى الهى نزل به الروح الامين على قلب سيد المرسلين ﷺ وقد بلغت عنه الى افراد الملة المسلمة بالتواتر المفيد للقطع واليقين بلا تغيير فى تلك الايات الشريفة ولا تبديل بغيرها ولا دس شيئى فيهامن احد افراد البشر فالاجماع والاتفاق والضرورة من الدين حاصلة على انه ليست بين هاتين الدفتين آية واحدة لم تكن وحياً الهياً فضلا عن الاكثر بل ليست بينهما جملة واحدة ذات اعجاز بغير وحى من الله تعالى وبما ان الاعتقاد بجميع تلك الامور من ضروريات عقايد دين الاسلام فمن انكر بعضها لم يعبروه مسلماً بل يعدونه منكراً بصريح القران (قل لئن اجتمعت الانس والجن على ان ياتوا بمثل هذا القرآن لا ياتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيراً)

وغيرها من الايات الكثيرة وكذلك الاجماع والاتفاق حاصل من اعلام علماء الاسلام على عدم الاعتداد والاعتماد على اخبار الاحاد التى ذكرت فيها السور المعينة او الايات المشخصة بعين الفاظها ملصقة بكرامة القرآن الشريف معلنة بانها منقوصة منه و ذلك لانها اخبار آحاد لا تفيد عندهم علماً وعملا وليست حجة في اثبات موضوع القرآن الشريف ولا فى اثبات الاحكام الالهية الكثيرة المقررة فى شرع الاسلام للقرآن من حرمة التنجيس ووجوب الازالة ووجوب القراءة فى الصلوة والانصات لها و غير ذلك فلا يترتب جميع تلك الاحكام الا على ماثبت قرانيته بالتواتر

والمتواتر كما مرخصوص مابين الدفتين دون ماكان خارجاً عنه

و الاخبار باختصاص تلك الاثار على خصوص ما بين الدفتين مستفيضة عن الائمة اهل البيت الاطهار عليهم السلام وانا لم ارحتى اليوم ولم اسمع احداً من مشايخنا وعلماء اصحابنا وغيرهم ان يرتب تلك الاثار على الخارج عما بين الدفتين المذكورة فى تلك الاخبار الاحاد الى ان قال بعد تفصيل لقد ظهر مما اثبتناه اتفاق المسلمين على عدم التغيير والتبديل وغيرهما لقوله تعالى (انا نحن نزلنا الذكر و انا لحافظون) الخ انتهى

مؤلف گويد علاوه بر كلمات مرقومه ايشان در نجف اشرف شفاها در موضوع عدم تحريف قرآن فرمايشاتى فرمودند كه من جمله نقل كلام صاحب فصل الخطاب علامه نورى كه استاد ايشان بوده است بعد از قسم دوازدهم عين كلماترا ثبت نموده و تذكر دادم

(نظريه آقاى گلپايگانى در عدم تحريف قرآن)

كلام سيد العلماء العاملين وزبدة الفقهاء والمجتهدين الحاج سيد محمدرضا الگلپايگانى ادام الله ايام فيوضاته

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله الذى انزل على عبده الكتاب وجعله تذكرة و نوراً لاولى الالباب وصانه عما يطفى نوره الى يوم الحساب فقال عز من قائل (وانه لكتاب عزيز لاياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد) و تعهد سبحانه و تعالى لحفظه من التغيير والتحريف والزيادة والنقصان والاندراس والانطماس (فبشر نبيه صلى الله عليه وآله وسلم والامة و من عليه وعليهم بقوله الكريم (انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون) والصلوة والسلام على من ارسله به على العباد ليكون لهم حجة باقية الى يوم المعاد واخذ منه الميثاق

لتعليمه وتبليغه وضبطه ونشره في البوادى والبلاد فقال تعالى شانه (و اذ اخذنا من النبيين ميثاقهم و منك ومن نوح و موسى و عيسى ابن مريم و اخذنـا منهم ميثاقا غليظاً)

وقال عزوجل (هو الذى بعث في الاميين رسولا منهم يتلوا عليهم اياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفى ضلال مبين) وعلى آله و عترته المعصومين الذين قرنهم بالكتاب الى يوم الدين فقال صلى الله عليه وآله وسلم انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله عزوجل وعترتى اهل بيتى الاوهما الخليفتان من بعدى لن يفترقا حتى يردا على الحوض واللعن على اعدائهم اجمعين وبعد فالصحيح من مذهبنـا ان كتـاب الله الكريم الذى بايدينا بين الدفتين هو ذلك الكتاب الذى لاريب فيه من لدن عزيز حكيم المجموع المرتب في زمانه وعصره بامره بلاتحريف وتغيير وزيادة ونقصان والدليل على ذلك تواتره بين المسلمين كلا و بعضا ترتيباً وقراءة مع توفر الدواعى لهم في حفظه وابقائه ونقله بلازيادة ونقيصة حيث كان اساس الدين وَاعظم معجزات سيد المرسلين صلى الله عليه وآله وسلم اجمعين وحجة باقية على الاعداء بماهو منزل من رب العالمين ولقد اجاد السيد علم الهدى قدس سره فيما افاد في جواب المسـائل الطرابلسيات على ماحكى عنه الطبرسى قدس سره في مجمع البيان قال في مواضع ولله دره

ان العلم بصحة نقل القرآن كالعلم بالبلدان و الحوادث الكبار والوقايع العظام والكتب المشهورة واشعار العرب المسطورة فـان الغايـة اشتدت والدواعى توفرت على نقله وحراسته وبلغ الى حد لم يبلغه فيما ذكرناه لان القرآن معجزة النبوة وماخذ العلوم الشرعية والاحكام الدينية وعلماء المسلمين قد بلغوا في حفظه و حمايته الغاية حتى عرفوا كل شئ

اختلف فيه من اعرابه وقرائته وحروفه و آياته فكيف يجوزان يكون مغيرا اومنقوصاً مع العناية الصادقة والضبط الشديد وقال ايضاً قدس الله سره ان العلم بتفصيل القرآن وابعاضه فی صحة نقله کالعلم بجملته وجری ذلك مجری ماعلم ضرورة من الكتب المصنفة ككتاب سيبويه والمزنی فان اهل العناية بهذا الشأن يعلمون من تفصيلها مايعلمونه من جملتها حتی لوان مدخلاادخل فی کتاب سيبويه باباً فی النحو ليس من الكتاب لعرف وميزو علم انه ملحق وليس باصل الكتاب وكذلك القول فی كتاب المزنی ومعلوم ان العناية بنقل القرآن وضبطه اصدق من العناية بضبط كتاب سيبويه و دواوين الشعراء وذكر ايضاً ان القرآن كان علی عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مجموعاً مؤلفاً علی ما هو عليه الان واستدل علی ذلك بان القرآن كان يدرس و يحفظ جميعه فی ذلك الزمان حتی عين علی جماعة من الصحابة فی حفظهم له وانه كان يعرض علی النبی ويتلی عليه وان جماعة من الصحابة مثل عبدالله ابن مسعود وابی ابن كعب وغيرهما ختموا القرآن علی النبی صلى الله عليه وآله وسلم عدة ختمات وكل ذلك يدل بادنی تامل علی انه كان مجموعاً مرتبا غير منثور ولامبثوث وذكر ان من خالف فی ذلك من الامامية والحشوية لايعتد بخلافهم فان الخلاف فی ذالك مضاف الی قوم من اصحاب الحديث نقلوا اخباراً ضعيفة ظنوا صحتها لايرجع بمثلها عن المعلوم المقطوع علی صحته

انتهی مااردنا من نقل كلامه قدس سره

و لقد اجاد فيما افادواتی بما فوق المراد و ها انا اذكر تاييداً لمرامه وتثبيتاً لكلامه ان هؤلاء النقلة لهذه الاخبار الدالة علی التغيير و التحريف لو انضموا الی دعويهم ان المرسل علی الناس والمنزل عليه الكتاب كان علی ابن ابيطالب عليه السلام و انما خفی ذلك علی الناس لظلم

اعدائه و بغى حساده فهل يجوز لاحد تصديق ذلك فى قبال ماهو المشهور المعروف مما اخذ كل طبقة عن سابقه الى ان ينتهى الى زمانه صلى الله عليه وآله وسلم و كذلك لو انضموا الى دعويهم ان الكعبة كان فى زمانه صلى الله عليه وآله وسلم فى المدينة و انما غيروها الخلفاء وجعلوها فى المكة فهل ترى من وجدانك قبول قولهم او ينقدح فى الاذهان احتمال صحة قولهم و ليس دعوى تغيير القرآن باهون من دعوى تغيير المرسل عليه او الكعبة فان القرآن ما اتى به الرسول بعنوان التحدى و الاعجاز و به قوام الرسالة كما ان به يستقبل الكعبة و يشرف و يحرم و يحج فلوا مكن التغيير فيه لامكن التغيير فيهما فكما ان العقل يحكم بامتناع تغييرهما عادة يحكم بامتناع تغييره ايضاً سيما مع شدة اهتمامه صلى الله عليه وآله وسلم بتعليمه الناس و تحريصهم على حفظه حتى اكتفى فى صداق النساء بتعليم شئى من القرآن ولو سورة من سور القصار وصارت الشرف فى زمانه صلى الله عليه وآله وسلم للقراء والحافظين بل كان الفضل منحصراً به لانه منبع علوم المسلمين و منشأ اعلاء كلمة خاتم النبيين صلى الله عليه وآله وسلم مع ان فصاحته و بلاغته كانتا مشوقتين للناس بحفظه سيما مع كثرة الحفاظ فى زمانه صلى الله عليه وآله وسلم بحيث كانو يحفظون قصائد الشعراء والفصحاء كامثال امرء القيس بطولها بمجرد السماع مرة واحدة مع ان القرآن بخصوصياته و مزاياه كان فوق كلماتهم فالعادة تقتضى اهتمامهم بحفظه وان لم يكونوا مؤمنين ولا مسلمين فالاخبار التى نقلها بعض اهل الحديث فى موضوع التحريف اما مؤل واما مطروح مع ان جلها غير معتمد عليها و بعضها مقطوع الفساد و لا يرفع بها اليد عما هو معلوم مقطوع والله الموفق و عليه التكلان والحمد لله اولا و آخراً حرره العبد الجانى محمد رضا ابن محمد باقر الموسوى الگلپايگانى فى الثامن والعشرين من شوال سنة ١٣٧٢

كلام سيدالمجتهدين جامع المعقول والمنقول
سيد محمد حسين الطباطبائى معروف بقاضى دامت فيوضاته

(كلام فى عدم تحريف القرآن)

لاريب فى ان القرآن الذى هو بايدينا اليوم هو الذى خرج من التأليف فى زمان عثمان بالتواتر القطعى الضرورى وهل هذا الخارج من التأليف هو بعينه النازل على رسول الله من غير عروض تحريف فيه باالزيادة او باالنقص او بهما الحق ذلك .

.... فان فيها آيات فى التحدى باعجازه فى جميع وجوه البيان من بلاغة النظم وفصاحة الكلام . واشتماله على اصول المعارف الحقه من غير نقص . وعلى اصول الاخلاق وعلى اصول الشرايع بحيث يحصى كل صغير وكبير من اعمال البشر وجميع شئون الحيوة الانسانية من جميع الجهات وفى جميع الاعصار ، واشتماله على الملاحم والمغيبات وخلوه عن التناقض والاختلاف ،

... وهذه الجهات المعجزة المذكورة باقية على حالها من غير تغيير على ما بيناه تفصيلا فى المبحث عن وجوه اعجاز القرآن ،

فهو كتاب متشابه البيان غير مختلف السياق بليغ النظم ،

وما فيه من المعارف والاحكام والملاحم والاتقان باق على ما كان ،

من غير ان ينقص شيئى منها او ينهدم اساسه . ومن المعلوم ان الله انما جعله كتاباً معجزا للدلالة على كونه من عندالله و مذكراً للرب تبارك و تعالى . فهذا المقدار لم يتغير عما هو عليه بزيادة كلمة او اية او سورة يوجب

ذالك او بنقص في كلمة او آية اوسورة يضر بكونه ذكرا ويبطل كونه معجزا فهذا وجه عقلي لم نتمسك فيه بشئي من آيات الكتاب العزيز ،

ويدل عليه من الاخبار جميع مايدل على الامر بالرجوع الى القرآن عند الاختلافات والفتن اوالاهتداء بنوره وما يدل على وجوب عرض الروايات عليه والاخذ بما وافقه والترك لما خالفه ،

... ويدل عليه من الايات قوله تعالى في سورة الحجر (انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون) مع قوله في اخرها (كما انزلنا على المقتسمين الذين جعلوا القرآن عضين فوربك) الخ وقوله تعالى في سورة حم السجده (إن الذين يلحدون في آياتنا الى قوله من حكيم حميد) والسورتان مكيتان .

فقوله تعالى(ان الذين يلحدون في آياتنا لايخفون علينا افمن يلقى في النار خير ام من ياتي آمناً يوم القيمة اعملوا ماشئتم انه بما تعملون بصير) (ان الذين كفروا بالذكر لما جائهم وانه لكتاب عزيز . لاياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد) .

الايات تدل على ان قوماً من الكفار كانوا يلحدون ويميلون عن الحق في خصوص الايات ويظهرون انها ليست بذكر كما كانوا يقولون تارة انها سحر . وتارة انها كهانة . وتارة انها من هفوات الجنون . وتارة يقولون انما يعلمه بشر . وتارة يقولون اساطير الاولين اكتتبها فهي تملى عليه بكرة وعشياً ، فرد الله عليهم انه ذكر من الله وكتاب عزيز لاياتيه ولا يختلط به باطل اي باطل كان . من ناحية الشياطين اوالجن ولامن ناحية قائل انساني . وورود الباطل اعم من زيادة كلمة اوجملة او آية اوسورة . يدخل بها الباطل في لف الايات اونقيصة كلمة اوجملة او آية اوسورة يوجب تغير

معنى القرآن من الحق الى الباطل وخروجه عن كونه ذكرا

وكذا قوله تعالى (انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون) (سورة الحجر) يدل على المطلوب وهو ان الكتاب الذى نزله الله من عنده محفوظ من جانب الله من اى تغيير وابطال كان وذالك لمكان الاطلاق فى قوله (لحافظون) ولما عبر عن القرآن بالذكر افادت الاية ان كونه ذكراً يذكر به الله هو المحفوظ عن تطرق الحدثان وورود الباطل . وظهر بذالك ان الزيادة فى القرآن والنقيصة فيه بحيث يضر بكونه ذكراً سواء كان لكلمة اوجملة اوآية اوسورة غير واقع ولا ممكن . ويشهد به الايات التى فى اخره على ماهو دأب القرآن من عطف آخر الكلام الى اوله اعنى قوله تعالى (كما انزلنا على المقتسمين الذين جعلوا القرآن عضين الخ) فان المراد من اقتسامهم القرآن وجعلهم اياه عضين وقطعات ليس نحو قول اليهود . آمنا ببعض وكفرنا ببعضاه فان السورة مكية ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انما ابتلى باليهود فى المدينة . بل ليس الاقول بعضهم انه سحر وقول بعضهم انه اثر جنون وقول بعضهم ان بعضه من تعليم البشر اواملائه .وهو التحريف بعينه فنفاه الله تعالى بقوله (وانا له لحافظون) فثبت بذالك ان القرآن مصون من التغيير كيفما كان وهو المطلوب محمدحسين طباطبائى

مؤلف گويد ازباب اختصار وايجاز اكتفا كردم بهمين مقدار از نقل كلمات اعلام ازدانشمندان سلف رضوان الله عليهم وازمعاصرين دامت افاضاتهم كه درموضوع عدم تحريف قرآن مرقوم فرموده اند وباآنكه مجالى درفحص نداشته مقدارى هم ازكلمات دانشمندان اعاظم اهل تحقيق ازعلماء اهل سنت وجماعت متعرض شدم

(نظریه اقوال علماء ودانشمندان‌عامه درعدم تحریف قرآن)

واما جمعی که ازدانشمندان وعلمـاء اهل تحقیق و جمـاعة که درموضوع عدم تحریف قرآن کتابی تالیف نموده‌اند وکلماتی بقلم خود نگاشته اند

ازآنجمله فاضل مدقق (شیخ یوسف احمد نصرالدجوی)است که کتابی موسوم به(الجواب المنیف فی‌الردعلی مدعـی التحریف فی‌الکتاب الشریف) نوشته که بنظر انصاف خوب درمقـام برآمده واستدلال وافی فرموده مگر یکجای آن که نسبت قول بتحریف‌را بعلمـاء شیعه داده و علامه محقق شیخ محمدحسین کاشف الغطاء دام بقائه کمـا هو درکتاب خود (المراجعات والمطالعات)جواب شافی کافی داده‌است وهردوکتاب نزد احقـر موجودبوده وازلحاظ ایجاز نقل کلام‌رانکرده

ودیگر فاضل‌ارجمند (شیخ‌محمدسعیدیاسین) است که کتابی‌موسوم (البرهان‌علی‌سلامةالقرآن‌من‌الزیادةوالنقصان)که‌مفصل‌دراین‌مقام‌برآمده وآنهم نزداحقرموجود بود واستدلال وبیان وافی‌نموده که ازخوف‌تطویل متعرض نشدم

ودیگر دانشمند وفاضل ارجمند (ابن‌کثیر)که ازاعاظم علماءاهل سنة وجماعة میباشد (اسمعیل‌بن‌کثیر) قـرشی الدمشقی (المتـوفی سنة ٧٧٦)که کتاب (فضایل القرآن)راتالیف نموده ونزد حقیر موجوداست وشخص منشئی مجلة (المنار)

سیدمحمد رشید رضا تعلیقه‌ای‌برآن نوشته واستدلال‌کافی شافی برعدم تحریف نموده که ازباب اختصار نقل‌کلمات‌را نکرده

وديگر فاضل اديب (محمدبخيت المطيعى الحنفى) صاحب كتاب (الكلمات الحسان) استكه آنهم نزد حقير موجود ودرموضوع عدم تحريف كتاب شرحى متعرض شده وبتفصيل بيان وافى نموده

وكلام محقق عالى قاضى ابوبكر باقلانى صاحب كتاب (اعجاز القرآن) درموضوع عدم تحريف قرآن كه اززعما ودانشمندان قديم اهل سنة وداراى مولفاتى است مطابق نقل كتاب (الجواب المنيف) قال ان النبى صلى الله عليه وآله وسلم قام به فى المواقف وكتب به الى الامصار وتحمله عنه اليها من تابعه واورد على غيره من لم يتابعه حتى ظهر فيهم الظهور الذى لايشتبه على احد انه قد خرج فى الناس نبى اتى بقرآن يتلوه يبلغه لغيره ويبلغه غيره للناس حتى انتشر ذلك فى ارض العرب كلها وتعدى الى الملوك المعاقبه لهم كملك الروم والعجم والقبط والحبش وغيرهم من ملوك الاطراف ولما ورد ذلك مضاد الاديان اهل ذلك العصر كلهم ومخالفاً لوجوه اعتقاداتهم المختلفة فى الكفر وقف جميع اهل الخلاف على جملته و وقف جميع اهل دينه الذين اكرمهم الله بالايمان على جملته وتفاصيله وتظاهر بينهم حتى حفظه الرجال وتنقلت به الرجال وتعلمه الكبير والصغير اذ كان عمدة دينهم وعلماً على نبوة نبيهم صلى الله عليه وآله وسلم والمفروض تلاوته فى صلواتهم والواجب استعماله فى احكامهم خلفاً عن سلف ثم مثلهم فى كثرتهم وتوفر دواعيهم على نقله حتى انتهى الينا ما وصفناه من حاله فلن يتشكك احد ولا يجوز ان يتشكك مع وجود هذه الاسباب فى ان القرآن هو الذى اتى به النبى صلى الله عليه وآله وسلم من عند الله لان العدد الذين اخذوا القرآن فى الامصار وفى البوادى والاسفار والحضر وضبطوه حفظا من بين صغير وكبير وعرفوه حتى صار لايشتبه على احد منهم حرف منه لايجوز عليهم السهو والنسيان

ولا التخليط و الكتمان . ولوزادوا اونقصوا او غير ۆالظهر وقد علمت ان الشعر لامرء القيس وغيره وهو لايجوز ان يظهر ظهور القرآن ولاان يحفظ كحفظه ولا ان يضبط كضبطه ولا ان تمس الحاجة اليه مساسيها الى القرآن ولو زيد فيه بيت اونقص منه بيت لابل اوغير فيه لفظ لتبرأ منه اصحابه وانكرار بابه ، فاذاكان‌ذلك مما لايمكن فی‌شعرا مرأالقيس ونظرائه مع ان الحاجة اليه تقع لحفظ العربيةفكيف يجوز اويمكن ما ذكروه فی‌القرآن مع شدة الحاجة اليه فی‌اصل الدين ثم فی‌الاحكام والشرايع واشتمال‌الهمم المختلفة على ضبطه

فمنهم من‌يضبطه لاحكام قرائته ومعرفة وجوهها وصحة ادائها ، ومنهم من يحفظه للشرايع والفقه ، ومنهم يضبطه ليعرف تفسيره ومعانيه ومنهم من يقصد بحفظه الفصاحة والبلاغة ، فكيف يجوز على هذه الهمم المختلفة والاراء المتباينة على كثـرة اعدادهم واختلاف بلادهم وتفاوت اغراضهم ان يجتمعوا على التغيير والتبديل‌والكتمان انتهی کلام باقلانی

وكلام موسی جارالله دراعتراضات بشیعه‌که شما قائل شده‌اید بتحریف قرآن وعلماء فحول شیعه جوابیکه داده‌اند که من‌جمله جواب سید المجاهدین ومفخر المسلمین السید شرف الدین العاملی‌است اطال الله بقائه که درضمن‌اقوال علماء شیعه ذکـر میشود داده‌است که درضمن اقوال‌علماءاست ودیگران‌ازدانشمندان که هریك‌بنوبه خودجواب‌داده‌اند

وكلام صاحب‌اعجاز القرآن (مصطفی صادقی‌رافعی) بترجمه آقای ابن الدين (ص٤) کسانیکه قرآنرا بطور کامل نوشتند چندتن بودند که محل اتفاق میباشند ازآنجمله (علی‌بن‌ابیطالب عليه السلام) ومعاذبن

جبل وابی بن کعب وزید بن ثابت وعبدالله بن مسعود ـ که اینان اساس کار برای قرآنهائی که پس ازاین مورد اطمینان گردیده میباشند وآنها عبارت ازسه مصحف (ابن مسعود) وابی بن کعب وزیداست که هر کدام مصحف‌های خودرا بنوبت برپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم عرضه میداشتند ابن مسعود درمکه وابی پس ازهجرت درمدینه وزید پس از آن دو نفر درسال وفات پیغمبر (ص) عرضه داشتندو پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تا آخرعمر بقرائت (زید) میخواندند وازاین جهت مسلمانان مصحف زیدرا برای خواندن انتخاب نمودند (الخ)

ودیگر کلمات صاحب (مناهل العرفان فی علوم القرآن) استاد مدقق (شیخ عبدالعظیم زرقانی) که ازمدرسین جامع ازهر مصر است وزحمات فوق العاده تحمل نموده ازنوشتن این کتاب که تعداد صفحات (٥٧٨) رسیده وعواملی ترتیب داده دراستدلال برسلامتی قرآن ازهرعیب ونقصی که کتاب نزد احقر موجود وازلحاظ ایجاز نقل کلمات ایشان‌را نکرده ، گرچه دربعض نقلیات اشتباهات بزرگی نموده مثل صاحب (اتقان) جلال الدین سیوطی وصاحب (اعجاز القرآن) مصطفی صادق رافعی ودیگران ازدانشمندان وتناقضاتی ذکر نموده‌اند که درقسم یازدهم اشاره بحرفهای آنهانموده ،

ولی بنظرخود نوع کتب ومؤلفات حکم اشجارمثمره‌را داراست نظیر درخت گلابی خوب که دارای گلابیهای عالی میباشد وشخص استفاده کامل مینماید ، قهراً همان درخت دارای بعض گلابیهای کرم زده وخراب میباشد که قابل استفاده نیست ، وازهمین قبیل است بعض افراد ومردمان دانشمند که ازعلوم ودانش واخلاق نیکوی آنها استفاده های کامل میشود ولی دارای بعض سلیقه‌های کج واخلاق زشت هستند که قابل تحمل نیست ،

غرض بصرف کلمات خوبی درتالیفی نمیشود اعتماد بتمام حرفهای

آنکتاب نمود وهمچنین بصرف کلام خلاف واقع واشتباهی ازکلیه کتاب نمیشود صرف نظر کرد ،

ویکی ازدانشمندان سابق معروف (بابن حبیب بغدادی) که معاصر باامامین حضرت هادی وحضرت عسکری علیهما السلام بوده ووفات اوسنه (٢٤٥) هجری است وکتابی تالیف نموده موسوم به (کتـاب ابن حبیب البغدادی) ودرص(٢٨٦) مینویسد باین عبارت (تسمية الجماع للقرآن على عهد رسول الله ﷺ) وهم ستة نفر

سعد بن عبید - وابوالدرداء عویمر بن زید - ومعاذ بن جبل عمرو بن اوس - وابوزید ثابت بن زید - وابی بن کعب - وزید بن ثابت - ولی عین عبارات همان است که درحاشیه تذکرداده

وازلحاظ ایجاز باقوال دانشمندان وزعمـای علماء عامه هم خـاتمه داده

سعد بن عبيد بن النعمان بن قيس بن عمرو بن زيد بن امية بن زيد بن مالك بن عوف بن عمرو بن عوف بن مالك بن الاوس وهو اول من جمع القرآن

٢ وابوالدرداء عويمر بن زيد بن قيس بن عـائشة بن امية بن مالك بن عامر بن عدى بن كعب بن الخزرج بن الحارث

٣ معاذ بن جبل عمرو بن اوس بن عائذ بن عدى بن كعب بن عمرو بن ادى بن سعد بن على بن اسد بن سارده بن تزيد بن جشم بن الخزرج

٤ ابوزيد ثابت بن زيد بن النعمان بن مالك بن امرأى القيس بن مالك ثعلبة بن كعب بن الخزرج

٥ وابى بن كعب بن قيس بن عبيد بن زيد بن معاوية بن عمرو بن مالك بن النجار

٦ زيد بن ثابت بن الضحاك بن زيد بن لوذان بن عمرو بن عبدعوف بن غنم بن مالك بن النجار انتهى كتـاب ابن حبيب البغدادى (ص٢٨٦) وفات اوسنة (٢٤٥) هجرى

(منشاء حرف تحریف قرآن از طرف بیگانگان و اشتباه

(ازبرخی پیروان و نادانی بعض ساده لوحان)

غرض بعدازنقل کلمات اساطین وزعمای اسلام که مدارك احکام شریعت طاهره ازآنها گرفته شده‌ازطبقه اول ازغیبت صغری الی زمان‌ما درموضوع سلامتی قرآن ازهرعیب و نقصی ، وآنچه‌را هم ازدانشمندان واعلام ازمعاصرین که دراین‌بحث وارد بودند تمناکرده شرحی مرقوم دارند واجابت فرمودند .کلمات آنانراهم درطی اقوال یاد داشت‌نموده وبعضی‌هم که‌یادراین‌بحث‌واردنشده ویاآنکه مجال‌وفرصت نداشته که در این موضوع چیزی مرقوم دارند نظریه آنهـا درمجلس بحث وتدریس معلوم که عدم تحریف قرآنرا تذریق تلامیذ خود فرمودند ، گفته میشود آنچه دراین‌مدت که متجاوز ازپنج سال‌است اشتغال بتالیف این کتـاب داشته ونهایت فحص‌وکنجکاوی را درکتب ومدارك نموده آنچه بدست آمد درمنشاء حرف تحریف کتاب کریم . جزنقل روایات موضوع‌ودس‌در اخبار اهلبیت عصمت ازطرف بیگانگان که محو (آثار) پیغمبر اسلام‌را میخواستند لااقل ملکوکی آنرا ، واشتباه ازبرخی دانشمندان بی‌غرض درنقل روایات موضوعه‌درکتب وتالیفات‌خودراهی‌دیگر نداشته ، وعمده منشاء دودسته‌گی‌بعدازرحلت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اسلام‌درامرخلافت ووصایت شد که برخی ازبی‌خردان و نادانهای طرفین که درمقام بودند شرافت ومزیتی برای ائمه خود قائل‌شوند ، دسته‌ای مدعی‌شدند که خلیفه اول بعدازرحلت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جامع قرآن بوده ونقلیات‌بارد وموضوعی نمودند ، ودسته‌ای درمقابل گفتند خیر امیرالمـومنین علی علیه السلام جامع

قرآن بوده چون قرآن را آورد وقبول نکردند ، وطرفین غافل ازنقلهای صحیح ومتواتر که در حیات پیغمبر اسلام قرآن مجموع و مدون بوده وچه مردمانی جامع بودند باسم ورسم وچه اشخاصی صاحب مصحف بودند باسم ورسم وچه افرادی که قرآنرا بتمامه نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قرائت نمودند وحضرت تصدیق آنهارا فرمود وچه پیروانی که حافظ تمام قرآن بودند درحیات آن جناب که تفصیلا در مقدمه پنجم تذکرداده . واز لحاظ ایجاز واختصار مکرر نه نموده

وغفلت پیروان قرآن ازاینکه مجموعه و کتابیکه علی علیه السلام آوردَ دارای تفسیرو تاویلی بود که در قسم اول تذکرداده که حکومت وقت صلاح در ابراز و اظهار آن تفسیر و تاویل نمیدانست لذا رد نمودند بمدار یکی که توضیح داده شد

(دفع دخل یا جلوگیری از بعض اشتباهات)

واین هم ناگفته نماند چنانچه کسی درمقام برآید و بگوید درمورد قرائت برخی از آیات قرآن بنظرمیرسد که باآیات قبل و بعد غیرمرتبط است و ممکن است گفته شود همین موهم تغییر و تحریف است ، در پاسخ گفته میشود این احتمال هم ازروی عدم توجه درفحص و بررسی است دراحادیث راجع بقرآن ، چون بدیهی است که تمام امور صادرازناحیه حق سبحانه وتعالی باسباب است باهمه قدرة وتوانائی ، چنانکه در امر هجرت پیغمبراکرم ازمکه بمدینه وفرار از دشمنهای اسلام مامور شد درشب حرکت نماید با یك نفرو در غار پنهان شود وعنکبوت تار بتابد بدر غار وعلی علیه السلام را بجای خود بخواباند ووو باآنکه ممکن بود برای

خداوند بیك آن پیغمبر خودرا ازمکه بمدینه بگذارد مثل حاضر نمودن تخت بلقیس برای سلیمان علیه‌السلام ولو انهم باسباب بود که اسم اعظم الهی باشد وهمچنین پیشرفت اسلام را بهمراهی بعض زعما قرار داد از دختر گرفتن از آنها ودختردادن به برخی ووو

((تدبیردر آیات قرآن ازطرف حق متعالی برحسب مصلحت))

لذا در موضوع حفظ کتاب آسمانی که باید این اثر پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جاوید باشد مصلحت چنین اقتضاء میکند که مثلا آیه (تطهیر) را قراردهد در آیات مربوطه بنساء نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ،

یا آیه‌ولایت رادربین آیات راجعه‌باهل کتاب ، یا آیه (الیوم اکملت لکم دینکم) در محل آیات غیر مربوط باین موضوع و همین یك نوع اسباب حفظی است برای قرآن مجید ،

تفسیر عرض قرآن هرسال توسط جبرئیل برسول اکرم ص

و شاهد برمدعاء روایات متعدد عرض جبرئیل علیه‌السلام قرآن را هر سال بر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ودرسال آخردو مرتبه که درمقدمه پنجم کما هو تذکرداده ورروایت معنی نمود عرض قرآنرا بر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همان تغییر محل آیات از سوره ای بسوره ای یا از موضع خود بموضع دیگر ازیك سوره که‌چه بسا آیه‌ای درمدینه نازل شده‌بود مامورشد که در سور مکی گذاشته شود وهمچنین بعکس آیه مکی بود درسورمدنی گذاشته شود که درروایت تصریح شد (وضع الایات انما کان بالوحی کان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یقول ضعوا آیة کذا فی موضع کذا) وطبرسی ره درتفسیرسوره‌هل اتی درمجمع‌البیان اشاره نموده واز لحاظ ایجاز مکرر نکرده وفرمود

مناط در مکی و مدنی بودن سوره ابتدای سوره است در نزول نه تمام سوره و در واقع این تصرف در قرآن از ناحیه مولف است که خدای متعال باشد ومربوط به پیغمبر صلی الله علیه و آله هم نیست چون واسطه در تبلیغ است فقط، ویکی ازمعنی تحریف همین تغییر محل وموضوع است که درقسم دوم ومقدمه پنجم تفصیل داده شد رجوع شود

(تدبیر در امر مهم یا حیله شرعی بصریح قرآن)

کما آنکه حفظ کشتی مساکین را ازچنگال ظالم بسوراخ نمودن خضر علیه السلام قرارداد سوره (۱۸) آیه (۷۰) ونگهداری برادر یوسف علیه السلام را بتدبیر گذاشتن کیل در باراو و نسبت سرقت به برادران مصلحت چنین اقتضاء نمود باقدرت کامله بحفظ کشتی بغیر این تدبیر و نگهداری برادر یوسف علیه السلام را بغیر این حیله و نظایر این امور

غرض این اختلاف نظر در آیات بعداز آنکه محرز شد بدستور جبرئیل است بمقتضای مصلحت البته رفع توهم خواهد شد وجای هیچ تردیدی باقی نخواهد ماند)

مؤلف گوید بعد از خاتمه کتاب برای تکمیل فائده وتتمیم مطلب مناسب دیده پاره‌ای ازکلمات دانشمندان و بزرگان بیگانه وغیرمسلمانرا که درپیرامون عظمت وجامعیت و بزرگی قرآن مجید قلم‌فرسائی نموده‌اند بلکه کتابهائی نوشته اند مقداری تذکردهم و نقل نمایم و ضمنا خواطر عموم را متوجه سازم که اگر بقول برخی ازمردم بی‌اطلاع تحریف وزیاده ونقصانی در قرآن مجید واقعیت داشت البته دشمن و بیگانه که پیوسته ازصدراول درمقام اعتراض وانتقادوایراد برمسلمین و کتاب آسمانی آنان

بوده بیش ازما باین نکته ضعف متوجه شده ومستمسك خودقرار میدادند ولی ازلحاظ ایجاز وخوف طول کلام خودداری نموده. وفقطا کتفاء کرده بگفتار یك فاضل دانشمند طبیعی مادی و کلمات یك دانشمند زعیم منصف مسیحی که چه عظمتی برای مسلمین قائل شده اند وچه مقام شامخی برای پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم اعلان نموده‌اند

(گفتار دانشمند معروف مادی طبیعی (دکتر شبلی شمیل) مصری) در قصیده خود (۱)

دع(۲) من محمد فی صدی قرآنه	ما قد نحاه للمحة الغایات
انی وان ان قد کفرت بدینه	هل اکفرن بمحکم الایات

تا آنجا که گوید،

نعم المدبر والحکیم و انه	رب الفصاحة مصطفی الکلمات
رجل الحجی رجل السیاسته والدها	بطل حلیف النصر فی الغارات
ببلاغة القرآن قد خلب النهی	و بسیفه انحی علی الهامات
من دونه الابطال فی کل الوری	من غائب او حاضر او فات

(۱) خطیب ص (۱۸۱) طبع بغداد

(۲) حاصل ازترجمه گفته شبلی شمیل طبیعی مادی درنعت وثنای پیغمبر اسلام (ص) درقصیده خود گوید واگذار محمد(ص) رادراوازه قرآن او برای آنچه از آوردن آن کتاب مقصود داشته است چه من هرچند بدین او کافر باشم اما بایستی بمحکمات آیات کتاب او هم کافر بوده وپرده پوشی کنم ، محمد مرد مدبر وحکیم خوبی است واو پروردگار فصاحت وسخنان بر گزیده است، او مرد عقل ومرد سیاست وزیرکی وپهلوانی است که درجنگها فتح وفیروزی هم عنان اوست بوسیله رسائی وبلاغت قرآن درعقول چنگال فرو برده و بوسیله شمشیرش برفرق پهلوانان عالم ازغایب وحاضر ومرده وزنده کوفته است

(کلام نثر دکتر شبلی شمیل راجع بقرآن) (۱)

وقال (شبلی شمیل) ان فی القرآن اصولااجتماعیة عامة وفیها من المرونة مایجعلها صالحة للاخذبها فی کل زمان ومکان حتی فی امرالنساء فانه کلفهن بان یکن محجوبات عن الریب والفواحش و اوجب علی الرجال ان یتزوج واحدة عند عدم امکان العدل وان القرآن قد فتح امام البشر ابواب العمل فی الدنیا والاخرة بعد ان اغلق غیره من الادیان تلك الابواب (الخ) .



و نیز شبلی شمیل در ص ۹٦ دانش میگوید کتاب اسلام باز نمود پیش روی جهانیان درهای کاروعمل را برای دنیا وروز واپسین وترقی دادروح وجسدآنانرا پس از بستن ادیان دیگران آندرها را ومنحصر نمودن وظیفه آنهارا بزهد وترك دنیا .

(۱) خطیب ص (۱٦٥)

(قصيدة (عصماء) از يكنفر مسيحى)

هديه وارمغان يكى‌ازدانشمندان ايرانى درمراجعت‌ازسفرمعالجه اروپا و لبنان قصيده عصماء از شخص (مارون بك عبود) رئيس دانشگاه وطنى در (عاليه) مسيحى لبنانى بعد ازنشرازمجله (صوت الاحرار) در موضوع پيغمبراسلام ﷺ وقرآن او

طبعتك كف الله سيف امان كمن الردى فى حده للجانى

دست خدا ترا شمشير امان سرشت دم تيز آنرابراى
جنايتكاران خط فنا نوشت

العدل قائمه و فى افـرنده سور الهدى نزلن سحر بيان

عدل قائمه آنست و برندگى دم تيز آن بسوره هاى
هداى قرآنستكه سحربيان نازل فرموده‌است

و عليك املى الله من آياته شهبا هتكن مدارع البهتان

خدا از آيات خود برتواملاى آياتى نموده كه شهاب
آسا سنگرهاى بهتانرا درهم فروريخت

لولا کتابك ما رأينا معجزا　　　فی امة مرصوصة البنيان

اگر کتاب تو نبود ما معجزه نديده بوديم در اين امت
منظم تو که صف آنها بنيان محکم رخنه ناپذير است

حملت الی الاقطار من صحرائها　　　قبس الهدی ومطارف العمران

امتی که از صحرای خود باقطار دنيا فانوس هدايت برد
و فرش عمران گسترد

هاد يصور لی کان قوامه　　　متجسد من عنصر الايمان

اين رهبر برای من چنان تصور ميشود که قوام او از
عنصر ايمان قالب ريزی شده بود

و اراه يغضب للاله موحدا　　　من نخلة فی عرقها صنوان

من او را می بينم که از بس غرقهٔ توحيد است بر هر
(فکر تعدد انگيز) خشم ميآورد حتی بر درختی که
ريشهٔ آن دوشاخه روئيده باشد

از دريچهٔ چشم يکتن مسيحی که قائل به تثليث است
توحيد اسلام را بنگريد

لم يزهه (بدر) ولا (احد) ثنی　　　عزماته عن خطة العرفان

نه از فتح (بدر) باليد و نه شکست جنك (احد) عزم
اورا از خطهٔ عرفان بهم پيچيد

فهو اليقين يصارع الدنيا و من　　　جاری اليقين يعود بالخذلان

اونیك دنیا یقین بود که با دنیا کشتی میگرفت وهر کس
با یقین مسابقه بگذارد بخذلان بر میگردد

وكذا النبوة حكمة و تمرد و تقى والهام و فرط حنان

نبوت این چنین است حکمت است تحت تأثیر دیگران
نرفتن است سر باززدن ازمحیط است تقوی است الهام
و دلسوزی مفرط است

هی ذلك الروح الذی يتقمص الا بطال للحدث العظيم الشان

این همان روح است که درلباس شخصیت قهرمانان بر
میآید وقهرمانان آنرا پیراهن میکنند وبرای حادثه
های عظیم آن پیراهن را می پوشند

آنچه برای پیغمبران ذاتی است برای دیگران نیست
صرف پیراهن پوشی است ابطال درحوادث بزرك آنرا
زره می نمایند ودرموقع حاجت میپوشند

تلقى على الابطال شكتها فتد فعهم فينفجرون كالبركان

درحقیقت برقهرمانان جرقه واخگری ازاین روح پر
شراره افکنده میشود که آنهارا بمیدان مبارزه پرتاب
می کند وآنها مانند کوه آتش فشان منفجر میشوند

((واقعهٔ احد))

نصاری که جنگهای اسلام را بانظر بدبینی تبلیغ میکنند

اعتراف این مسیحی را در (جنك احد) بشنوند

احد سبیل الله سیناء النبی الهاشمی و مصرع الاوثان

احدراه خدااست. کوه سینای پیغمبر هاشمی است
دفن گاه بتان است

الواحه هبطت سطوراً من دم لما تناضل عنده الحزبان

الواح این کوه سینا بصورت سطر های ازخون هبوط
کرد درموقعیکه دردامنه آن دوحزب مقابل بکارزار
پرداخت.

یمشی برأیة (احمد) حزب الهدی والشرك یزجیه ابوسفیان

پرچم احمد راحزب هدی میبرد ازشرك راابوسفیان
حرکت میداد

فعلا فحیح المشرکین کان فی تلك الصدور جهنم الاضغان

ازتنورسینهٔ مشرکین دود وزبانه کشیدازاردوی آنان
بالاگرفت گوئی سینه‌ها جهنم‌هائی بودند از کینه های
درونی می جوشید

والنیق ساهمه تخب هوادرا یحد والحنین بها الی الاعطان

وناقه‌هاهم ازطول راه رنجوروعربده کنان می جهیدند
دلشان برپرمیزد برای آسایشگاه وآه ودود سینه
شان روبآسایشگاه وآبشخورشان (حدی) آنان بود

والصاهلات تلوك الجمة الوغی و تشب عندالكف كالثعبان

اسبان باشیهه‌های خود دهنه‌های خودرا می‌جویدند
وهمینکه دهانه‌هارا میکشیدند بسان اژدها ازسمها
آتش افروزی میکردند

یمشون والرمضاء ترقص فی الفلا رقص السراب علی بساط جمان

اردویشان پیش میآمـد و ریگهای صحرای سوزان
مانندتیرپرتاب زیرپایشان رقص میکرد مانندرقص
سراب بربساط گسترده لؤلؤ

هزج هوالرعد الاجش وزحفه کالموج فوق نواهد الكثبان

نعره‌های‌حماسه‌شان رعد خروشان بودولشکرشان
همچوموج برزیرتپه‌های برجسته برمیشدند

قد غضنت احقادهم جبهاتهم فجباههم و دروعهـم سیـان

چین‌وشکنها ازدلهای پر کینه برروی پیشانی‌هاآمده
جوانان که‌پیشانیهاشان بازره‌هاشان یکسان گردیده
بود

نار الضغائن قد اطلت من کوی دعج العیون ذکیة اللهبـان

آتش کینه‌ها سربرزده ازدریچه های چشمهای سیاه
فروزان وافروخته شان

فکانمـا فی کل عیـن فحمة دکناء صـابرة علی النیران

تاگوئی وانگاردرهرچشمی یکحبه ذغال سیاه‌نهاده

است که تابخواهی سیاه وصبر بر آتش دارد

تلكم قريش جمعت احلافها   و استنجدت للعار بالحبشان

اینان (قریش) اند که باجمعیت هم سوگندهای خود
جمع آمده استمدادی برای کار ننگین خود از احباش
مکه کرده قبائل احباش درحوالی مکه بوده‌اند

من كل موشوم قليل تسربل   رحب الرداء مشمر الاردان

که بابدنهای لخت خال کوبیده خال بیرون افتاده و
عباهایگشاده‌رامیان بسته و آستینهارابالازده

بلحى مهدبة الحواشى اطلقت   مخضوبة السبلات بالحنان

از ریشهای شانه ندیده‌شان راکه ازحواشی آنها مژه
کانهابیرون آمده رها وسرداده باسبیلهائی که‌ازرنك
حنا خضاب دارد

و ذوائب معقوصة ملتفة   مثل الافاعى حول كل جران

شاخه های گیسوانهایبافته وتافته وبهم پیچیده شان
بسان افعیها که دربیرامون گردنهای شترش آنان
پیچیده بود

متذامرين الى اللقاء قوافلا   من كل ذى هلب له خفان

برای بمیدان کشانیدن یکدیگر صداها باصدای عربده
ونهیب بهم میزدند قافله هاشان همهٔ اسبان یال ودم

بریده وشتران سواری

یتنفشون قنافذا مدعوره و اذا عدو عصبا فکا لذؤبان

وقتی میغریدند خارپشتانی بودند که تیرهای کمان بر
پشت نهاده و ترس دشمن آنهارا نفس زنان فش فش کنان
جلو و عقب میآورد و هنگامیکه دسته دسته می
دویدند مانند گرگان بی قرار و آرام

ونساؤهم بین الصفوف عوارما بدفوفهن وزغردات هجان

وزنانشان بین صفوف شان سرمست وخراب بادفها و
وخوانندگیهای مادههای بی اصل و نسب

سقن الرجال الی الضلال فهملجوا وبح الرجال تقاد بالنسوان

زنان شان مردانرا (اسب تازان) بسوی ضلال سوق
دادند وای بمردمانی که قائد آنها جنس زنان باشد
و بمیدان بکشاندشان

هددنهم بتفارق ان ینثنوا فاستقتلوا وهم زووا نزوان

مردانرا تهدید کردند به بی مهریشان اگر سست بجنبند
وشکست بخورند و بر گردند و مردان شان تاپای کشته
شدن تلاش می کردند با حال نزوان بهیمه های
نر ماده جو

عرب اذا ما الجاهلیة نفخت او داجها کروا خیول رهان

عرب بودند و وقتیکه غرائزجاهلیت آنهارا باد در
آستین کرده واز باد رگها و پوست آنها را پر کرده
حمله کردند بسان اسبان که در مسابقه و گروگان
می تازند

یتسابقون الی حیاض الموت کالا   طیار نافرة الی الغدران

رو بلجه مرك مسابقه گذاشته چون طیور که آنها
را بسوی استخر آب یابسوی مردابهارم داده باشند

دهموا الرسول فماالان جناحه   للکاثرین و قام کالصفوان

بر(رسول) هجوم آوردند واو را میان گرفتند لکن
اوهم خم بابرو نیاورد برای اردوی بیحد ومردشمن
که برسرش ریخته بود بال تواضع نخوابانید ومانند
سنك سخت مقاومت کرد

متماسك ایمانه مستوثق   وجدانه من ربه الحنان

ایمانش سرتا پا همدگررا گرفته وجدانش از جانب
پروردگار مهربان تابخواهی آرام ومطمئن ترگشته

مر یا محمد لاتخف غمراتها   فستنجلی عن قدرة الربان

ای ناخدا (ای محمد) کشتی را بران وخوفی ازلجه
های آن نداشته باش که بزودی از این دریای پر
غوغای جنك قدرت ناخدا و کشتیبان پرده از رخ

برمی افکند

و امامك المیناء بسام اللمی فاضرب بجؤجؤها العباب القانی

درپیش رویت (بندرومینا) نزدیك است نشانه های
سیاه و سفید آن بروی تو خندان است بزن سینهٔ
این کشتی این مرغ دریا شکاف را بر این سیلاب
رنگین خون و بگذر

والریح بین یدیك یرسلها الذی یطوی الوجود بامره الملوان

باد مراد باد شرطه پیش رویت میوزد آنرا آنکس
میفرستد که بامر او بساط وجود را این دو فراش
سیاه و سفید شب و روز هر دم بهر می چینند

دارت رحی الهیجا علی لهواتها مجنونة و تلاحم الجمعان

آسیای هیجا دوسنگش دیوانه آسا بچرخ افتاد گلو
گاه دیوانه راگشوده وجمع دودشمن بهم جوشیدند

فکان عاصفة تحرك غابة من مشرفیات و من مرآن

مثل باد شدید طوفانی که برنیزه زار بوزد و پشه را
بشدت حرکت بدهد شمشیرها و نیزه ها درهم میرفت

فصلیل اسیفهم زئیر مآسد ورنین انبلهم غریف الحان

ازاصطکاك شمشیرهاشان وصدای آن نعره های شیران

ازمأسد می‌خواست وازغرش تیرها صداهای عروسی
جن و پریان میآید

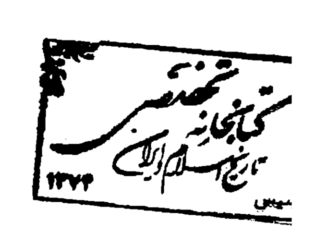
و کانما فی کل لامة باسل		عزریل فالصرعی بکل مکان
توانگاردرمیان‌اسلحه وپیراهن هرپهلوان وبهادری
عزرائیلی نهفته است وکشتگان بهرمکان افتاده‌اند

ماارخص‌الارواح عندالعربان.		جهلوا و کم تمسی بلا اثمان
جان چقدر پیش عربها رخیص و ارزان است اگر
جاهل باشند وچندبی‌بهاو ثمن در آخر ازکاردر میآید

وقضی المهیمن ان یمرن عبده		بدم یلاغ الوحی للاکوان
خدای مهیمن مقدر کرده بود که تمرین‌مشق‌بنده‌اش
باخون باشد وبا خطوط خونین دل وحی را بدست
آورده از دل آسمان وحی را برای اکوان بگیرد

فثنیتاه مبسم الدین ازدمی		بهما و نال الحق خیر ضمان
با دندانهای ثنایایش که شکسته شد بالحقیقه لب
خند دین فراهم شد و بآن ها برخود بالید و حق
ضامن معتبری برای خود نائل شد

وکذا الرسالة لا یؤید وحیها		الا اذا کتبت باحمرقان
رسالت این چنین است وحی آن تائید نمی شود
مگروقتیکه سطورآن باخون سرخ رنگین نوشته



و امضاء شود

(ام عماره)

لله (ام عمارة) من باسل — انثى تطاعن افحل الشجعان

خدا را ای ام عماره ـ ای بهادر جنگجوی ماده ای
که باشجاعان نرمی جنگیدی و بجنگ آنها با عمود
خیمه میرفتی

لله درابيك انصاريـة — مضت الدهور وانت نصب عيان

خدا را بر پدرت رحمت ببارد ای بانوی انصاریه
روزگارها گذشت و تو همچنان در برابر چشم نصب
العین هستی

هي مجدلية (احمد) وسلاحها — غير الطيوب و مدمع هتـان

این بانو مجدلیه (احمد) است نه مانند مریم مجدلیه
عیسی ابزار و اسلحهٔ مهم آن نه عطرها و دیدگان
اشکبار است اشاره دارد که مریم مجدلیه عیسی بن
مریم زنی بود که عطر و طیب با دیدگان اشك ریز
داشته و درسیر وسلوك همقدم عیسی بود

سلكت سبيل الله تحمل قربة — تروى ظمآء مجـاهد حران

ولی این بانو انصاریه (ام عماره) راه سلوك و سیر
خودرا بآن رفت که مشك آب سنگین بدوش خود

حمل میکرد که تشنگی سربازان جنگجوی تشنه
کام را سیراب مینمود

حتی اذا ما المسلمون تضعضعوا و محمد امسی بلا اعوان

تا وقتیکه اردوی مسلمین سخت تکان برداشته
مضطرب شدند و شخص محمد در آخرین ساعت روز
سیاه بدون یار و مددکار ماند

طرحت بقربتها و سلت صارما نفحت به عن سید الفرسان

مشك را بدور افکند و شمشیر بران از غلاف بر
کشید دشمن را بدم شمشیر داده از پیرامون سید
شهسواران جهان بدور میراند

مهتاجة کلبؤة فی فجوة منقضة ککوا سر العقبان

برآشفته و خشمگین چون ماده شیری که بر دهانه
شکاف میدان و چون باز و عقاب جنگی و مرغان
شکاری که بهوای شکار فرود آیند

انثی تذود یشد ها ایمانها بالمصطفی بالله بالقرآن

شیرزنی جنگجوی ماده ای که دشمن را از سنگر
میراند کمر بسته ایکه کمر اورا ایمان بخدا بمصطفی
بقرآن محکم بسته است

(ابو دجانه)

و ابو دجانة فی حسام محمد   یختال کالجنی فی المیدان

وابودجانه باشمشیر محمد که درمشت دارد درمیدان
متکبرانه میخرامید یامانند سایه پری چابك میرود

بطل الجلاد اذا تعصب وانتخی   فالفج ینع والقطوف دوانی

قهرمان جنك وزد و خورد همینکه دستمال و آکال
بسر بر بندد و باد بدماغ بیافکند پس همهٔ سرها
میافتد چه سرهای نارس رسیده خواهد شد و میوه
های دست چین همه در میان لبتختها حاضر و چیده
و تقدیم است

اخـذ الحسام من النبی بحقه   فلواه فوق منـاکب الاقران

شمشیر برانرا ازدست پیغمبر بحق گرفت و در پشت
شانه وفوق شانه دشمن حریف آنرا خم کرد

کم شك مدرعا وجندل فارسا   و هـو علی متجبر طعان

چه قدر زره پوشان دشمن راغرق برق شمشیر کرد
و شهسوارانرا بخاك افکند و برسر سرکشان نیزه
دار این بازشکاری فرود آمد نشست .

حم القضآء فکان ترسا من دم   دون النبی و اسهم العدوان

قضا نازل شد وابودجانه سپری شد از خون جلوی
پیغمبر و تیر باران دشمن

وابن الیقین اذا دعوت وجدته فی الساعة السوداء ثبت جنان

زادهٔ یقین چنین است هر گاه اورا بیاری بخواهی می
بینی در روز سیاه و ساعت تیره و تاریك ثـابت و
پایدار و پردل است

أأبا لعصابة اخلدتك هنیهة حمراء صانت بیضة الایمـان

ای (اباالعصابه) (که بجای کله خودو تاج)دستمالی
روز جنك بسر بسته ای جاویدان جهان تو را یك
لحظهٔ پرخطرخونین جاویدان جهان تاریخ کرد یك
لحظهٔ خونین کهحوزهٔ درخشان ایمانرا برای همیشه
مصون ونگهداری کرد

کرمت سیف محمدوالموت یفتر ش الرجال فعفت ضرب غوانی

توشمشیر محمد صلی الله علیه وآله وسلم رااحترام کردی که بخون
زنان هرزه بیالائی در موقعیکه مـرك میدان را از
نعش رجال فرش میکرد

اما (عتیقتك) التی اطلقتهـا فقد استباحت حرمـة الفتیان

اما آن زنی که تواز زیرشمشیر آزادش کردی او
(نازنی)کرد و خون جوانمردان وحرمت آنان را

روا شمرد وهرگونه بی احترامی بنعش حمزهٔ سید الشهداء و سایر جوانمردان انجام داد

لاكت كبود المؤمنين تشفيا وعقودها اتخذت من الاذان

جگرهای مؤمنین را با دندان جاوید تا تشفی دل بجوید وگلوبندهائی برای خود از تیکه پارههای گوش سربازان اسلام ساخت

كبد المجاهد (ياهنيدة) مرة والقلب مقدود من الصوان

جگرسرباز مجاهد (ای هندك) تلخ است و دل از سنك صوان قالب ریخته شده است

فاهوى على جثث الرجال ومثلي بهم فيومكم قريب دانی

توهرچه میخواهی برجان وتن کشتگان رجال بیافت وآنهارا مثله وپاره پاره وتکه تکه کن که روز شما نزدیك است و بآخررسیده است ،

(ياخالد) ارود فقبلك (بولس) طرق الحواريين كالسرحان

ای خالد ناروائی کن هرچه بخواهی که پیش ازتو از حواریین عیسی (بولس) هم گرك آسا راه حواریین رازد

افتنصر (العزى) وقد بزغ الهدى ملء النواظر فی المصف الثانی

آیا بنصرت (بت عزی) میکوشی باآنکه نورهدی از افق آن طرف سر شکاف طلوع کرده و دیدگان

جهانیان را در وصف آن طرف خیره کرده

ازخوف تطویل تمام قصیده را نقل نکرده تا آنکه در آخر قصیده میگوید

فلتخن الاجیل اجلالا اذا ذکر النبی الاطهر العدنانی

باید تمام اجیال بشر برای اجلال سر تعظیم فرود آرند وخمیده شوند همینکه نام رسول مطهر عدنانی برده می شود

المالی الدنیا بذکرالله والداعی شعوب الارض للوحدان

آنکه دنیا را پر از ذکر خدا کرده ودعوت از شعوب ملل برای وحدت فرموده

ولینعق المتعصبون فلم یضر طیر الجنان تمطق الغربان

ومتعصبون هرچه بخواهند عرعر بکنند چه که ضرری برای مرغان بهشتی از قارقار کلاغها نیست



درخاتمه گفته میشود درظرف یکهزار وسیصد و هفتادو کسری از نزول قرآن که دشمنهای او کمر برمحو و نابودی بستند و کوچك ترین حرف رشته تحریف و کم وزیادی او بود علاوه برعجزوناتوانی آنان همه روزه ازدانشمندان فلاسفه آنهادرپیرامون عظمت وحقایق قرآن کلماتی ظاهرومنتشرشد بلکه کتابهائی دردست رس افراد گذارده‌اند که موجب بسی شگفت وتعجب است

وهمین واقعیت و نورانیت خود قرآن استکه تاکنون ازچنگال دشمن نجات گرفته وبموقعیت خود معرفی نموده بآیه شریفه (انـا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون) ومولوی هم بنظم در آورد

مصطفی را وعده کرد الطاف حق	تو بمیری و نمیرد این سبق
من کتاب معجزت را حافظم	بیش وکم کن را ز قرآن رافضم
کس نماند بیش وکم کردن در او	تو به ازمن حافظی دیگرمجو

بتایید وتوفیق خداوند سبحان ونظرتوجه ولی‌امرصلوات الله علیه درتاریخ دوم شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۷٤ قمری مطابق ۳۰ تیر ۱۳۳٤ شمسی خاتمه پیدا کرد امیداست توجهات اولیاء حق علیهم‌السلام برخی ازاشکالاتیکه از راه اشتباه در اذهان بعضی خلجان نموده بدقت دراین رساله بکلی مرتفع شود انشاءالله تعالی .

مؤلف مهدی بروجردی مقیم قم



